

اندیشه نو پیرامون اختلافات مذهبی

گردآوری شده توسط:

ابواسامه

۸۸/۷/۱۰

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

مقدمه.....	۷
مبحث اول صحابه کرام ﷺ.....	۹
دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب.....	۹
دلایل عدالت صحابه در قرآن کریم.....	۱۰
دلایل قرآنی:.....	۱۰
آیه نخست:.....	۱۰
آیه دوم:.....	۱۱
آیه سوم:.....	۱۲
آیه چهارم:.....	۱۳
دلایل عدالت صحابه در سنت پیامبر ﷺ.....	۱۳
حدیث اول:.....	۱۳
حدیث دوم:.....	۱۴
حدیث سوم:.....	۱۴
حدیث چهارم:.....	۱۴

- ۱۵..... حدیث پنجم:
- ۱۵..... حدیث ششم:
- ۱۵..... خلاصه آنچه که گذشت.
- ۱۶..... دشنام دادن صحابه و حکم آن.
- ۱۸..... حکم سب ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها.
- ۱۹..... حکم سب و دشنام دادن به بقیه امهات المؤمنین.
- ۲۰..... دیدگاه تشیع در مورد اصحاب رضی الله عنهم، اهل بیت و اهل سنت.
- ۲۰..... واجب بودن اختلاف با اهل سنت.
- ۲۱..... موافقت با اهل سنت جایز نیست.
- ۲۲..... با عامه (اهل سنت) مشترک نیستیم.
- ۲۳..... دشمنی با صحابه رضی الله عنهم.
- ۲۶..... خلاصه گفتار.
- ۲۷..... **مبحث دوم مختصری در مورد تقیه.**
- ۲۷..... دیدگاه تشیع.
- ۲۸..... دیدگاه اهل سنت.
- ۲۸..... اقسام مدارات.
- ۲۹..... خلاصه گفتار.
- ۳۰..... **مبحث سوم جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم**
- ۳۰..... بررسی دیدگاه اهل سنت و تشیع در مورد جانشینی.
- ۳۴..... سه نکته اصلی اختلاف.

۳۵.....	اسناد این سه اصل.....
۳۵.....	۱- آیات قرآنی.....
۴۵.....	۲- احادیث.....
۴۵.....	حدیث غدیر.....
۴۵.....	سند حدیث غدیر.....
۴۷.....	زمان و مکان خطبه غدیر.....
۴۹.....	محرك و عوامل ایراد خطبه.....
۵۴.....	حدیث ثقلین:.....
۵۷.....	اهل بیت چه کسانی هستند؟.....
۶۱.....	حدیث الموالات.....
۶۳.....	پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت.....
۶۶.....	استدلال اهل تشیع.....
۶۶.....	کتب لغت.....
۶۸.....	تسلسل کلام نبوی.....
۶۹.....	استدلال شیعه و اهل بیت.....
۷۱.....	خلاصه گفتار.....
۷۲.....	مبحث چهارم حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۷۲.....	جریان فدک.....
۷۳.....	فیء چیست؟.....
۷۴.....	فدک پس از وفات پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>

- ۷۵..... فدک به کسی داده نشده بود؟
- ۷۶..... اشکال اول: محروم کردن از ارث پدری.....
- ۷۷..... جواب اهل سنت در این مورد.....
- ۸۱..... اشکال دوم: عدم قبول شهادت علی علیه السلام و.....
- ۸۲..... جواب اهل سنت در این اشکال.....
- ۸۲..... جوابی دیگر.....
- اشکال سوم: پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرده بودند که فدک را به فاطمه بدهند؟.....
- ۸۵.....
- ۸۵..... جواب.....
- ۸۷..... ازدواج خلیفه دوم _ عمر بن خطاب رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها.....
- ۸۷..... منابع این ازدواج در کتب اهل سنت.....
- ۹۰..... منابع این ازدواج در آثار اهل تشیع.....
- ۹۴..... شهادت یا وفات حضرت.....
- ۹۶..... افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها ^(۱).....
- ۱۰۳..... اشکالات این موضوع.....
- ۱۰۴..... خلاصه گفتار.....
- ۱۰۶..... مبحث پنجم ازدواج موقت.....
- ۱۰۶..... شرط ایمان.....
- ۱۰۷..... ثواب صیغه.....
- ۱۰۷..... ارتقای درجه.....

۱۰۸	سین صیغه.....
۱۰۹	فتوای امام خمینی در مورد سن صیغه.....
۱۰۹	تحریم صیغه.....
۱۱۰	بدعت گذار کیست؟.....
۱۱۱	یک پارادوکس.....
۱۱۱	بعضی از مفاصد صیغه.....
۱۱۳	صیغه از دیدگاه قرآن.....
۱۱۳	آیه اول.....
۱۱۳	آیه دوم.....
۱۱۴	رأی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۱۵	رأی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۱۵	رأی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۱۵	افتراء به ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۱۶	مشروعیت لواط.....
۱۱۷	مخالفت با نص قرآن.....
۱۱۷	خلاصه گفتار.....
۱۱۹	مبحث ششم توسل.....
۱۱۹	تعریف اولیه.....
۱۲۳	تعظیم قبور صالحان.....
۱۲۷	قربانی و نذر و طواف و اعتکاف، عبادت است.....

- ۱۲۹..... غلو در افراد صالح
- ۱۳۱..... توسل و واسطه قرار دادن بندگان صالح
- ۱۳۳..... واسطه‌ها، خود دنبال وسیله هستند
- ۱۳۵..... دعا و استغاثه
- ۱۳۶..... خواندن غیر خدا، چیزی جز پیروی از وهم و گمان نیست
- ۱۳۸..... هرگز ما را نخوانده‌اید
- ۱۴۱..... سرانجام پشیمانی است
- ۱۴۳..... خداوند، نزدیک و شنواست و به واسطه نیاز ندارد
- ۱۴۶..... خلاصه گفتار
- ۱۴۷..... مبحث هفتم مسح یا غسل وضو؟**
- ۱۴۷..... ترجمه اهل سنت
- ۱۴۷..... ترجمه اهل تشیع
- ۱۴۸..... دلائل اهل سنت
- ۱۴۹..... خلاصه گفتار
- ۱۵۰..... منابع استفاده شده در این رساله**

مقدمه

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنُسْتَعِذُّ بِهِ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ﷺ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

اما بعد: شکر و سپاس ایزد منان را که به اینجانب توفیق داد تا در موضوع تفکرات مذهب تشیع و حوادث مهم اختلافی بعد از وفات پیامبر ﷺ به کنکاش و جستجو بپردازم.

روزگاری سخت بر مسلمانان گذشت، روزگاری که همراه بود با سختی‌های جنگ، اسارت، تحریم و... اما یاران پیامبر ﷺ تمام این سختی‌ها را به جان خریده و مانند تشنگانی که در بیابان به دنبال جرعه آبی می‌گردد، عطش خود را با مصاحبت سید المرسلین سیراب کردند. اما زمانه وفا نکرد، مرگ، پیامبر ﷺ را به جایگاه ابدی‌اش رساند و مسلمانان را در میان بغض و اندوه فرو برد، در این برهه از زمان بود که یاران و اصحاب او ﷺ از به هم پاشیدگی امت اسلامی جلوگیری کردند و راه او را ادامه دادند. اما عده‌ای شروع به دریده‌گویی نسبت به این پهلوانان ورشید مردان نمودند. آنان ایشان را منافق خوانده و از دین برگشته اعلام نمودند. کسانی که جان خود را در طبق اخلاص گذاشته تا کلمه توحید را به اقصای نقاط این جهان برسانند. آری حقانیت خلفای راشدین سوالی است که امروزه ذهن تمام اقشار جامعه را خصوصاً قشر جوان را به خود مشغول نموده است. برخورد که یکی از اقشار

جوان جامعه هستم لازم دانستم که در میان این هجوم‌ها و توهین‌ها به اصحاب پاک رسول الله ﷺ، رساله‌ای تهیه کنم که حتی بطور اجمالی هم که شده به بررسی موضوعات اختلافی پردازد. امید است خداوند متعال رهرو حقیقت را برایمان نشان داده و محبت خود، رسول پاکش و اصحاب و اهل بیت آن را در دل‌های ما جاری بگرداند. در پایان از دوستانی ۳ که خالصانه مرا در این راه یاری نمودند، خصوصا علمای کرام کمال تشکر را دارم.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷].

«پروردگارا [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی».

ابواسامه

۸۸/۷/۱۰

مبحث اول

صحابه کرام رضی الله عنهم

دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب

همانا دیدگاه اهل سنت درباره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در درجه اول اهمیت قرار دارد که برای مطالعه تاریخ اصحاب رضی الله عنهم لازم و ضروری می باشد، در غیر این صورت، اگر مسأله اصحاب در عقیده کنار گذاشته شود، انحراف و تشویش ایجاد می شود. و بخاطر اهمیت همین مسأله در همه کتاب های عقیدتی اهل سنت این موضوع را بگونه ای آشکار می بینیم، یعنی امکان ندارد که کتابی از اهل سنت را پیدا کنید که به همه جوانب عقیده پرداخته باشد ولی به این موضوع نپرداخته باشد، مانند: کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة» نویسنده: لالکائی، کتاب: «السنة» نویسنده: ابن ابی عاصم، و کتاب: «السنة» نویسنده: عبدالله احمد ابن حنبل، و کتاب: «الإبانة» نویسنده: ابن بطه، و کتاب: «عقیده السلف اصحاب الحدیث» نویسنده: صابونی و ... بلکه هر امامی از امامان اهل سنت وقتی عقیده خویش را بیان می کند اگرچه در یک ورقه و یا کم تر هم باشد حتماً به موضوع اصحاب اشاره می کند، و آن هم یا از جهت فضیلت آنها است، و یا فضیلت خلفای راشدین، و یا عدالت آنها بحث خواهند نمود، و سب و دشنام دادن آنها را نهی کرده اند، و از اختلافات و اختلاف نظر آنها زبان فرو بسته اند^(۱).

۱- (برای نمونه به کتاب شرح اصول اعتقاد اهل سنت، لالکائی (ت ۴۱۸هـ) مراجعه نمایید، که نویسنده در آن به عقیده ده نفر از بزرگان اهل سنت اشاره نموده و آنچه من اشاره نمودم ذکر کرده (۱۵۱/۱۰ - ۱۸۶)، دکتر احمد سعد حمدان الغامدی بر این کتاب تحقیق نموده است).

دلایل عدالت صحابه در قرآن کریم

عدالت صحابه رضی الله عنهم نزد اهل سنت از مسایل قطعی عقیده می باشد و یا می توان گفت این موضوع در دین بطور ضروری معلوم و مشخص است و برای این ادعا از قرآن و سنت دلیل آورده می شود و دلایل بسیاری از این دو منبع وجود دارند که آنرا ثابت می کند.

دلایل قرآنی:

آیه نخست:

خداوند جل جلاله می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١﴾﴾ [الفتح: ١٨].^۱ «خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می دانست آنچه را که در درون دل هایشان نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دل هایشان داد، و فتح نزدیکی را پاداششان کرد». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: ما هزار و چهارصد نفر بودیم^(۱). این آیه بطور آشکار و روشن دلالت می کند بر اینکه خداوند آنان را تزکیه نموده است، تزکیه ای که بجز خداوند کسی نمی تواند بر آن آگاه باشد، زیرا این تزکیه، تزکیه باطن و درون، و آنچه در دل هایشان نهفته است می باشد، و بهمین خاطر از آنان راضی شد، و کسی که خداوند از او راضی شود غیر ممکن است که بر کفر بمیرد، چون در این جا ملاک رضایت خدا بر وفات است، زیرا رضایت خدا در رابطه با کسانی است که می داند مسلمان خواهند مرد^(۲). آنچه که این دیدگاه را ثابت می کند: روایتی است که مسلم در صحیح خود آورده که پیامبر فرموده اند: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ أَحَدٌ. الَّذِينَ

۱- صحیح بخاری: کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، حدیث [۴۱۵۴]، فتح الباری: ۵۰۷/۷ -

چاپ ریان.

۲- الصواعق المحرقة: ص ۳۱۶.

بَايَعُوا تَحْتَهَا»^(۱). «هیچ فردی از اصحاب شجره که با رسول الله ﷺ بیعت کردند به دوزخ داخل نخواهد شد». ابن تیمیه: گفته است، رضا از صفات قدیمی خداوند می باشد و تنها از بندگانی اعلام رضایت می کند که می داند موجبات رضای خدا را فراهم می کنند و خداوند از هر کسی راضی شود، هیچ وقت بر او خشمگین نمی گردد، و خداوند رضایت خود را از هر کس اعلام کرده باشد، بطور یقین آنشخص بهشتی است، و اگر اعلام رضایت خدا بعد از ایمان شخص باشد، این بخاطر ذکر مدح و ستایش او است، و اگر خداوند بداند که بعد از کارهای نیک، فرد دچار کارهای ناشایست می شود جزو آنان بحساب نمی آید^(۲).

ابن حزم: می گوید: آنجا که خداوند فرموده: آنچه در دل هایشان هست می داند و از آنان راضی گشته است و آرامش خویش را بر آنان وارد فرموده است، برای هیچ کس درست نیست که درباره ی آن توقف نماید و یا شکی به دل راه دهد^(۳).

آیه دوم:

خداوند متعال می فرماید: ﴿تُحَمَّدُ رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ

۱- صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أصحاب الشجرة: حدیث (۲۴۹۶)

صحیح مسلم: ۱۹۴۲/۴.

۲- الصارم المسلول: ۵۷۲ - ۵۷۳؛ ناشر: دارالکتب العلمیة تعلیق: محمد محبی الدین (عبدالحمید).

۳- الفصل فی الملل والنحل: ۱۴۸/۴.

مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد فرستاده خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد، این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.» امام مالک می‌گوید است: شنیدم که نصاری به هنگام فتح شام وقتی که اصحاب علیهم‌السلام را دیدند، گفته‌اند: به خدا قسم اینها از حواریون مسیح بهتراند.

آیه سوم:

خداوند می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. «همچنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند، آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند، اینان راستانند.» تا آیه ۱۰ سوره حشر که خدا می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. «کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز، و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی...».

آیه چهارم:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّفُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

ابن تیمیه می‌گوید: خداوند بدون هرگونه شرطی از سابقین راضی گشته ولی برای تابعین شرط احسان را در نظر گرفته، و از جمله تبعیت با احسان این است که از آنان اظهار رضایت نموده و برایشان طلب مغفرت نمود^(۱). آیات زیادی در کلام پاک الهی در مورد اصحاب رسول آمده است که در اینجا به همین آیات بسنده می‌کنیم.

دلایل عدالت صحابه در سنت پیامبر ﷺ

حدیث اول: ابوسعید روایت کرده می‌گوید: میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف^{رضی الله عنهما} دعوایی ایجاد شده بود، خالد او را دشنام داد، پیامبر ﷺ وقتی شنید فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِي فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَوْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^(۲) «هیچ کدام از اصحاب من را دشنام ندهید، زیرا اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا اتفاق کند به اندازه یک مشت آنان و حتی نصف آن هم

۱- الصارم المسلول: ۵۷۲.

۲- البخاری: کتاب فضائل أصحاب النبی ﷺ، باب قول النبی ﷺ: لو كنت متخذاً خلیلاً، حدیث ۳۶۷۳. و مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سب الصحابة، حدیث: ۲۵۴۱ صحیح مسلم: ۱۹۶۷/۴.

نمی‌رسد»!! ابن تیمیه در کتاب «الصارم المسلول» می‌گوید، و همچنین امام احمد و غیره هم گفتند: هرکس با پیامبر ﷺ یک سال و یا یک ماه یا یک روز مصاحبت نموده باشد و یا حتی در حالی که ایمان آورده او را دیده باشد جزو اصحاب پیامبر ﷺ به حساب می‌آید، و به همان اندازه که با ایشان بوده درجه‌ی مصاحبت خواهد داشت.

حدیث دوم: پیامبر ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمود: «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اَطْلَعَ عَلَى مَنْ شَهِدَ بَدْرًا قَالَ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»^(۱). چه می‌دانی: شاید خداوند به اهل بدر اطلاع داده که بر دل‌هایشان آگاه است و فروده: هرچه می‌خواهید انجام دهید زیرا از گناهاتان در گذشتم.

حدیث سوم: عمران بن حصین رضی الله عنه گفته است که پیامبر فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يُلُونَهُمْ». قَالَ عِمْرَانُ فَلَا أَدْرِي أَذْكُرُ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا»^(۲). «بهترین مسلمانان امت من، کسانی هستند که در این قرن با من زندگی می‌کنند سپس آنانی که بعد از این قرن می‌آیند، عمران می‌گوید: نمی‌دانم آیا پیامبر بعد از قرن خویش دو قرن را گفت یا سه قرن».

حدیث چهارم: ابوموسی اشعری رضی الله عنه از پیامبر روایت کرده که فرمود: «النُّجُومُ أَمَنَةٌ لِلسَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى السَّمَاءَ مَا تُوْعَدُ وَأَنَا أَمَنَةٌ لِأَصْحَابِي فَإِذَا ذَهَبَتْ أَتَى أَصْحَابِي مَا يُوعَدُونَ وَأَصْحَابِي أَمَنَةٌ لَأُمَّتِي فَإِذَا ذَهَبَ أَصْحَابِي أَتَى أُمَّتِي مَا يُوعَدُونَ»^(۳). «ستارگان برای آسمان امین و سپر هستند و قتیکه ستاره‌ها بروند آنچه به اهل آسمان وعده داده شده بر سرشان می‌آید و آنهم قیامت است، و من امین امتم

۱- صحیح البخاری: فتح الباری ح: ۳۹۸۳ و مسلم ح: ۲۴۹۴.

۲- بخاری، ح: (۳۶۵۰) و مسلم، ح: (۲۵۳۵) و این لفظ بخاری است.

۳- صحیح مسلم: ح: (۲۵۳۱).

هستم وقتیکه بروم آنچه برای آنان وعده داده شده خواهد آمد و آنها فتنه می‌باشد، «و از فتنه مرتد شدن بسیاری از مسلمانان بعد از وفات رسول الله ﷺ بود ولی خداوند ابوبکر را مسخر نمود تا در مقابل آنها بایستد و مانع شود»، و اصحاب من برای اتم امین هستند وقتیکه بروند آنچه برایشان وعده داده شده بر سرشان خواهد آمد و آنها فتنه و ظلم و جور و باطل است».

حدیث پنجم: عمر بن خطاب از پیامبر نقل کرده که فرمود: «اَكْرُمُوا أَصْحَابِي، فَإِنَّهُمْ خِيَارُكُمْ»^(۱).

حدیث ششم: واثله بطور مرفوع از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «لا تزالون بخير مادام فيكم من رأني وصحبي، والله لا تزالون بخير مادام فيكم من رأى من رأني وصاحبي»^(۲). «مدام بر خیر و نیکی خواهید ماند، مادام که در میان شما کسی باشد که من را دیده باشد و با من مصاحبت نموده باشد، بخدا سوگند مدام بر خیر خواهید بود بشرطیکه میان شما رأی و نظر کسی که من را دیده باشد و با من هم‌نشین بوده باشد وجود داشته باشد».

خلاصه آنچه که گذشت

از آیات و احادیثی که ذکر کردیم در مورد مناقب صحابه نتیجه می‌گیریم که:
اولاً: خداوند ظاهر و باطن آنان را تزکیه نموده، و بعنوان مثال برای تزکیه ظاهرشان می‌توان گفت که خداوند آنان را به بزرگترین اخلاق پسندیده توصیف کرده

۱- امام احمد، نسائی و حاکم با سند صحیح و نگا: مشکاة المصابيح: ۱۶۹۵/۳. و نگا: مسند امام احمد، تحقیق احمد شاکر: ۱۱۲/۱.

۲- ابن ابی شیبۀ: ۱۷۸/۱۲ وابن أبی عاصم: ۶۳۰/۲ در «السنة» روایت کرده‌اند و طبرانی در الكبير: ۸۵/۲۲، و أبونعیم در معرفة الصحابة: ۱۳۳/۱، و حافظ ابن حجر در الفتح: ۵/۷ سند آن را حسن دانسته، و هیشمی در مجمع الزوائد: ۲۰/۱۰، و طبرانی با طرق بسیاری روایت کرده که یکی از طریقها رجال آن صحیح است.

است اما در مورد باطن و درون آنان، این چیزی است که تنها مخصوص خداوند است و تنها او است که بر دلها و درون آنها آگاه می‌باشد، و خداوند از صداقت و درستی باطن اصحاب خبر داده‌است.

ثانیاً: بسبب توفیقات الهی به بزرگترین امور خیر چه ظاهری و چه باطنی، خداوند خبر می‌دهد که از آنان راضی گشته و توبه و انابه آنان را پذیرفته و به همه آنان وعده حُسنی را داده‌است.

ثالثاً: بعد از همه اینها طبیعی است که عصر آنان بهترین و خیرالقرون باشد و امین این امت باشند و به همین دلیل اقتدای امت به آنان واجب است بلکه تنها راه رسیدن به بهشت همین طریقه می‌باشد: «علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی»^(۱). «بر شما واجب است که پیرو سنت و روش من و روش خلفای راشدین هدایتگر بعد از من باشید».

دشنام دادن صحابه و حکم آن

سب و دشنام دادن صحابه به چند نوع تقسیم می‌شود و هر نوع حکم خویش را دارد. **تعریف سب:** عبارت است از تنقیص شخصیت و بی‌ارزش جلوه دادن، و این چیزی است که بوسیله دشنام دادن به مردم بعثت اختلاف عقیده‌ای که دارند ایجاد می‌شود، مانند لعن و تقبیح و غیره^(۲) و سب و دشنام صحابه انواعی دارد که بعضی از آنها بدتر و شرشان بیشتر است، مانند اینکه برخی بوسیله کفر و فسق دشنام می‌دهند و بعضی هم بوسیله امور دنیوی مانند بخل و ضعف رأی سب و دشنام می‌دهند. این سب و دشنامها یا به همه آنها داده می‌شود، و یا به بعضی از آنها، و یا

۱- امام احمد: ۱۲۶/۴ - ۱۲۷ واصحاب سنن و دارمی این حدیث را روایت کرده‌اند، و جماعتی از محدثین این حدیث را صحیح دانسته‌اند. نگا: جامع العلوم والحکم: ابن رجب حدیث: (۳۸) ص: ۳۸۷، دارالفرقان، طبع اول ۱۴۱۱ هـ و نگاه: الإرواء حدیث (۲۵۴۴)، ۱۰۷/۸.

۲- الصارم المسلول: ۵۶۱.

به یک نفر از آنان نسبت داده می‌شود، و این فرد هم یا نصوص متواتر بر اثبات فضل او وجود دارد، و یا کمتر از آن می‌باشد. حالا تفصیل آن و بیان احکام آن را بطور مفصل خواهیم گفت: کسی که کفر و یا فسق را به برخی یا به تمام اصحاب نسبت دهد، هیچ گونه شکی نیست که چنین فردی کافر می‌شود، و برای این حکم دلایلی وجود دارد که اهم آنها ذکر می‌کنیم. مضمون این گفتار این است که ناقلان قرآن و سنت کافر و یا فاسق بوده‌اند، و بدین صورت در قرآن و سنت شک و شبهه ایجاد می‌شود، زیرا طعن زدن در ناقل در واقع طعن زدن در منقول است. همچنین در این گفتار تکذیب نص قرآن می‌شود که بطور روشن از آنان اظهار رضایت نموده و آنان را مورد ستایش قرار داده است، و نصوص قرآنی و احادیث که دال بر افضلیت اصحاب رضی الله عنهم می‌باشند بطور قطعی چنین علمی را حاصل می‌کند^(۱).

و کسی که علم قطعی حاصل از قرآن و سنت را رد نماید کافر است. در این سب و دشنام اذیت و آزار پیامبر وجود دارد، چون اینان اصحاب و یاران نزدیک و مخصوص او بودند، دشنام دادن به نزدیکان و افراد مخصوص انسان بدون شک اذیت‌آور است، و می‌دانیم که اذیت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله کفر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در تبیین این حکم می‌گوید: و اگر کسی از این تجاوز کند و گمان ببرد که اصحاب رضی الله عنهم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد گشته‌اند، بجز تعدادی که به بیست نفر نمی‌رسند. و یا اینکه بگوید همه اصحاب رضی الله عنهم فاسق بوده‌اند، این بدون شک کافر است، چون تکذیب نص قرآن را کرده که در چندین موضع اصحاب رضی الله عنهم را ستوده و از آنان اظهار رضایت نموده است، بلکه هر کس از کافر شدن اینها به خود شک راه دهد او نیز کافر می‌شود. و این را ادامه می‌دهد تا آنجا که می‌گوید: کفر اینها بطور اضطرار از دین اسلام معلوم می‌شود^(۲). پس می‌توان نتیجه گرفت، از

۱- الرد علی الرافضة: ص ۱۹.

۲- الصارم المسلمون: ۵۸۶ - ۵۸۷.

آنجایی که این دو خلیفه راشده یعنی عمر رضی الله عنه و علی رضی الله عنه افراد را به تهمت افتراء حد می‌زنند تنها بخاطر اینکه آنان را بر ابوبکر و یا ابوبکر و عمر تفضیل داده‌اند. در حالی که تفضیل دادن کسی بر دیگری نه سب است و نه دشنام!! از این حکم باید دانسته شود حکم سب و دشنام آنان چگونه خواهد بود؟!^(۱)

حکم سب ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها

اما کسی که ام‌المؤمنین عایشه را به چیزی سب نماید که خداوند در قرآن او را تبرئه و پاکی او را اعلام نموده است، بدون خلاف کافر می‌شود. و بر این حکم ائمه بطور اجماع حکم نموده‌اند بدون هرگونه اختلاف نظری! از امام مالک روایت شده که فرمود: هر کس ابوبکر رضی الله عنه را دشنام دهد حد زده می‌شود و هر کس عایشه را سب نماید کشته خواهد شد، پرسیدند چرا؟ فرمود: هر کس او را متهم نماید با قرآن مخالفت ورزیده^(۲) دلایلی که بر کفر بودن سب ام‌المؤمنین وجود دارند، صریح و ظاهر هستند از جمله:

اولاً: آنچه که امام مالک به آن استدلال می‌کند که می‌فرماید: این تکذیب قرآن است که بطور صریح و روشن برائت عایشه را اعلام کرده و تکذیب قرآن کفر است. ابن کثیر می‌گوید: تمام علماء متفق القول هستند که هر کس عایشه را به چیزی که در قرآن برائتش آمده متهم نماید کافر است، چون چنین کسی مخالف قرآن است^(۳).

ابن حزم در توضیح و تعلیق بر قول امام مالک می‌نویسد: فرموده امام مالک صحیح است چون این دشنامها سبب مرتد گشتن او می‌شود، چون خداوند را تکذیب نموده است^(۴).

۱- الصارم المسلول: ص ۵۸۶.

۲- (الصارم المسلول ص ۵۶۶، ۵۶۶. نگا: المحلی ۴۱۴/۱۱، ۴۱۵).

۳- (تفسیر ابن کثیر: ۲۷۶/۳) نزد آیه ۲۳ سوره النور. و در البداية والنهاية ۹۵/۸، دار الکتب العلمیة اجماع علما بر آن است.

۴- (المحلی ۴۱۵/۱۱).

ثانیاً: این اتهام باعث تنقیص شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود که قرآن در چند مورد به آن اشاره فرموده، از جمله: «کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند». ابن عباس رضی الله عنهما به هنگام تفسیر این آیه می گوید: این در شأن عایشه رضی الله عنها و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و این مبهم و قابل توبه نیست، ولی هر کس یک زن مؤمن را قذف نماید خداوند راه توبه را به او می دهد ... در ادامه می گوید که مردی در جلسه خواست بلند شود و برای تفسیر زیبایش صورت ابن عباس رضی الله عنه را ببوسد ^(۱). ابن عباس رضی الله عنهما توضیح داده که این آیه در مورد کسانی نازل شده که عایشه رضی الله عنها و همسران پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قذف نمودند، چون قذف آنان طعن و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، و هر کس زن کسی را متهم کند در واقع همسرش را مورد اذیت و آزار قرار داده است، همانگونه که باعث عار و ننگ است برای پدرش، چون نسبت ناپاکی را به همبسترش داده که این بزرگترین آزاری است که می توان به یک مرد رساند، حتی چنین تهمتی اگر به خودش نسبت داده می شد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب: می گوید هرکس اتهام ناپاکی را به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها مطهره نسبت دهد، او از زمره عبدالله بن ابی سلول سردسته منافقین می باشد. «آنها که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است».

حکم سب و دشنام دادن به بقیه امهات المؤمنین

علماء نسبت به قذف بقیه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف نظر دارند ولی قول راجحی که اکثر علماء پذیرفته اند این است که گوینده آن کافر است، چون کسی که قذف شده است همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و بخاطر او است که خشمگین شده، زیرا عایشه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و با بقیه همسرانش برابر است ^(۲). چون در بقیه ازواج

۱- نگا: ابن جریر: ۸۳/۱۸ و ابن کثیر: ۲۷۷/۳.

۲- البداية والنهاية: ۹۵/۸.

پیامبر ﷺ هم تقیص شخصیت او در کار می‌باشد^(۱). این احکام را در مبحث حکم قذف عایشه رضی الله عنها بیان نمودیم، ولی حکم سب و دشنام بقیه زنان پیامبر رضی الله عنهم به دشنامی غیر از آنچه ذکر شد حکم قذف و سب بقیه اصحاب رضی الله عنهم است با تفصیلی که گذشت.

دیدگاه تشیع در مورد اصحاب رضی الله عنهم، اهل بیت و اهل سنت

هنگامی که ما کتب معتبر شیعیان را می‌خوانیم و به اقوال فقهاء و مجتهدین ایشان برمی‌خوریم و می‌بینیم که یگانه دشمن شیعه، اهل سنت هستند، لذا اسماء و القاب زیادی برای آنان گذاشته، گاهی عامه گاهی نواصب و گاهی با نامهای دیگری به آنها اشاره می‌کنند، هنوز بعضی شیعیان معتقدند که اهل سنت دم دارند، و اگر کسی خواسته باشد یکی را دشنام دهد، و خشم خودش را براو فرونشاند، میگوید: «استخوان سنی در گور پدرت باد»، «یاعمر» و از این قبیل حرفها! علت این امر آنست که این گروه سنی را بقدری نجس و پلید می‌دانند که اگر هزار بارهم شست و شو داده شود نجاستش از بین نمی‌رود و پاک نمی‌شود. و این اعتقاد بیشتر شیعیان است، لذا فقهای تشیع، سنی را در ردیف کافر و مشرک و حتی خنزیر شمرده و آنرا جزو چیزهای نجس معرفی کرده‌اند! به همین دلیل است که هر کاری آنان می‌کنند واجب است که عکس آنان عمل کرده شود.

واجب بودن اختلاف با اهل سنت

شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت میکند که گفت به امام رضا علیه السلام گفتم: گاهی مسئله‌ای پیش می‌آید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم، امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد بر عکس آن عمل کن که حق در همین است. (عیون أخبار الرضا: ۱/۲۷۵ چاپ تهران). از حسن بن خالد روایت شده که گفت: از

امام رضا علیه السلام نقل گردیده که فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که حرف ما را میپذیرند، و با دشمنان ما مخالفت می‌کنند، کسی که چنین نباشد از مانیتست. (الفصول المهمة: ۲۲۵ چاپ قم) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: دروغ می‌گوید کسی که مدعی است از شیعیان ماست، در حالی که به ریسمان غیر ما چنگ زده است. (الفصول المهمة: ص ۲۲۵).

موافقت با اهل سنت جایز نیست

این عنوان بابی است که حرعاملی در کتاب خودش وسائل الشیعه بسته است، می‌فرماید: احادیث در این باره متواتر است از جمله قول امام صادق علیه السلام درباره دو حدیث متعارض که فرمودند: آنها را با روایات عامه (مراد اهل سنت است) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان موافق بود، ترکش کنید و آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید. همچنین فرمودند: هرگاه دو حدیث متعارض به شما رسید، به آنچه مخالف آنهاست عمل کنید. نیز فرمودند: به آنچه خلاف عامه است عمل کن، و فرمود: آنچه مخالف عامه باشد سعادت در آن است همچنین فرمودند: بخدا سوگند هرگز خداوند در پیروی از غیر ما برای کسی هیچ خیری نگذاشته است، کسیکه موافق ما عمل کند مخالف دشمن ماست، و کسیکه در گفتار یا کرداری موافق دشمن ما باشد نه او از ماست و نه ما از او هستیم. امام رضا علیه السلام فرمودند: هرگاه دو حدیث را متعارض یافتید، ببینید کدام یک با عامه مخالف است به آن عمل کنید، و آنچه با روایات آنان موافق بود آنرا بگذارید. همچنین از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که: بخدا قسم جز استقبال قبله در نزد آنها چیزی از حق نمانده است. [الفصول المهمة: ص ۳۲۵-۳۲۶] حر عاملی درباره اینگونه روایات می‌فرماید: از حد تواتر گذشته است، تعجب است که بعضی متأخرین خیال کرده‌اند که دلیل ما در اینجا خبر واحد است. همچنین می‌فرماید: آنچه از این احادیث متواتره ثابت می‌شود این است که اکثر قواعد اصولی‌ای که در کتب عامه وجود دارد باطل است. [الفصول المهمة: ۳۲۶].

با عامه (اهل سنت) مشترک نیستیم

نعمت الله جزائری می گوید: ما با آنان در هیچ اصلی مشترک نیستیم. نه در إله، نه در پیامبر و نه در امام، زیرا آنها معتقدند پروردگارشان ذاتی است که پیامبرش محمد و خلیفه اش ابوبکر است، در حالی که ما چنین خدایی را قبول نداریم و نه چنین پیامبری را «لا نقول بهذا الرب ولا بذلك النبي» «پروردگاری که خلیفه پیامبرش ابوبکر باشد خدای ما نیست و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست» «إن الرب الذي خليفه نبيه ابوبكر ليس ربنا ولا ذلك النبي نبينا» [الأنوار النعمانية: ۲/۲۷۸ باب نور في حقيقة دين الإمامية والعلة التي من أجلها يجب الأخذ بخلاف ما تقوله العامة]. شیخ صدوق از ابواسحاق ارجانی روایت میکند که گفت: امام صادق (علیه السلام) فرمودند: آیا میدانی چرا به شما دستور داده شده برخلاف اهل سنت عمل کنید؟ گفتم نمیدانم فرمود: زیرا که علی (علیه السلام) هیچ کاری نبوده که انجام دهد مگر اینکه امت با او مخالفت می کرد، تا اینکه امر او را باطل کنند، از آنچه نمی دانستند از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می پرسیدند، اما هرچه ایشان فتوا میداد آنها از پیش خودشان برای آن ضدی می تراشیدند، تا اینکه حق را برای مردم وارونه جلوه دهند: «أتدري لم أمرتم بالأخذ بخلاف ما تقوله العامة فقلت: لا ندري، فقال: إن عليا لم يكن يدين بدين إلا خالف عليه الأمة! إلى غيره إرادة لإبطال أمره وكانوا يسألون أمير المؤمنين س عن الشيء الذي لا يعلمونه فإذا أفتاهم جعلوا له ضدا من عندهم ليلبسوا علي الناس» [علل الشرائع: ص ۵۳۱ چاپ ایران].

اینجا سؤالی مطرح می شود، فرض کنیم که در مسئله ای حق با عامه است آیا با این وجود واجب است که برخلاف قول آنان عمل کنیم؟

دشمنی با صحابه

دشمنی با اهل سنت امر تازه‌ای نیست بلکه ریشه بسیار طولانی دارد حتی به قرن اول می‌رسد، یعنی با خود صحابه پیامبر ﷺ که شیعه معتقد است همه آنان از دایره اسلام خارجند! بجز سه نفر که ثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی خود آنها را استثناء کرده است چنانکه می‌فرماید: همه مردم بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند بجز سه نفر، مقداد بن اسود، سلمان فارسی و ابوذر غفاری. [روضة الکافی: ۲۴۶/۸]. حال این چه معمایی است، بنا به قول شهید مولانا محمد عمر سربازی آیا این قابل حل می‌باشد که امروزه در دانشگاه‌ها و حوزه‌های اسلامی ضریب قبولی حدود ۷۰ تا ۹۰ درصد می‌باشد، آنگاه مکتب رسول الله ﷺ فقط ۳ شاگرد را بعد از ۲۳ سال نبوت به جامعه تحویل داده است!!!؟! یعنی دستاورد پیامبر ﷺ در تمام بیست و سه سال زندگی رسالت و دعوت فقط همین سه نفر بوده است؟ چرا پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ با چنین مشکلی مواجه شدند؟! اگر از یهود پرسند که در دین شما بهترین افراد پس از پیامبر شما چه کسانی هستند خواهند گفت: یاران حضرت موسی علیهما السلام، نصاری خواهند گفت: حواریون حضرت عیسی علیهما السلام، ولی اگر از شیعیان پرسند که بدترین افراد در دین شما پس از پیامبر ﷺ چه کسانی هستند؟ خواهند گفت: اصحاب پیامبر ﷺ براستی من از این معما سردر نمی‌آورم، بزرگ‌ترین اصحاب پیامبر ﷺ که در واقع دین را پس از رحلت ایشان نه تنها حفاظت که از آن دفاع کردند و آن را تا اقصی نقاط جهان رساندند، مورد بدترین حمله‌ها قرار گرفته‌اند. حتی همسران پیامبر ﷺ که اهل بیت درجه اول ایشان هستند و طبق فرمان الهی مادران ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. از توهین و ناسزا محفوظ نمانده‌اند، لذا در دعای معروف تشیع که بنام «دعای صنمی قریش» شهرت دارد و در کتب معتبرایشان از قبیل بحار الانوار و مفتاح کفعمی و غیره درج

گردیده چنین آمده است «اللهم العن صنمی قریش وجبتیها و طاغوتیها وابتیها» که منظور از دوصنم قریش و دو جبت و دو طاغوت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما پدر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از ابتبهما عانسه و حفصه -سلام الله علیهم اجمعین- همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. از حمزه بن محمد طیار نقل شده که فرمود: در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که صحبت از محمد پسر ابوبکر بمیان آمد فرمودند: «خدایش رحمت کند»، روزی خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «دستان را بدهید که با شما بیعت کنم»، پرسیدند: مگر بیعت نکرده‌ای؟ فرمود: چرا بیعت کرده‌ام ولی برای امر دیگری می‌خواهم بیعت کنم، امیرالمؤمنین دستشان را دراز کردند، محمد دست حضرت امیر را گرفت و فرمود: «أشهد انك امام مفترض طاعته وأن أباي في النار» «گواهی می‌دهم که شما امام واجب الاطاعت هستی و پدرم در دوزخ است». [رجال کشی: ص/۶۱]. از شعیب نقل گردیده که امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ خانواده‌ای نیست مگر اینکه در آنها شخص نجیبی از خودشان وجود دارد، و نجیب ترین شخص از بدترین خانواده، محمد بن ابوبکر است. [رجال کشی: ص/۶۱]. علاوه برآن این واقعیت را حد اقل ما ایرانیان می‌دانیم که در شهر کاشان زیارتی است که به نام بابا شجاع شهرت دارد و بسیاری از مردم از دور و نزدیک برای دیدن این زیارت می‌آیند، تقریباً چیزی شبیه قبر سرباز گمنامی است که در بعضی کشورهای غربی وجود دارد این قبرخیالی گویا قبر ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب رضی الله عنه است، بر درو دیوار این زیارت کلماتی از قبیل مرگ بر ابوبکر مرگ بر عمر مرگ بر عثمان را می‌توانید مشاهده کنید.

کلینی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: شیخین - ابوبکر و عمر رضی الله عنهما - در حالی از دنیا رفتند که آنچه با امیرالمؤمنین کرده بودند بیاد نیاوردند و از آن توبه نمودند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد. [روضة الکافی: ۲۴۶/۸]. و

اما عثمان بن عفان که دو دختر پیامبر ﷺ را به همسری گرفته بود، از علی بن یونس بیاضی روایت است که: عثمان نامرد بود که با او بازی می‌شد. [الصراط المستقیم: ۳۰/۲]. اما عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر ﷺ که چند آیه از سوره نور در اثبات پاکدامنی ایشان نازل شد، ابن رجب البرسی می‌گوید: «عائشه چهل دینار از خیانت جمع کرده بود». [مشارف انوار الیقین: ص/۸۶] سؤال اینجاست که اگر خلفای سه گانه دارای چنین صفاتی بودند، پس چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با آنان بیعت کرد، و چرا در تمام مدت خلافت آنان به عنوان یک وزیر مشاور با آنان همکاری کرد، آیا از آنان می‌ترسید. آیا این عمل او مخالف دستور الهی نیست؟ ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. «و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید».

آیا این کار حضرت تعاون با اثم و عدوان نیست؟ و چرا دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه داد در حالی که عمر رضی الله عنه چنین بیماری‌ای داشت، یا اینکه امیرالمؤمنین از این بیماری عمر رضی الله عنه اطلاع نداشت اما نعمت الله جزائری اطلاع پیدا کرد؟! فقط اندکی فکر و تأمل لازم است، مسأله بسیای روشن است بشرطیکه کسی بخواهد از عقل کار بگیرد.

کلینی حدیث نقل می‌کند که: جز شیعیان ما همه مردم نطفه زنا هستند. [روضة الکافی: ۱۳۵/۸]. به همین علت است که علمای تشیع خون و مال سنی‌ها را مباح دانسته‌اند. از داود ابن فرقد روایت است که گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که نظر شما در باره کشتن ناصبی چیست؟ فرمودند: حلال الدم است، ولی می‌ترسم به تو ضرری برسانند، اگر بتوانی او را زیر دیوار کنی یا در آب غرق کنی که بر علیه تو گواهی ندهد این کار را بکن. [وسائل الشیعة: ۴۶۳/۱۸، بحار الأنوار: ۲۳۱/۲۷].

خلاصه این بخش را با مطلبی جامع و مهم از نعمت الله جزائری درباره حکم نواصب پایان می‌برم، که می‌گوید: آنها به اجماع علمای شیعه امامی کافر و نجس

هستند و از یهود و نصاری بدترند، از علامات ناصبی این است که غیر علی را در امامت بر او مقدم دارد. [الأنوار النعمانية: ص/۲۰۶-۲۰۷].

خلاصه گفتار

پس اعتقاد ما به عدالت صحابه رضی الله عنهم مستلزم عصمت نیست، بلکه عدالت یعنی استقامت سیره و دین می باشد. و ماحصل آن به گروهی راسخ در نفس بر می گردد که متحمل تقوی و پرهیزگاری هستند تا اینکه ثقه و اعتبار به صداقت آنها ایجاد می شود؛ تازه شرط نیست که انسان از همه گناهان معصوم باشد ^(۱).

باوجود همه اینها واجب است از ذکر معایب آنان زبان فرو بندیم و اگر ضرورتاً نیاز بود آن را بازگو کنیم باید در مقابل آن منزلت و مقام آن صحابی، توبه، جهاد و سوابق ایمانی او را هم در کنارش بیاوریم، مثلاً این ظلم خواهد بود اشتباه حاطب بن بلتعنه رضی الله عنه را بیاوریم ولی ذکری از توبه ای که او کرده است نیاوریم ^(۲).

انسان بخاطر اشتباه کوچکی که مرتکب شده و در طول زندگی خویش از آن توبه کرده باشد سرزنش نمی شود، بلکه در اینجا به انتهای زندگی نگاه کرده می شود و اوایل زندگی از بین نمی رود، تازه اگر حسنات و مناقب بزرگی هم داشته باشد و کسی او را تزکیه ننماید، پس چگونه اگر پروردگارش او را مورد تزکیه قرار داده باشد که از دلش آگاه است؟!.

آری، کسانی که در تمامی میدان های دعوت و جهاد در کنار پیامبر ایستاده بودند! و پیامبر صلی الله علیه و آله را در طول ۲۳ سال نبوت یاری کردند اینگونه مورد توهین و سب قرار می گیرند. «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!». و ما علینا إلا البلاغ....

۱- المستصفی: الغزالی ۱/۱۵۷، و برای توضیح بیشتر نگاه: منهج النقد عند المحدثین: الأعظمی: ۲۳-۲۹.

۲- الإمامة، أبی نعیم ۳۴۰، ۳۴۱. و منهاج السنة: ۶/۲۰۷.

مبحث دوم

مختصری در مورد تقیه

در اینجا لازم می‌دانم مطالبی هر چند کوتاه در مورد بحث تقیه خدمت شما دوستان عزیز عارض شوم. این مبحث در قرآن از آیه ۲۸ سوره آل عمران ثابت می‌شود. خداوند عظیم الشان می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَهِ وَاللَّهُ نَفْسَهُ ۖ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۲۸﴾﴾ [آل عمران: ۲۸]. «مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند، و هر کس چنین کند در هیچ پیوند و رابطه‌ای با خدا نیست مگر آنکه از ایشان پرهیز کند، پرهیز کردنی و خدا شما را از [عذاب] خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت [همه] به سوی خداست».

دید گاه تشیع

در تفسیر نمونه (ج ۲/۳۷۲) در ذیل این آیه چنین می‌آید: در این جمله قرآن استثنائی موجود می‌باشد و آن اینست که در مورد تقیه مانعی موجود ندارد که مسلمانان با افراد بی‌ایمان بخاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند و پس در آخر این آیه با دسیگر با دو جمله ﴿وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ و ﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ حکم فوق را تایید می‌کند، نخست اینکه خداوند شما را از مجازات و خشم خود بر حذر می‌دارد و دیگر اینکه بازگشت همه بسوی خداست و چنانچه طرح دوستی با دشمنان حق،

بریزید بزودی نتیجه عمل خود را خواهید یافت. درست است گاهی انسان بخاطر هدف‌های عالیت‌ر، حفظ شرافت و کوبیدن باطل و بیان حق حاضر است از جان عزیز خود بگذرد، اما هیچ انسانی حاضر نیست بخاطر هدف‌های اندک جان خود را بخاطر بیاندازد. نکته‌ای که کاملاً باید به آن توجه داشت این است که تقیه در همه‌جا یک حکم ندارد، بلکه گاهی واجب و گاهی حرام می‌باشد. وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده‌ای جان انسان بخاطر بیفتد، اما در صورتی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد، حرام و ممنوع می‌باشد.

دیدگاه اهل سنت

در تفسیر تبیین الفرقان از علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی رحمته الله اینگونه بیان شده است که: لفظ تقیه به معنای نجات دادن است، بر وزن قضاه که قاعده آن در صرف مثل قضات است. در کل تقیه به معنای ترسیدن، نجات دادن و پرهیز کردن است. درباره تقیه و مراتب آن علماء سه گره می‌باشند.

- ۱- این گروه منکر تقیه بوده آن را بطور قطع رد می‌کنند، حال به هر نوع می‌خواهد باشد. (مذهب خوارج).
- ۲- این گروه بر عکس گروه اول به آن خیلی اهمیت قائل می‌شوند و آن را جزء عقاید مهم مذهبی خود می‌دانند. (اهل تشیع)
- ۳- گروه سوم اهل سنت می‌باشند که قائل‌اند تقیه همچون مدارات به سه صورت جائز و یک صورت ممنوع می‌باشد.

اقسام مدارات

مدارات به چهار قسمت تقسیم می‌شود:

- ۱- بخش اول یعنی مدارات کردن بخاطر دفع ضرر و زیان، ظاهر سازی.
- ۲- بخش دوم بنابر مصلحت دینی می‌باشد که شاید به وسیله آن امیدی برای اسلام آوردن یکی از آنها باشد (منظور یهود و نصاری).

- ۳- خش سوم اکرام یک کافر می باشد که طبق دستور رسول خدا جائز می باشد.
- ۴- بخش چهارم مدارات کردن جهت کسب منفعت دینی و عزت دنیوی است که بطور قطع نا جائز می باشد.

خلاصه گفتار

برای درک راحتتر این مسئله نکاتی را یادآور می شوم:

اگر تمام معادلات اهل تشیع در مورد تقیه درست می باشد، میتوان گفت تقیه در جایی که موجب ترویج بطلان باشد ناجائز است. حال اگر حضرت علی علیه السلام به خاطر جلوگیری از به پاشیدگی امت اسلام بیست و شش سال سکوت کرد، چرا امت اسلامی امروزه بخاطر جلوگیری از به هم پاشیدگی امت اسلام تقیه نمی کند؟ آیا اینها مصلحت امت اسلام را بهتر از حضرت علی علیه السلام درک می کنند؟ چرا در کتب تشیع بیشتر اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل بر تقیه شده ؟ اینها سوالاتی است که هیچ جوابی نمیتوان برای آن یافت مگر با تقیه!!!! وما علینا الا البلاغ.....

مبحث سوم

جانشینی بعد از پیامبر ﷺ

این مبحث سر رشته اکثر اختلافات بین دو مذهب می باشد که به اجمال در مورد آن صحبت می شود.

بررسی دیدگاه اهل سنت و تشیع در مورد جانشینی

۱- نزد اهل سنت و جماعت بر عهده عامه مسلمین است که از میان خود شخصی را که اهلیت و صلاحیت داشته باشد به عنوان امام تعیین کنند. نزد شیعه تعیین امام، بر خدا واجب است. جزوی از همین عقیده است که اهل سنت قائل بر «لا یجب علی الله شیء» است یعنی هیچ چیز بر الله تعالی واجب نیست در حالی که شیعه قائل بر وجوب علی الله می باشد. (در کتب علم کلام به تفصیل در این مورد، بحث می شود).

۲- نزد اهل سنت، امام «منصوص من الله» نیست. به نظر شیعه، امام منصوص من الله است. یعنی امام از طرف الله تعالی تعیین می شود.

۳- به نظر اهل سنت، اهلیت و صلاحیت برای امام ضروری است؛ ولی عصمت لازم نمی باشد. به نظر شیعه، امام همیشه معصوم است.

۴- از دیدگاه اهل سنت، امام باید در جامعه، خود را ظاهر کند تا مردم بتوانند برای رفع مشکلات خود به او مراجعه نمایند. شیعه معتقد است که امام می تواند خود را از دید دیگران مخفی نگه دارد؛ حتی اگر سال های سال طول بکشد.

۵- اهل سنت بر این باور است که بر امام لازم است که صاحب اقتدار و اختیار باشد وگرنه چگونه می‌تواند به مسائل مردم رسیدگی کند؟ در حالیکه نزد شیعه برای امام جائز است که بی‌قدرت و بی‌اختیار باشد.

۶- از نظر اهل سنت، از پیامبر ﷺ گرفته تا قیامت، تعداد امامان مشخص نیست. و با توجه به موقعیت زمانی و مکانی، مسلمانان امامی برای خود تعیین می‌کنند و او وظایف امامت را انجام می‌دهد. از نظر شیعه، الله تعالی از زمان رسول الله ﷺ تا قیامت، دوازده امام تعیین کرده است که غیر از اینها کسی دیگر حق امامت ندارد. (بنابر همین نظریه به شیعه، امامیه و اثنا عشریه نیز گفته می‌شود).

۷- اهل سنت طبق تصریح و اشاره پیامبر اکرم ﷺ از طرف امت اسلامی چهار امام بر حق را به این ترتیب معرفی می‌کند:

امام اول: سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه امام دوم: سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه
 امام سوم: سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه امام چهارم: سیدنا علی مرتضی رضی الله عنه
 پس از اینها نیز سلسله امامت جریان داشت و تا قیامت ادامه خواهد داشت. هیچکدام از اینها معصوم نیستند. البته برخی عادل هستند و بعضی ظالم خواهند بود. نزد شیعه تعداد امامان تا آمدن قیامت دوازده نفر می‌باشد که اسامی آنها پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدین قرار است:

۱- حضرت علی مرتضی رضی الله عنه.

۲- حضرت حسن رضی الله عنه.

۳- حضرت حسین رضی الله عنه.

۴- حضرت علی زین العابدین رضی الله عنه.

۵- حضرت محمد باقر رضی الله عنه.

۶- حضرت جعفر صادق رضی الله عنه.

۷- حضرت موسی کاظم علیه السلام

۸- حضرت علی رضا علیه السلام

۹- حضرت محمد تقی علیه السلام

۱۰- حضرت علی نقی علیه السلام

۱۱- حضرت حسن عسکری علیه السلام

۱۲- حضرت محمد مهدی علیه السلام ^۱.

و از دیدگاه شیعه امام دوازدهم به خاطر ظلم ظالمان و ستم ستمگران به امر خداوندی در غیبت بسر می برد، و در قید حیات است، و هر وقت خدا مصلحت بداند ظهور خواهد کرد. ^۲ اما یازده امام دیگر، رحلت کرده اند.

۱- تحفة العوام طبع نو لکشور ص ۵ و ۶، علاوه بر دوازده امام، شیعه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه الزهرا علیها السلام را هم معصوم می دانند. به این چهارده نفر «چهارده معصوم» گفته می شود. شیعیان، تا امام ششم از این دوازده امام اتفاق دارند. در تعیین ائمه پس از او در میان شیعه اختلاف شدیدی وجود دارد و به سبب تعیین آنان، فرقه های بی شماری در شیعه، پدیدار شد. الملل والنحل للشهرستانی: ۳۶۱/۱، تحفه اثنا عشریه و غیره.

۲- ابوالحسن سیدنا علی بن ابیطالب المرتضی (... ۴۰ هـ) ابو محمد الحسن بن علی الزکی (۳) _ ۵۰ هـ) ابو عبدالله الحسین بن علی الشهید (۴) _ ۶۱ هـ) ابو محمد علی بن الحسین زین العابدین (۳۸) _ ۹۵ هـ) ابو جعفر محند بن علی الباقر (۵۷) _ ۱۱۴ هـ) ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳) _ ۱۴۸ هـ) ابو ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم (۱۲۸) _ ۱۸۳ هـ) ابوالحسن علی موسی الرضا (۱۴۸) _ ۲۰۲ هـ) ابوجعفر محمد بن علی الجواد التقی (۱۹۵) _ ۲۲۰ هـ) ابوالحسن علی ابن محمد الهادی التقی (۲۱۲) _ ۲۵۳ هـ) ابو محمد الحسن ابن علی العسکری (۲۳۲) _ ۲۶۰ هـ) ابوالقاسم محمد بن الحسن المهدی (۲۵۶) _ ۲۶۰ هـ) [الإمامة عند الجمهور والفرق المختلفة للدكتور علي احمد السالوس: ص ۲۵]. (اما محمد بن حسن عسکری مهدی مزعوم، وجود خارجی ندارد، چون حسن عسکری پسری نداشت).

۸- اهل سنت اگر چه از دل و جان معترف به اهلیت، صلاحیت و فضایل حضرت علی علیه السلام هستند ولی ایشان را به عنوان خلیفه بلافصل رسول الله صلی الله علیه و آله قبول ندارند، بلکه امامت ایشان را طبق ترتیب خلافت می‌دانند. و ایشان را رابع خلفاء الراشدين (یعنی چهارمین خلیفه از خلفای راشدين) قرار می‌دهند. اما شیعه قائل به امامت بلافصل حضرت علی علیه السلام است. یعنی آنان بر این اعتقاد هستند که حضرت علی علیه السلام پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله، خلیفه بلافصل می‌باشد.

۹- از نظر اهل سنت، خلافت سیدنا علی علیه السلام در رتبه خودش قرار گرفته است. لذا صحابه و تابعینی که (به اجماع امت) با سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه و سیدنا عثمان غنی رضی الله عنه بیعت کرده بودند را مقصّر و گناهکار نمی‌دانند. اما شیعه، خلافت و امامت بلافصل را حق حضرت علی علیه السلام می‌دانند و بیشتر صحابه رضی الله عنهم و تابعین این حق را به ایشان واگذار نکردند. بنابراین، آنان یا کافر هستند یا فاسق^(۱). (نعوذ بالله من ذلك)

۱۰- نزد اهل سنت، بیعت حضرت علی علیه السلام با خلفای ثلاثه پیش از خلافت خویش، و بیعت حضرت حسن رضی الله عنه علاوه بر خلفای ثلاثه با حضرت معاویه رضی الله عنه، و بیعت نه امام دیگر با خلفای زمان خود، بدور از مدهانت، نفاق، بزدلی، کذب و تقیه بود. اهل سنت عقیده دارند که بیعت این حضرات که با آگاهی تمام صورت گرفته بود، کاملاً مطابق با احکام شریعت و موافق با مصلحت امت بود. قطعاً بر هیچ‌یک

۱- حق الیقین عربی لعبدالله بن شبر، المبحث الخامس في ذكر المتاع (علي الصحابه) و فصل في جواب من اعترض علي الاماميه بتعرضهم للصحابه من ص ۱۷۷ الى ۱۹۵ والمبحث السابع في بيان الفتن الواقعة بعد النبي و في حقيقه امر الخلافه و في سبب ارتداد اكثر هذه الامه بعد نبينا ص ۲۱۳ طبع دارالكتاب الاسلامي - و حق الیقین فارسی از محمد باقر مجلسی از ص ۱۵۵ تا ۲۷۸ طبع انتشارات کتابفروشی اسلامیه تهران و کشف اسرار فارسی از خمینی، مخالفت‌های ابوبکر با نص قرآن از ص ۱۴۴ و مخالفت عمر با قرآن خدا از ص ۱۴۷ و نتیجه سخن ص ۱۵۰ طبع ایران.

از آن بزرگان، هیچ اتهامی وارد نمی‌آید. اما نزد شیعه بیعت یازده امام با خلفای زمان خویش از صمیم قلب نبوده، بلکه آنان تقیه (حفاظت در پیش) کار گرفته بودند. بنابر همین، شیعه «تقیه» را به عنوان مهم‌ترین جزو دین خود می‌شناسد. چرا که بدون اثبات تقیه، تهمت زدائی از شأن آن بزرگان ممکن نیست.

۱۱- همانطور که گفته شد از دیدگاه اهل سنت، تعیین ائمه بر الله تعالی واجب نیست و نه تعداد آنان را تا ظهور قیامت مشخص کرده است. اما شیعه بر این اعتقاد است که الله تعالی تا آمدن قیامت، دوازده امام مقرر کرده است که یازده امام به رحمت حق پیوسته‌اند و امام دوازدهم محمد مهدی، امام منتظر می‌باشد و معتقدند که ایشان پس از تولد، فعلاً غایب هستند - در وقتی معین ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و انصاف خواهد نمود. شیعه بنابر همین عقیده خود که ائمه دوازده نفر هستند مجبور گشت که به زنده بودن امام دوازدهم قائل شود. (در سال ۲۵۶ هـ تولد؛ و در سال ۲۶۰ هـ در چهار سالگی در غاری واقع در شهر «سر من رأی» غایب شد). و تاکنون زنده است، و از ظلم ظالمان پنهان شده است. گویا عمرشان بطور غیر طبیعی طولانی شده است. (عمر طولانی‌ای که ما برای آن نظیر و همانندی نداریم).

سه نکته اصلی اختلاف

اگر اختلافاتی که در بالا از مسئله امامت منشعب می‌شد، با دقت تمام مورد بررسی قرار گیرند واضح خواهد شد که بنیاد این همه اختلافات که به تفصیل بیان شدند فقط سه نکته اساسی می‌باشد. اصل و اساس اختلافات، همین سه نکته هستند. به نظر ما سه نکته اساسی مذهب شیعه از این قرار است:

۱- «امامت» نیز مانند توحید، نبوت، معاد و غیره یکی از عقاید مهم اسلامی می‌باشد.

۲- تعداد ائمه تا قیامت دوازده نفر می‌باشد که همگی از طرف الله تعالی تعیین شده هستند.

۳- حضرت علی علیه السلام، امام بلافصل بودند.

اسناد این سه اصل

۱- آیات قرآنی

آیاتی که از آنها نویسندگان شیعه مثلاً عالم مشهورشان محمد باقر مجلسی در تألیف فارسی خود «حق الیقین فی اصول الدین»، السید الاکبر عبدالله شبر در کتاب عربی خود «حق الیقین فی معرفة اصول الدین» و خمینی در نوشته فارسی خود «کشف الاسرار»، بر امامت بلافصل علی علیه السلام استدلال کرده‌اند، سه آیه زیر می‌باشد. نویسندگان شیعه، بیشتر توانایی خود را براین سه آیه صرف می‌کنند. بدین دلیل ما هم دربارہ این سه آیه، مطالب واضحی را یادآوری می‌کنیم:

آیه اول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ [النساء: ۵۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! فرمانبرداری کنید خدا را و فرمانبرداری کنید پیغمبر را و فرمان‌روایان را از جنس خویش، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر خدا بازگردانید اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایش نیکوتر است».

خمینی در [کشف الاسرار: صفحه ۱۳۷] می‌نویسد: اینک به ذکر بعضی از آیات که در موضوع امامت وارد شده می‌پردازیم و از خرد که فرستاده نزدیک خداست داوری می‌خواهیم. ایشان پس از نقل بخش ابتدایی آیه، با استفاده از قیاس‌های عقلی و دلایل ذهنی کوشیده است تا ثابت کند که در این آیه مراد از «اولی الامر» دوازده امام است. سؤال این است که آیا عقیده مذهبی را می‌توان با قیاس‌های عقلی به اثبات رسانید در حالی که در تمام قرآن کریم، ذکری از آن به میان نیامده باشد؟ بالخصوص وقتی که بخش دوم آیه که خمینی آن را ذکر نکرده چنین می‌فرماید که:

«پس هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر ﷺ خدا بازگردانید». از آن معلوم می‌شود که اگر بین حکام و مردم، اختلاف واقع شود، فیصله خدا و رسول خدا ﷺ در این اختلاف، «حرف آخر» تلقی خواهد شد نه حرف اولی الامر. اگر مراد از اولی الامر، ائمه معصومین باشند پس مراجعه به قرآن و سنت با ترک رأی معصومین چطور؟ در حالیکه نزد شیعه، رأی معصومین هم مثل خودشان، همیشه معصوم می‌باشد. آنان نمی‌توانند چیزی غیر از قرآن و سنت بگویند. بنابراین، اثبات عقیده امامت، از این آیه بدون تردید بی اندازه غلط و نادرست است^(۱). بلکه تحت همین آیه، علامه سیوطی رحمه الله در تفسیر خود «الدر المنثور» قولی از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که با توجه به آن اعتقاد به «ائمه معصومین» نفی می‌شود بلکه از آن، مسلک اهل سنت و جماعت در مسئله امامت، بطور کلی تأیید می‌گردد. «اخرج البيهقي عن علي بن ابيطالب قال: لا يصلح الناس الا امير برا و فاجر قالوا: هذا البر فكيف بالفاجر، قال: ان الفاجر يؤمن الله به السبل ويجاهد به العدو، ويحبي به الفئ ويقام به الحدود، ويحج به البيت ويعبد الله فيه آمنا حتى يأتيه أجله»^(۲).

بيهقي روایت می‌کند که حضرت علی بن ابیطالب فرمود: اصلاح مردم جز با امیر امکان پذیر نیست، گفتند اما امیر فاسق چگونه ممکن است مردم را اصلاح کند؟ (چه سودی برای مردم دارد؟) حضرت علی علیه السلام فرمود: الله تعالی به وسیله حاکم بد نیز، راهها را پر امن می‌گرداند، تحت قیادت و فرماندهی او، جهاد با دشمنان کافر ادامه می‌یابد، مال غنیمت بدست می‌آید، حدود به اجرا در می‌آیند، حج بیت الله برقرار می‌ماند، و در قلمرو او، مسلمانان تا واپسین لحظات زندگی با

۱- تفسیر قرطبی، تفسیر مظهری و غیره.

۲- الدر المنثور للسيوطي: ۱۷۸/۲

احساس امنیت، به عبادت الله تعالی مشغول می‌شوند^(۱). طبق گفته‌ها و احادیث روایی در این بخش از آن ثابت شد که مراد از «اولی الامر» دوازده امام معصومی هستند که شیعه قائل بر امامتشان تا قیام قیامت می‌باشد.

آیه دوم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما اختیار کردم».

در این آیه هم ذکر از امامت بلافضل علی علیه السلام نیست در ضمن این آیه، روایتی که مصنفین و مؤلفین شیعه نقل کرده‌اند در هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است. علاوه بر این، ادعای نویسنده شیعه درباره این آیه مبنی بر اینکه در هنگام بازگشت از حجة الوداع در محلی به نام غدیر خم روز هجدهم ذی الحجة پس از ایراد خطبه نازل شد کاملاً نادرست و بی اساس است و وقوع چنین ادعاهایی از نویسندگان شیعه، انسان را حیرت زده می‌گرداند. چون که جمهور مفسرین بر این مطلب اتفاق رأی دارند که این آیه کریمه در حجة الوداع در میدان عرفات روز عرفه نهم ذی الحجة شامگاه روز جمعه نازل شد^(۲).

۱- نهج البلاغه: ص ۱۰۷ طبع دارالکتب العربیة، مصر با اندکی تغییر.

۲- در اینجا نقل آن روایت مشهور که تقریباً در تمام کتاب‌های سیرت، حدیث و تفسیر آمده بیجا نیست که یهودی به سیدنا حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفت: ای امیر المومنین در کتاب الله شما چنان آیه‌ای است که اگر به ما یهودیان نازل می‌شد روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه پرسید: کدام آیه است؟ آن یهودی این آیه را خواند: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: من می‌دانم که این آیه چه روزی و چه جایی نازل شد. روز عرفه روز جمعه در عرفه نازل شد هنگامی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میدان عرفات وقوف کرده بودند. (یعنی نزولش در حجة الوداع جمعه بود. روز عرفه بود، میدان عرفات بود. عیدی بزرگ‌تر از این چه

علی علیه السلام خود نیز می‌فرماید که این آیه روز عرفه به وقت شام (یعنی نهم ذی الحجه) نازل شده بود^(۱). علامه آلوسی رحمته الله در تفسیر خود روح المعانی می‌نویسد: «شیعه از حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه این روایت را نقل کرده که آیه مذکور: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ در غدیر خم هنگامی نازل شد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به علی رضی الله عنه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» پس از نزول این آیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله اكبر علي اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایت علی كرم الله وجهه بعدی». یعنی: «الله اكبر بر کامل شدن دین، بر اتمام نعمت، بر رضایت پروردگار از رسالتم و بر ولایت علی كرم الله وجهه...» علامه آلوسی رحمته الله پس از نقل این روایت می‌فرماید: این روایت، نمونه‌ای از افتراهای شیعه است و الفاظ رکیک این روایت (علاوه بر سند) خود شاهی بر این افتراء می‌باشد.^۲ مفسر نامور علامه ابن کثیر هم در تفسیر مستند و معتبر خود - ابن کثیر - پس از نقل دو روایت شیعه می‌فرماید: «نه این روایت صحیح است و نه آن روایت، سخن حق که در آن گنجایش کمترین شک و تردیدی وجود ندارد همان است که این آیه در روز عرفه (نهم ذی الحجه) روز جمعه نازل گشت. چنانچه از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه و از سمره بن جندب رضی الله عنه مروی است. نیز قول شعبی، قتاده، شهر بن حوشب و دیگر ائمه و علماء همین است^(۳).

همین علامه ابن کثیر در کتاب معروف و مشهور خود «البدایة والنهاية» پس از نقل این روایت که درباره آن گفته شد که در غدیر خم نازل شده می‌نویسد: «این حدیث نه

می‌تواند باشد؟) (تفسیر قرطبی ۶/۱۶ به حواله مسلم شریف، نسائی و دیگر کتب حدیث - نیز مسلم شریف مترجم طبع قرآن محل کراچی ۹۷۶/۳).

۱- تفسیر ابن کثیر: ۱۳/۲

۲- روح المعانی: ۶: ۶۱، نصیحه الشیعة از مولانا احتشام الحسن کاندهلوی: ص ۵۴۷-۵۹۸.

۳- تفسیر ابن کثیر: ۲: ۱۴

تنها منکر در حد اعلی است بلکه کذب است. چون که مخالف با حدیث مستند صحیحین می باشد که در آن از امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه ثابت شده که این آیه روز جمعه در عرفه نازل شده بود»^(۱) امام فخر الدین رازی رحمته الله در تفسیر با عظمت خود - تفسیر کبیر - از همین آیه بر بطلان استدلال مذهب شیعه در این مورد استفاده کرده است. امام رازی می نگارد: «علمای ما فرمودند که این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بر بطلان قول تشیع دلالت می کند. برای اینکه الله تعالی در ابتدای این آیه فرموده است: ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾ [المائدة: ۳]. «امروز ناامید شدند کافران از دین شما، پس ترسید از ایشان و بترسید از من».

به وضوح پیداست که کافران از بروز تغییر و تبدیل در دین ناامید شده اند و نیز فرمود که اینک از آنان ترسید و از من بترسید. اگر امامت حضرت علی بن ابیطالب رضی الله عنه از طرف الله تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم منصوص می بود یعنی نص (واجب الطاعة) می بود طبق این آیه کسی که آن را پنهان می کرد و در آن تبدیل و تغییر ایجاد می کرد باید ناامید شود. یعنی یک نفر از صحابه نه می توانست این نص را انکار نماید و نه در آن تغییر بوجود آورد و نه آن را مخفی نگه دارد. و وقتی که هیچکدام از اینها نشد بلکه نه ذکری از نص امامت شد و نه خبر آن ظاهر شد و نه روایتی در این باره نقل شد دانستیم که ادعای این نص، کذب محض است و دانستیم که حضرت علی بن ابیطالب یقیناً منصوص بالامامت نبود^(۲). اگر بر این عبارت امام المتکلمین امام رازی رحمته الله با خونسردی تمام غور شود، خواننده محترم بدون تردید به این نتیجه خواهد رسید که این آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ نه تنها به نفع شیعه نیست بلکه دلیلی روشن و آشکار برای جمهور اهل سنت و جماعت می باشد. والله الموفق.

۱- البداية والنهاية: ۵: ۲۱۴.

۲- تفسیر کبیر: فخر الدین رازی: ۱۳۹/۱۱.

آیه سوم: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷].

آیه سوم که نویسندگان شیعه خیلی از آن استدلال می‌کنند به این معناست که: «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان! و اگر چنین نکردی، رسالت او را انجام نداده‌ای، خداوند تو را از مردمان نگاه می‌دارد، هر آینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند». شیعه می‌گوید این آیه کمی پیش از خطبه غدیر خم (۱۸ ذی الحجه سال دهم هجرت) نازل شد. پیش از این، حکم امامت علی بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده بود ولی ایشان بنا به دلایلی، از رسانیدن آن حکم می‌ترسیدند تا اینکه این آیه نازل شد و به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده شد که حکم امامت علی را در بین مردم اعلام نمایید ما شما را حفاظت خواهیم کرد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطابق با این آیه در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی بنام غدیر خم امامت حضرت علیس را اعلام کردند و از مردمان حاضر در آنجا به دست حضرت علی علیه السلام بیعت گرفتند. نویسندگان دیگر شیعه هم همین موقف را دارند^(۱).

ما بجای تفسیر و تشریح کامل آیه، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم که از آن ماهیت و حقیقت استدلال شیعه ان شاء الله واضح خواهد شد:

۱- در این آیه کریمه مطلبی که قبل از هر چیز، قابل توجه می‌باشد این است که شیعه در صدد اثبات عقیده امامت بلافضل علی علیه السلام از این آیه است، در حالی که در این آیه، نه ذکری از علی علیه السلام است و نه حرفی از امامت، بلکه به طور عام به حضرت

۱- کشف اسرار خمینی ص ۱۶۴ تا ۱۶۵، حق الیقین فارسی از محمد باقر مجلسی بحث اثبات امامت علی و حق الیقین عربی از عبدالله شیر ص ۱۳۹ و غیره.

رسول اکرم ﷺ حکم داده شده که شما در تبلیغ احکام خداوندی از هیچ کوششی دریغ نورزید. الله تعالی شما را حفاظت خواهد کرد. کافران بپذیرند یا نپذیرند شأن تبلیغ شما از آن متأثر نمی‌گردد. چرا که هدایت کافران در دست الله است نه به دست شما.

این خلاصه و مطلب این آیه. از الفاظ، ترجمه، سیاق و سباق این آیه، با احتمالات بسیار بعید هم، نه عقیده امامت ثابت می‌شود و نه امامت بلافصل علی ﷺ. بنابراین اثبات عقیده امامت از این آیه، آیا افترای محض بر قرآن نیست؟ (اما درباره روایات غدیر خم، ان شاء الله در صفحات بعد، بحث و گفتگو خواهیم کرد).

۲- طبق رأی علامه ابن تیمیه و جمهور مفسرین، این آیه، عقیده امامت شیعه را رد می‌کند. چرا که در این آیه، به حضرت رسول اکرم ﷺ دستور داده شده تمام احکام دین را برساند. پس اگر عقیده امامت حکمی از احکام دین می‌بود چگونه ممکن است که حضرت رسول اکرم ﷺ، آن حکم را در ملأ عام، واضح و روشن به امت بیان نکرده باشند. به همین خاطر، حضرت عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: شخصی که گمان برد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چیزی از وحی را مخفی نگهداشته دروغ‌گوست. چرا که الله تعالی به رسول اکرم ﷺ دستور داد، تمام دین را به امت ابلاغ کند. و همچنین اگر حکم عقیده امامت یا امامت بلافصل سیدنا علی رضی الله عنه را رسول اکرم ﷺ به امت رسانیده باشند چگونه ممکن است که امت بر آن حکم، عمل نکنند یا حداقل به هنگام اختلاف، از آن حکم استدلال نشود. در حالی که پس از وفات رسول اکرم ﷺ صحابه کرام هم از مهاجرین و انصار وقتی که در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند دلائل مختلفی پیش کردند اما هیچ یک از ایشان این نص (عقیده امامت) را پیش نکرد. سپس خلافت عمر فاروق رضی الله عنه و عثمان غنی رضی الله عنه و وقعات شوری روی داد اما کسی از صحابه که علی رضی الله عنه نیز یکی از آنها می‌باشد چنین نصی پیش نکرد. حتی در دوره خلافت علی رضی الله عنه اختلافاتی بروز

کرد ولی در آن هنگام نیز، کسی از اصحاب (بشمول اهل بیت) نص عقیده امامت را اظهار نکرد. آیا این همه دلیل روشنی بر عدم وجود چنین نصی نیست؟ این ادعا، ادعایی است که از صحابه رضی الله عنهم و اهل بیت، نه کسی قائل به آن بود و نه ناقل آن!

۳- شیعه مدعی است که این آیه، پس از حجة الوداع و پیش از خطبه غدیر خم نازل گشت، و پس از نزول همین آیه، ایشان در تاریخ ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری در محلی به نام غدیر خم امامت علی رضی الله عنه را اعلام کردند. کسانی که خطبه رسول الله در حجة الوداع را که در میدان عرفات در تاریخ ۹ ذی الحجه در برابر هزاران صحابه رضی الله عنهم ایراد نمودند خوانده اند بخوبی می دانند که در این خطبه تاریخی حجة الوداع وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضار را از مسائل بنیادی و مهم دین اسلام آگاه می کردند در آخر رو به اصحاب فرمودند: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ كِتَابَ اللَّهِ. وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ. قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ وَأَدَّيْتَ وَنَصَحْتَ. فَقَالَ يَأْصَبِعُهُ السَّبَابَةُ يَرْفَعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَيَنْكُتُهَا إِلَى النَّاسِ «اللَّهُمَّ اشْهَدْ اللَّهُمَّ اشْهَدْ». ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». «و به تحقیق من در میان شما چیزی از خود بجا می گذارم که اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب الله است و درباره من از شما پرسیده خواهد شد، آنگاه چه جواب خواهید داد؟ حاضرین عرض کردند: ما گواهی می دهیم که شما به طور کامل ابلاغ کردید، و حق آن را ادا نمودید و خیر خواه ما بودید. پس از آن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که انگشت سبابه اش را به طرف آسمان بلند می کردند و رو به مردم کردند و فرمودند: پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش، پروردگارا! گواه باش»^۱. حالا این چگونه ممکن است که در نهم ذی الحجه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با گواه ساختن الله تعالی، از صحابه کرام اقرار و اعتراف بگیرند که من تمام عقائد و احکام دینی را به

شما ابلاغ نمودم و در تاریخ ۱۸ ذی الحجه در محلی به نام غدیر خم عقیده‌ای را که به قول شیعه مخفی نگه داشته بود اظهار کنند. آیا این مطلب، برای خواننده‌ای که انصاف داشته باشد قابل درک و فهم می‌باشد؟

۴- تمام روایات مستندی که در شأن نزول این آیه کریمه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ وارد شده، همگی ادعای نویسندگان شیعه مبنی بر نزول این آیه در حجة الوداع را نفی می‌کند. از روایاتی که علامه ابن جریر طبری، امام ثعالبی، امام فخر الدین رازی، علامه قرطبی، علامه آلوسی و جمهور مفسرین از عبدالله بن شفیق، عائشه و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ذکر کرده‌اند، معلوم می‌شود که این آیه خیلی قبل از حجة الوداع نازل شده بود. از بعضی از روایات چنین برمی‌آید که این آیه مکی است. ولی بیشتر مفسرین، این آیه را مدنی می‌دانند. علامه قرطبی رحمته الله می‌نویسد: دلیل مدنی بودن این آیه روایتی است که امام مسلم در صحیح خویش از حضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده است. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: پس از آمدن به مدینه، شبی رسول الله صلی الله علیه و آله بیدار بودند و فرمودند: کاش یکی از اصحابم، از من نگهبانی می‌کرد. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: در این هنگام صدای تصادم شمشیرها به گوش رسید. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: کیستی؟ گفت: سعد بن ابی وقاص هستم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: برای چه آمدی؟ گفت: احساس کردم خطری متوجه شماست. برای حفاظت و نگاهبانی از شما آمده‌ام. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حق وی دعا کردند و خوابیدند. علاوه بر صحیح مسلم در روایات دیگری می‌آید که در این هنگام، آواز شمشیرها را شنیدیم. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: کیستی؟ پاسخ دادند: ما سعد و حذیفه هستیم. برای نگاهبانی از شما آمده‌ایم. رسول الله صلی الله علیه و آله به خواب رفتند حتی که ما آواز خواب ایشان را شنیدیم و این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ نازل شد. حضرت رسول

اکرم عليه السلام سر از خیمه پوستی بیرون آورده فرمودند: ای مردم برگردید، چرا که الله تعالی مرا خود حفاظت می‌کند.^(۱)

علامه فخرالدین رازی رحمته الله در شأن نزول این آیه، ده وجه نوشته است. دهمین وجه این است که طبق بعضی از روایات، این آیه در مورد فضیلت حضرت علی عليه السلام (نه امامت ایشان) نازل شده بود. امام رازی پس از ذکر ده وجه می‌نویسد: اگر چه تعداد این روایات، مختلف و بسیار است اما در مورد این آیه بهتر همین است که بر حفاظت از مکر و فریب یهودیان و مسیحیان، حمل کرده شود و با بی‌پروایی از آنها دستور به تبلیغ داده شده است. برای اینکه در قبل و بعد این آیه، روی سخن با یهودیان و مسیحیان است. برای همین قائل شدن به وجوهاتی که این آیه را از سیاق و سباق منفک و منقطع می‌گرداند ممتنع به نظر می‌رسد.^(۲) علامه آلوسی رحمته الله، پس از بحثی طولانی درباره خطبه غدیر خم و روایات شیعه در ضمن این آیه، در خاتمه می‌نویسد: روایاتی از اهل سنت که بیانگر نزول این آیه در فضیلت علی عليه السلام است اگر پذیرفته شود که درست و قابل استدلال هستند باز هم از آنها فضیلت علی عليه السلام ثابت می‌شود یا که طبق این روایات علی عليه السلام محبوب مؤمنین است و ما هرگز این را انکار نمی‌کنیم بلکه هرکس (فضیلت علی عليه السلام و محبوبیت ایشان را) انکار کند او را ملعون می‌دانیم.^(۳)

۵- آخر این آیه: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]. «و خدا شما را از مردمان محفوظ نگه خواهد داشت، همانا خداوند کفار را هدایت نمی‌دهد». خود دلیلی است بر اینکه مراد از این آیه، ابلاغ

۱- تفسیر قرطبی: ۲۴۴/۶

۲- امام رازی تفسیر کبیر: ۵۰/۱۲

۳- علامه آلوسی تفسیر روح المعانی: ۱۹۷/۶

عقیده امامت در حضور صحابه کرام ﷺ نمی‌تواند باشد. چونکه بنا به قول شیعه، حضرت رسول اکرم ﷺ در ابلاغ عقیده امامت از مخالفت صحابه کرام ﷺ بیمناک بودند، و در این آیه ذکری از صحابه کرام نیست بلکه از کافران سخن به میان آمده است. بنابراین چطور می‌توان صحابه کرام ﷺ را از این آیه مراد گرفت. مگر اینکه شخصی گستاخ صحابه کرام ﷺ را نعوذ بالله کافر قرار دهد (چنانکه از شیعیان منقول است) آنانی که قرآن در مورد ایشان می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ﴾ [المائدة: ۱۱۹]. «خدا از آنان خشنود و آنان از خدا خشنودند». خلاصه کلام آنکه، از هر جهت به این آیه نظر افکنده شود، و به الفاظ و ترجمه آن نظر شود، و سیاق و سباق آن بررسی شود، و روایات شأن نزولش مورد بررسی قرار گیرد به هیچ نحوی، از این آیه، عقیده امامت بلافصل علی ﷺ به اثبات نمی‌رسد و اثبات این عقیده از آیات مذکور، در واقع چیزی جز تحریف معنوی قرآن مجید نیست.

۲- احادیث

حدیث غدیر

اما حدیث غدیر: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». نویسندگان شیعی، این حدیث را مهم‌ترین دلیل برای اثبات مدعای خود می‌دانند و تمام آیات قرآنی را که درباره عقیده امامت ارائه می‌دهند حول و حوش همین حدیث ذکر کرده می‌کشند تا به مقصود خود دست یابند. به همین سبب مناسب می‌دانیم که در مورد این حدیث، معلومات مستند، محکم و دقیقی ارائه شود.

سند حدیث غدیر

این حدیث، اگرچه نه متواتر است و نه متفق علیه، حتی برخی از محدثین بزرگوار در صحت آن، کلام کرده اند و با دلایل قوی این حدیث را ضعیف قرار

داده‌اند^(۱) و لیکن طبق قول راجح، حدیث صحیح است و با طرق متعدد روایت شده است که اصطلاحاً بعضی از آنها در درجه «صحیح» و بعضی در درجه «حسن» قرار دارد. بنابر روایت شدن با طرق متعدد، این حدیث از زمره «مشهور» بشمار می‌آید. شهادت و گواهی علامه ابن حجر عسقلانی رحمته و علامه ابن حجر هیثمی رحمته برای صحت سند این حدیث کافی می‌باشد. علامه ابن حجر عسقلانی رحمته در کتاب ارزنده و قابل افتخار خویش «فتح الباری» می‌نگارد: «وَأَمَّا حَدِيثُ «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» فَقَدْ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَهُوَ كَثِيرُ الطَّرِيقِ جَدًّا، وَقَدْ اسْتَوْعَبَهَا ابْنُ عَقْدَةَ فِي كِتَابِ مَفْرَدٍ، وَكَثِيرٌ مِنْ أَسَانِيدِهَا صَحَّاحٌ وَحَسَنٌ»^(۲)

«حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» را ترمذی و نسائی بیان کرده‌اند، و با طرق مختلف، روایت شده است. ابن عقده در کتابی مستقل، همه طرق را جمع‌آوری کرده است. خیلی از اسانید این حدیث در رتبه «صحیح» و «حسن» قرار دارند». و علامه ابن حجر هیثمی رحمته می‌فرماید: «وَبَيَّانُهُ أَنَّهُ حَدِيثٌ صَحِيحٌ لَا مَرِيَّةَ فِيهِ وَقَدْ أَخْرَجَهُ جَمَاعَةُ كَالْتِّرْمِذِيِّ وَالنَّسَائِيِّ وَأَحْمَدُ وَطَرَقَهُ كَثِيرَةٌ جَدًّا وَمِنْ ثَمِّ رَوَاهُ سِتَّةَ عَشَرَ صَحَابِيًّا، وَفِي رِوَايَةِ الْأَحْمَدِ: أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ثَلَاثُونَ صَحَابِيًّا، وَشَهِدُوا بِهِ لِعَلِيٍّ لَمَّا نَوَّزَ أَيَّامَ خِلَافِهِ كَمِ مَرِّ وَسِيَّاتِي، وَكَثِيرٌ مِنْ أَسَانِيدِهَا صَحَّاحٌ وَحَسَنٌ وَلَا التَّفَاتُ لِمَنْ قَدَحَ فِي صَحْتِهِ وَلَا لِمَنْ رَدَّهُ بَانَ عَلِيًّا كَانَ بِالْيَمَنِ لَثْبُوتَ رَجُوعِهِ مِنْهَا وَادْرَاكَهُ الْحَجَّ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَوْلُ بَعْضِهِمْ: إِنَّ زِيَادَةَ اللَّهُمَّ وَالْإِلَهَ مِنْ الْإِلَهِ مَوْضُوعَةٌ مُرَدُّودٌ فَقَطْ وَرَدَ ذَلِكَ مِنْ

۱- مثلاً علامه ابن تیمیه، ابو داوود سجستانی، ابو حاتم الرازی و غیره، منهاج السنة لابن تیمیه:

۸۶/۴ والصواعق المحرقة لابن حجر هیثمی: ص ۴۲.

۲- فتح الباری به شرح صحیح البخاری: ۷۴/۷.

طرق صحیح الذهبی کثیراً منها.

بدون تردید این حدیث، صحیح است. جماعتی از محدثین مانند ترمذی، نسائی و احمد (رحمهم الله) این حدیث را تخریج کرده‌اند. این حدیث اسانید بسیار دارد. شانزده صحابی، این حدیث را روایت کرده‌اند و مطابق با یک روایت مسند احمد سی صحابی، این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیده‌اند. هنگامی که در دوره خلافت علی رضی الله عنه، با وی مخالفت شد، اصحاب به وسیله همین حدیث گواهی دادند. بسیاری از اسانیدش، به درجه «صحیح و حسن» رسیده‌اند. حرف شخصی که بر صحت این حدیث، اعتراض کند یا با این گفتار که در آن وقت علی رضی الله عنه در یمن بود رد کند بی اعتبار است. چرا که بازگشت حضرت علی رضی الله عنه از یمن و شرکتش همراه رسول الله ﷺ در حجة الوداع، به ثبوت رسیده است. حرف کسانی که گفته‌اند «اللهم وال من والاه» بر حدیث اضافه‌ای است موضوع، پذیرفتنی نیست. برای اینکه این اضافه، با چندین سند، روایت شده است و امام ذهبی رحمه الله بیشتر سندها را صحیح قرار داده است^(۱).

زمان و مکان خطبه غدیر

علما تاریخ و سیرت، به خوبی می‌دانند که «حجة الوداع» آخرین و مهم ترین سفر رسول الله ﷺ بود. پس از فتح مکه، طبق بشارت قرآنی ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝﴾ [النصر: ۱-۲]. «چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد و ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند» مردم، گروه گروه مشرف به اسلام می‌شدند، دین اسلام داشت به پایه تکمیل می‌رسید تا اینکه در همین سفر، در میدان عرفات، نهم ذی الحجه این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

۱- الصواعق المحرقة لابن حجر الهيثمي: ص ۴۲ طبع ملتان.

جماعت بزرگی از صحابه جان نثار در این سفر، هم رکاب رسول الله ﷺ بودند. به همین خاطر رسول اکرم ﷺ در جای جای این سفر خطبه فرمودند. در این خطبه‌ها نبی اکرم ﷺ بار بار به اصول بنیادی دین، توصیه و تأکید کردند. برای اینکه امت در آینده از گمراهی‌ها، مصون و محفوظ بماند. نصایح مهم و با ارزش ایراد فرمودند و با یادآوری امور تنازعی و اختلافات از دور جاهلیت تا کنون، قول فصل اظهار داشتند تا اینکه امت از اختلافات درونی، محفوظ مانده و بر «صراط مستقیم» گام بردارد^(۱).

رسول اکرم ﷺ در خطبه تاریخی حجه الوداع که در میدان عرفات ایراد نمودند امور سیاسی دین اسلام و نصایحی که در آینده به کار امت آید را متذکر شدند و خصومت‌های قدیمی را که در آینده احتمال داشت شعله ور شود حل و فصل نمودند. هنگام بازگشت از حجه الوداع، کنار چشمه ای بین مکه و مدینه، نزدیک جحفه، زیر سایه درختان اتراف کردند. این منطقه، معروف به «وادی خم» و «غدير خم»^(۲) بود. اعلان شد که نماز ظهر خوانده می‌شود. ظهر را اول وقت خواندند. پس از آن، رسول اکرم ﷺ خطبه ایراد کردند. همین خطبه، به نام «حدیث غدیر» مشهور گشت. آن روز یکشنبه هجدهم ذی الحجه بود در حالی که روز چهارشنبه چهاردهم ذی الحجه، از مکه مکرمه روانه شده بودند^(۳).

۱- خطبه حجه الوداع و خطبات کریمه دیگر این سفر، سیرت ابن کثیر، خطبات محمدی قسمت پنجم، حجة الوداع الشيخ محمد زکریا الکاندهلوی رحمه الله.

۲- «قال الأصمعي: لم يولد بغدير خم أحد إلى أن يحتلم إلا أن يتحول منها، وغدير خم موضع بالحجفة، مرقاة شرح مشکوة ۲۱/۶».

۳- السيرة النبوية لابن كثير: ۴/۴۱۴ طبع دار إحياء التراث العربي، نیز أصح السير و دیگر کتب سیرت و حجة الوداع الشيخ محمد زکریا الکاندهلوی ص ۱۹۳.

محرک و عوامل ایراد خطبه

چه چیزی باعث شد تا در این محل، خطبه ایراد شود و هدف اساسی از این خطبه چه بود؟ محرک و عامل ایراد این خطبه، این بود که وقتی رسول الله ﷺ، چهاردهم ذی الحجه هنگام حجة الوداع به مکه مکرمه رسیدند، پس از ادای عمره، تا چهار روز در مکه مکرمه اقامت گزیدند. در همین مدت، علی رضی الله عنه که رمضان سال دهم هجری به یمن تشریف برده بود خود را به مکه رسانید و خمس (۱/۵ مال غنیمت) را که حضرت رسول اکرم ﷺ، او را برای دریافت آن به یمن فرستاده بودند به حضرت رسول اکرم ﷺ تحویل داد. در این سفر بعضی از یاران علی رضی الله عنه از دست وی شکایت‌هایی داشتند. پس از بازگشت از یمن، این شکایات نزد رسول اکرم ﷺ مطرح شد. این شکایات چه بودند؟ در این باره، روایت‌های مختلفی آمده است. ظاهراً چنین معلوم می‌شود که یاران مختلف، شکایات جداگانه‌ای داشته اند. در «البدایة والنهاية» حافظ ابن کثیر رحمه الله در باب «بعث رسول الله ﷺ علی ابن ابی طالب و خالد بن الولید إلى الیمن قبل حجة الوداع» آن روایات را جمع کرده است. خلاصه آن روایات این است:

۱- حضرت بریده اسلمی می‌فرماید: که در دلم نسبت به علی رضی الله عنه کمی کدورت بود. اتفاقاً در همان روزها قرار شد که به یمن برویم. علی رضی الله عنه از طرف حضرت رسول اکرم ﷺ مأمور وصول اموال خمس بود. وی کنیزکی را از خمس برای خود برداشت. خبر به حاکم یمن - خالد بن ولید رضی الله عنه - رسید. این خبر باعث ناراحتی وی شد. شکایت نامه‌ای به نام رسول الله ﷺ نوشته فرستاد. نامه رسان من بودم. در حالیکه نامه را به دست داشتم در خدمت رسول اکرم ﷺ حاضر شدم. نامه را برای رسول الله ﷺ داشتم می‌خواندم و تأیید هم می‌کردم که در این اثناء حضرت رسول اکرم ﷺ دستم را گرفته و فرمودند: آیا کدورتی در دلت نسبت به علی وجود دارد؟ عرض کردم: بله. فرمودند: با او کینه نداشته باش، اگر به او محبت می‌ورزی

بیشترش کن. چون که قسم به آن ذاتی که جان محمد به دست اوست سهم خانواده علی از اموال خمس بیش از یک کنیز است. بریده می‌گوید: پس از این فرمان حضرت رسول اکرم ﷺ هیچکس، محبوب‌تر از علی برایم نبود^(۱).

۲- عمرو بن شاس اسلمی رضی الله عنه می‌فرماید: «وی از اصحاب حدیبیه می‌باشد» من جزو لشکری بودم که حضرت رسول اکرم ﷺ، آن را به فرماندهی علی رضی الله عنه، به یمن گسیل داشت. علی رضی الله عنه با من رفتار نامناسبی کرد. رفتارش باعث خشم و ناراحتی من شد. وقتی که به مدینه برگشتم، در مجالس مختلف و برای اشخاص مختلف، خشم و نفرت خویش را اظهار کردم. روزی در مسجد بودم. رسول اکرم ﷺ نشسته بودند. وقتی متوجه نگاهم به سوی خود شدند، ایشان نیز نگاه خود را به طرف من کردند. از جا برخاسته، نزدیک ایشان نشستم. فرمودند: ای عمرو! تو مرا آزار دادی. عرض کردم: «إنا لله وإنا إليه راجعون». من از اینکه به رسول الله ﷺ آزار برسانم، به خدا پناه می‌برم، فرمودند: هر که علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است^(۲).

۳- ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌فرماید: رسول الله ﷺ، علی رضی الله عنه را به یمن فرستاد. من هم در آن لشکر بودم. زمانی که شتران صدقه، بدست ما افتاد از علی رضی الله عنه خواستیم که به ما اجازه دهد تا بر آنها سوار شویم. چرا که شتران ما، در وضعیت خوبی قرار نداشتند. اما وی اجازه نداد و فرمود: در این شتران، سهم شما بیش از سهم عامه مسلمین نیست. از یمن که برمی‌گشتیم در راه علی رضی الله عنه، جانشینی برای خود تعیین کرد و خود، برای بدست آوردن همراهی رسول الله ﷺ با شتاب تمام رهسپار مکه شد و توانست سعادت همراهی رسول الله ﷺ را در حج، حاصل کند. پس از

۱- به حواله بخاری و البداية والنهاية لابن كثير: ۱۰۴/۵ جامع ترمذی باب مناقب علی و مسند

احمد به روایت عمران بن حصین ۴/۴۳۷، ۵/۳۴۷، ۵/۳۵۰، ۵/۳۵۱، ۵/۳۵۶ و ۵/۳۵۸ به

روایت بريدة الأسلمی.

۲- محمد بن اسحاق و بیهقی به نقل از البداية والنهاية: ۵: ۱۰۵

انجام مناسک حج، رسول اکرم ﷺ، به علی ﷺ دستور داد که پیش دوستان خود برود. علی ﷺ خود را به لشکر رسانید. پس از رفتن علی ﷺ، ما در یمن از جانشین وی چیزی را که از خود علی خواسته بودیم خواستیم. او خواسته ما را قبول کرده، شتران صدقه را به ما سپرد. علی ﷺ وقتی دید که شتران صدقه، نه تنها دارند استفاده می‌شوند بلکه در نتیجه سواری، به تدریج ضعف نیز در آنها پدیدار می‌شود، بر جانشین خویش، خشمگین شد. ابو سعید خدری ﷺ می‌گوید: من سوگند یاد کردم به مدینه (شهر) رسیده تمام پیش‌آمدها را به اطلاع رسول اکرم ﷺ خواهم رسانید و از علی ﷺ شکایت خواهم کرد که بر ما خیلی سخت گرفته و برای تکمیل قسم خویش، پس از آنکه به شهر داخل شدیم به خدمت رسول اکرم ﷺ رسیدم. اولین برخورد من با ابوبکر صدیق ﷺ بود که از خدمت رسول اکرم ﷺ داشت برمی‌گشت. وی از حال بنده جويا شد. به همراه من برگشته از رسول اکرم ﷺ اجازه ورود برای بنده خواست. رسول اکرم ﷺ اجازه ورود دادند. داخل شده، به رسول اکرم ﷺ سلام عرض کردم. جواب سلام را داده و در حقم دعا فرمودند. رو به طرف من کرده، پیوسته احوال من و خانواده‌ام را می‌پرسیدند و از چیزهای دیگر جويا شدند تا اینکه از علی شکایت کردم که او در سفر با ما به سختی رفتار کرده. رسول اکرم ﷺ خاموش به حرف‌هایم گوش می‌دادند. نزدیک‌تر رفتم. به شکایاتم از دست علی ادامه دادم. در اثنای کلام، ایشان دست مبارک خویش را بر رانم زده فرمودند: ای سعد بن مالک! شکایات برادرت علی را بگذار. قسم به خدا! می‌دانم که او فی سبیل الله، بهترین کار را انجام داده‌است. سعد بن مالک می‌گوید: در دلم گفتم: مادرم بر من بگریه. به خدا قسم! پس از این، هرگز علی را به بدی یاد نخواهم کرد نه جهراً نه سرّاً^(۱).

۴- روایتی از یزید بن طلحه است که سبب خشم و ناراحتی لشکریان علی علیه السلام، این بود که وی جانشینی برای خود تعیین کرده و خود نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رفت. این جانشین، برای هر یک از افراد لشکر، یک دست لباس داد. زمانی که حضرت علی علیه السلام، به لشکر رسید دید که هر کدام از افراد لشکر یک دست لباس پوشیده‌اند علی علیه السلام فرمود: چرا پیش از آنکه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برسانیم این کار را کردید؟ لباس‌ها را از همه پس گرفت. هنگامی که لشکریان، به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند شکایات خود را از حضرت علی علیه السلام مطرح کردند ^(۱).

۵- طبق روایت ترمذی از عمران بن حصین رضی الله عنه، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لشکری به فرماندهی علی بن ابیطالب رضی الله عنه روانه کرد. به آنجا که رسید قصه جاریه پیش آمد. مردم اعتراض کردند. چهار صحابی با هم تصمیم گرفتند وقتی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتیم به ایشان عرض خواهیم کرد که علی چکار کرده؟ مسلمانان، پس از مراجعت از سفر، قبل از هر چیز، به ملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌شتافتند سپس به خانه‌های خود می‌رفتند. این قافله هم، پس از بازگشت، جهت عرض سلام به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدند. یکی از آن چهار صحابی بلند شد و عرض کرد: یا رسول الله! شما علی را ندیدید چکارها که نکرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن حرفش، روی از او برگردانیدند. دومی بلند شد و شکایت خود را مطرح کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این هم اعراض کردند. سومی بلند شد. او هم از دست علی رضی الله عنه شکایت کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توجهی به حرفهایش نکردند. آنگاه چهارمی بلند شد و حرفهایی مانند سه نفر قبلی زد. پس از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که خشم بر چهره مبارکشان نمایان بود رو به طرف اینها کرده فرمود: شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ شما از علی چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از اویم. بعد

از من، او محبوب هر مؤمن است^(۱).

توجه: از روایت واقدی در کتاب المغازی، چنین بر می آید که علی علیه السلام، هنگام بازگشت از یمن، همراه تمام لشکر بود. البته وقتی که لشکر به جایی به نام «فتق» رسید (روستایی در نزدیکی طائف) علی علیه السلام ابو رافع را جانشین خود قرار داده خود با عجله به مکه رفت تا به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برسد. پس از ملاقات و گفتگو با رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، دوباره خود را به لشکر رسانید. در این هنگام لشکر داشت از سدره وارد مکه می شد. همانجا علی علیه السلام به خاطر سوار شدن بر شتران صدقه و پوشیدن لباسها، شدیداً اظهار ناراحتی و نارضایتی کرد و افراد را وادار کرد که لباسها را از تن درآورند. این کار باعث شد تا لشکریان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله از دست حضرت علی علیه السلام شکایت کنند^(۲).

این توجیه بین روایت کتاب المغازی و روایات گذشته، قطعی می گردد که در روایات عربی، هر جا که لفظ «المدینه» آمده، مراد از آن مدینه منوره نمی باشد بلکه شهر مکه مراد است. برای اینکه در عربی، «مدینه» به مطلق شهر گفته می شود. از جمع بندی روایاتی که از «البدایة والنهاية» نقل کردیم و الفاظ و اسناد مختلفی که در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ آمده به خوبی واضح می شود که در دل برخی از مردم، خصوصاً در دل کسانی که در سفر یمن، همراه علی علیه السلام بودند نسبت به علی علیه السلام، بدگمانی و یا کدورت پیدا شده بود. رسول اکرم رحمت دو عالم صلی الله علیه و آله که در سفر بزرگ و مهم حجة الوداع، برای برحذر داشتن امت از گمراهی و دو دستگی، گام به گام با نصائح و خطبه ها، مردم را ارشاد و راهنمایی می کردند چگونه می توانستند تحمل کنند که بطور جمعی، در دل مردم نسبت به علی علیه السلام بدگمانی پیدا شود؟ در حالی که علی علیه السلام از بزرگان صحابه و از السابقون الاولون علیهم السلام بشمار می آید و در

۱- ترمذی به حواله جامع الاصول: ۶۵۲/۸.

۲- کتاب المغازی للقوادی: ۱۰۸۰/۳ طبع موسسه العلمی بیروت.

آینده می‌باید در وقت خود، وظایف و مسئولیت رهبری و امامت این امت را بر عهده بگیرد. به همین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم، نه تنها برائت علی رضی الله عنه را آشکار ساختند بلکه به امت نیز دستور دادند که با علی رضی الله عنه محبت و ارادت داشته باشند^(۱).
 با در نظر گرفتن تمام این روایات، هر شخص به راحتی می‌تواند نتیجه بگیرد که در این خطبه، اساساً اهمیت دو چیز بیان شده است. یکی: فضیلت و عزت اهل بیت، دیگری: محبت با علی رضی الله عنه. ابتدای خطبه به بیان فضیلت اهل بیت اختصاص دارد و در بخش دوم آن، به محبت ورزی با علی رضی الله عنه حکم شده است. قسمت دوم خطبه، مربوط به حدیث موالات است که شیعه با استدلال از همین حدیث، «عقیده امامت» و «خلافت بلافضل» علی رضی الله عنه را به اثبات می‌رساند. مناسب می‌دانیم که پیش از گفتگو درباره حدیث موالات که در واقع هدف اصلی ماست بحثی درباره قسمت اول خطبه - حدیث ثقلین - داشته باشیم. چرا که این قسمت از خطبه نیز در جای خود از اهمیت بسزایی برخوردار است. به همین جهت، نخست به تشریح قسمت اول خطبه تحت عنوان «حدیث ثقلین» می‌پردازیم، آنگاه به توضیح و تبیین قسمت دوم خطبه «حدیث موالات» ان شاء الله خواهیم پرداخت.

حدیث ثقلین:

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در ابتدای این خطبه چنین فرمودند: «أَمَّا بَعْدُ أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبُ وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَالتُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ. فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَرَعَبَ فِيهِ ثُمَّ قَالَ: وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي أَذْكُرْكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «هان ای مردم! همانا من

۱- بیجا نخواهد بود اگر در اینجا مقوله معروف امام مشهور اهل سنت ابوحنیفه رحمته الله تکرار شود:

«أن تفضل الشيخين وتحب الخنئين» یعنی همراه با اعتقاد به فضیلت شیخین محبت با دو

داماد (عثمان و علی رضی الله عنهما) نیز ضروری است.

فردی از بشر هستم. نزدیک است که پیک پروردگارم (مرگ) به سراغم بیاید و من اجابتش کنم. در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. یکی کتاب الله است که در آن هدایت و نور می‌باشد. پس از آن، رسول اکرم ﷺ، مردم را تشویق به چنگ زدن به کتاب الله کردند. سپس فرمودند: دیگری اهل بیت من است. درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم، درباره اهل بیتم، خدا را یاد آور شما می‌شوم»^(۱).

«إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ». «من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر است که یکی از دیگری بزرگ‌تر است گذاشتم. کتاب الله و خاندانم (اهل بیت) اکنون ببینید پس از مرگ، شما با آنان چگونه رفتار می‌کنید؟ چرا که این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند»^(۲).

حدیث ثقلین و ترجمه آن، پیش روی شماست. چنانکه شما هم می‌بینید رسول الله ﷺ در این خطبه‌اش، ثقلین یعنی دو چیز گرانبها را ذکر فرمودند و خاطر نشان ساختند که من دو چیز، گذاشته و می‌روم، اولی کتاب الله است. آنگاه توجه مردم را به چنگ زدن به کتاب الله و عمل بر آن مبذول داشتند و فرمودند: مقام کتاب الله، والاتر از هر چیز دیگر است، پس از بیان فضائل کتاب الله، از اهل بیت ذکر به میان آورده فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یاد آور شما می‌شوم. تنها چیزی که از روایت مسلم معلوم می‌شود این است که مقصود از ذکر اهل بیت، شناساندن حقوق اهل بیت و خوش رفتاری مردم با آنهاست. به همین خاطر، ایشان (طبق روایت مسلم) درباره آنها فرمودند: درباره اهل بیتم خدا را یادآوری تان می‌کنم، اما روایت نسائی و مسند احمد، آشکارا نشان می‌دهد که ذکر اهل بیت به عنوان دومین چیز گرانبها از ثقلین می‌باشد. بنابراین اولی کتاب الله و دومی اهل بیت شد. در اینجا

۱- مسلم شریف، به حواله سابق

۲- نسائی: ۴۵/۵، مسند احمد: ۱۷/۳ و ۲۶

ممکن است در ذهن خواننده گرامی، این اشکال پیدا شود که از آیات بی شمار کتاب الله و از احادیث طویه، چنین معلوم می شود که بعد از کتاب الله، مقام دوم از آن سنت رسول الله ﷺ است. برای همین است که در جاهای متعدد با تعبیرات مختلف این مطلب عنوان شده است: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ - عَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ - وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ و در اینجا پس از کتاب الله، اهل بیت مطرح شده است. پاسخ چیست؟ پاسخ آن کاملاً واضح است. بدون تردید، گرانبهاترین چیز بعد از کتاب الله، سنت رسول الله ﷺ می باشد.

در این، جای هیچگونه شکی وجود ندارد. اهل اسلام نیز در این باره اختلاف نظر ندارند که مقام دوم پس از کتاب الله به چه چیزی اختصاص دارد. منظور از ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، سنت رسول الله ﷺ می باشد. سخن همین است و بس. برای اینکه اهل بیت، عاشقان راستین سنت نبوی بودند. همین ها بودند که با صدق دل بر آن عمل می کردند. بنابراین، ذکر اهل بیت در واقع، قائم مقام ذکر سنت نبوی است. روایات موطای امام مالک و مستدرک حاکم نیز، این مطلب را تأیید می کنند. در موطای امام مالک رحمه الله: «عَنْ مَالِكٍ أَنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ». یعنی: «به امام مالک، این روایت رسیده است که رسول الله ﷺ فرمودند: من در میان شما دو چیز می گذارم تا زمانی که به آن چنگ خواهید زد هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت پیغمبرش»^(۱). در مستدرک حاکم، روایتی از حضرت

۱- موطا امام مالک باب «النهی عن القول في القدر»، مولانا محمد زکریا در بحثی بر سند این حدیث و دیگر روایات می فرماید: «قال الزرقاوي بلاغه صحيح كما قال ابن عيينه و قد أخرجه ابن عبد البر من حديث كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن أبيه عن جده وقال في التجويد هذا حديث محفوظ مشهور عن النبي ﷺ عند اهل العلم شهره يكاد يستغني

ابوهریره رضی الله عنه است که رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که در حجة الوداع خطبه ایراد می‌کردند فرمودند: «انی قد ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعد هما، کتاب الله وسنتی، ولن يتفرقا حتی یردا علی الحوض». «همانا من در میان شما دو چیز گذاشته‌ام که با وجود آن دو، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب الله و سنت من، و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض کوثر نزد من بیایند»^(۱). بسیاری از آیات و احادیث که در آنها نام کتاب و سنت، با هم ذکر شده‌اند و این دو روایت که همینکه نقل کردیم را نمی‌توان نادیده گرفت. پس باید پذیرفته شود که ذکر اهل بیت در حدیث ثقلین، قائم مقام سنت نبوی است. مراد بودن سنت نبوی از اهل بیت در اینجا، چنان است که در حدیثی دیگر، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صریحاً حکم داده‌است که به سنت خلفای راشدین رضی الله عنهم چنگ زنید.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

در زبان عربی، به اهل خانه اهل بیت گفته می‌شود یعنی افرادی که بطور مستقل و دائمی در خانه سکونت دارند. چنانچه در عرف عام، وقتی اهل خانه گفته می‌شود، زن فرزندان نابالغ و غیره را شامل می‌شود. فرزندانی که ازدواج کرده در خانه‌ای دیگر، سکونت داشته باشند عموماً در اهل خانه خود بشمار نمی‌آیند. منظور از اهل بیت، در لغت و عرف عام همین است. و اما با توجه به قرآن و سنت، علاوه از ازواج

بها عن الاسناد، وقد ذکرناه مسنداً فی کتاب التمهید قلت و ذکر الحدیث صاحب المشکوه عن مالک مرسلأً كما فی الموطا اوجز المسالك ج ۱۴ ص ۱۰۰».

۱- «قد رواه الحاكم في المستدرک: عن ابن عباس و عن ابي هريره و أقره الذهبي باسناده عن ابي هريرة» راجع المستدرک: ۹۳/۱ طبع حیدرآباد دکن، ۱۳۳۴ هـ والجامع الصغير مع شرحه فیض القدير: ۲۴۰/۳ و اوجز المسالك: ۱۰۰/۱۴ و حدیث الثقلین وفقهه للدكتور علی احمد السالوس: ص ۹.

مطهرات رسول الله ﷺ در اهل بیت و عترت، دختران ایشان، داماد ایشان حضرت علی ؑ، نوه‌های ایشان حضرت حسن ؑ و حضرت حسین ؑ (و عموی ایشان حضرت عباس ؑ و فرزندان آنها و دیگر بستگان) هم داخل هستند. ازواج مطهرات در اهل بیت، اولاً: به این دلیل داخل هستند که بطور حتم همسران در عرف از جمله اهل بیت (اهل خانه) به شمار می‌آیند. ثانیاً به این دلیل که شمولیت ازواج مطهرات (رضی الله عنهن) در اهل بیت، از نص قطعی قرآن کریم به اثبات می‌رسد. قرآن کریم با صراحت می‌فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ٣٣﴾ وَأَذْكُرَنَّ مَا يُثَلَّىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ [الأحزاب: ٣٣-٣٤]. «و بمانید در خانه‌های خویش و اظهار تجمل نکنید مانند اظهار تجمل که در جاهلیت پیشین بود و بر پا دارید نماز را و فرمانبرداری خدا و رسول او کنید. جز این نیست که خداوند می‌خواهد دور کند پلیدی را از شما ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و یاد کنید آنچه خوانده می‌شود و در خانه‌های شما از آیه‌های خدا و از حکمت. هر آینه خدا هست لطف کننده و خبردار».

این آیه درباره اینکه ازواج مطهرات، از جمله اهل بیت محسوب می‌شوند صریح می‌باشد. چرا که این آیه از آیات آخری یک رکوع می‌باشد - این رکوع از آیه ۲۸: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ﴾ [الأحزاب: ۲۸]. شروع و در آیه مذکور به اتمام رسیده است. مخاطب تمام این آیات، ازواج مطهرات هستند. در این رکوع، از اول گرفته تا آخر ۲۶ صیغه و ضمیر مونث آورده شده است که همگی بدون شک و تردید راجع به طرف ازواج مطهرات هستند^(۱). بنابراین، از این نص قطعی قرآن مجید به

ثبوت رسید که ازواج مطهرات در اهل بیت داخل هستند. اما شامل بودن علی علیه السلام، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از احادیث صحیح به اثبات می‌رسد. حدیثی در صحیح مسلم است: «عن سعد بن ابی وقاص قال لما انزلت هذا الآية: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱]. دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و فاطمه و حسناً و حسیناً وقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی. رواه مسلم ... وعن عائشه رضی الله عنها قالت: خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. «از حضرت سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وقتی این آیه: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱]. نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خوانده فرمودند: ای الله! اینها اهل بیت من هستند. عائشه رضی الله عنها می‌فرماید: باری صبح هنگام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفتند. چادری رنگین با تارهای سیاه روی خود انداخته بودند. حسن بن علی آمد. او را در چادر داخل کردند. سپس حسین آمد. او را هم به چادر داخل کردند. آنگاه فاطمه آمد. او را نیز داخل کردند. قدری بعد علی آمد. او را هم داخل چادر کردند. سپس این آیه را خواندند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳]. یعنی: «اللله تعالی می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را پاکیزه نگهدارد»^(۱). از این احادیث صحیح، واضح شد که در اهل بیت، نه تنها ازواج مطهرات (آیه قرآن به این امر، صراحتاً دلالت می‌کند) بلکه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هم داخل می‌باشند. (چرا که تصریح آن در احادیث صحیح آمده است). بلکه فراتر از این، بستگان نزدیک دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله

یعنی: عموی ایشان عباس علیه السلام و فرزندان او و دیگر پسر عموهای ایشان، در اهل بیتی که حکم به تکریم و احترام آنها داده شده، درجه به درجه داخل هستند. به اینان «بنو هاشم» گفته می‌شود و گرفتن زکات برای آنها شرعاً ناجایز است. از زید بن ارقم که راوی حدیث ثقلین می‌باشد پرسیده شد: آیا ازواج مطهرات در اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داخل نیستند؟ حضرت زید بن ارقم فرمود: «نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ نِسَاؤُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَلَكِنْ أَهْلُ بَيْتِهِ مِنْ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ بَعْدَهُ. قَالَ وَمَنْ هُمْ قَالَ هُمْ آلُ عَلِيٍّ وَآلُ عَقِيلٍ وَآلُ جَعْفَرٍ وَآلُ عَبَّاسٍ. قَالَ كُلُّ هَؤُلَاءِ حُرِّمِ الصَّدَقَةِ قَالَ نَعَمْ [مسلم] وفي الاكمال شرح مسلم: قد جاء ذلك عن زید مفسراً في غير هذا وقيل من آل محمد قال الذين لا تحل لهم الصدقه الخ». «ازواج مطهرات از اهل بیت ایشان هستند (ولی در اینجا مراد از اهل بیت که دستور به اکرام آنها داده می‌شود) کسانی هستند که گرفتن صدقه (زکات) بر آنان حرام است و آنها آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس می‌باشند»^(۱). خلاصه اینکه در اهل بیتی که حقوقشان در حدیث ثقلین یادآوری شده، محبت و اکرام آنان بر امت لازم گردانیده شده، ازواج مطهرات رسول الله صلی الله علیه و آله، دختران ایشان، داماد ایشان، نوه‌های ایشان، عموی ایشان و پسر عموهای ایشان مرتبه به مرتبه داخل هستند. اهل بیتی که هر یک بنا بر فضائل منصوص خود استحقاق احترام، تعظیم، عظمت و مرتبه‌ای را داراست که رسول الله صلی الله علیه و آله در احادیث صحیح برای آنان ثابت کرده و به آنان دستور داده است. البته به خاطر باید سپرد که اگر چه تمام اهل بیت، فی الجمله مستحق اکرام، تعظیم و محبت هستند اما در میان آنها فرق مراتب هم هست و این فرق مراتب فقط از احادیث صحیح ثابت است. (اینجا مجال تفصیل آن نیست). مثلاً برای ما هر چهار دختر رسول الله صلی الله علیه و آله، قابل احترام، قابل تعظیم و اکرام هستند اما از میان این چهار مقامی که سیده فاطمه علیها السلام

دارد بنات مکرمات دیگر ندارند. چرا که رسول اکرم ﷺ، به فاطمه علیها السلام لقب «سیده نساء اهل الجنة» «سرور زنان بهشت» دادند^(۱).

حدیث الموالات

چون در روایات حدیث در بخش دیگر خطبه غدیر، همین لفظ «موالات» بارها آمده است، قسمت دیگر خطبه غدیر را با عنوان «حدیث الموالات» آغاز می‌کنیم. پیش از آنکه توجه خوانندگان را به نکات مهم موجود در حدیث موالات جلب کنیم مناسب است تمام الفاظ مذکور در روایات، یکجا جمع گردد تا پی بردن به مفهوم آن آسان شود. این را هم به خاطر داشته باشید درباره بعضی از کلمات که در آینده خواهند آمد در روایات تصریح شده که به خطبه غدیر، موبوط می‌شوند و درباره برخی دیگر تصریح نشده که به خطبه غدیر، متعلق می‌شود یا نمی‌شود اما چون اهل تشیع، از این نوع کلمات نیز استدلال می‌کند اینها نیز در اینجا آورده می‌شود تا موقف و موضع شیعه کاملاً مشخص گردد.

۱- «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»^(۲). (ترمذی و نسائی بدون ذکر غدیر خم).

۱- جامع الترمذی به نقل از مشکوٰۃ: (مرقاۃ ۴۰۷/۱۱).

۲- «قال الترمذی: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ قَالَ عبد الرحمن المباركفوري في شرح الترمذی: فان مداره (اي استدلال الشيعة) على صحة زيادة لفظ بعدي وكونها صحيحة محفوظة قابلة للاحتجاج، والأمر ليس كذلك فإنها قد تفرد بها جعفر بن سليمان وهو شيعي بل هو غال في التشيع، كان إذا ذكر معاوية شتمه وإذا ذكر علياً قعد يبكي... فإذا هو رافضي مثل العمار... و اما كونه شيعياً فهو بالاتفاق... والظاهر أن زيادة بعدي في هذا الحديث من وهم هذين الشيعين ويؤيده أن الإمام احمد روي في مسنده هذا الحديث من عدة طرق ليست محفوظة بل هي مردودة... وقال الحافظ ابن تيمية في منهاج السنة: وكذلك قوله: هو ولي كل مومن بعدي كذب على رسول الله ﷺ

- ۲- «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». [ترمذی].
- ۳- «أَلَسْتُ أَوَّلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ. قَالُوا بَلَى. قَالَ: فَهَذَا وَلِيٌّ مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ اللَّهُمَّ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». (ابن ماجه).
- ۴- «مَنْ كُنْتُ وَلِيِّهُ فَعَلَيْ وَلِيِّهِ». (نسائی).
- ۵- «إن الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن ثم أخذ بيد علي فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه». (نسائی).

ترجمه روایات بالا:

- ۱- «همانا علی از من است و من از علی هستم و او بعدا از من (ولی) و محبوب هر مؤمن است». [ترمذی و نسائی].

بل هو في حياته وبعد مماته ولي كل مومن، وليه في المحيا والممات فالولاية التي هي ضد العداوة لا تخص بزمان وأما الولاية التي هي الإمارة فيقال فيها والي كل مؤمن بعدي كما يقال في صلاة الجنازة إذا اجتمع الولي والوالي قدم الوالي في قول الأكثر وقيل: يقدم الولي، وقول القائل على ولي كل مومن بعدي كلام يمتنع نسبته إلى النبي ﷺ فإنه إن أراد الموالاة لم يحتج أن يقول بعدى وإن أراد الإمارة كان ينبغي أن يقول وآل على ولي كل مومن». انتهى - تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذی ج ۴ ص ۳۲۵، ۳۲۷ - طبع بیروت.

- ۱- در این روایت لفظ «بعد از من» اضافه یک شیعه غالی است. امام ترمذی رحمته بعد از بیان روایت، این راوی شیعه را معرفی کرده است. (ترمذی ۲۹۶/۵ طبع دار الفکر بیروت) و نیز امام ابن تیمیة رحمته و دیگر تمام شراح حدیث اضافه این لفظ «بعد از من» را غلط و تصرف راوی شیعه قرار می دهند. بنابراین، الفاظ ابتدایی این روایت با توجه به روایات دیگر درست هم باشد باز هم در این روایت، اضافه «بعد از من» نزد محدثین درست نیست. (به حاشیه عربی گذشته نگاه کنید که در آن دلایل نیز مذکور است) بنده به عرض می رساندم که این اضافه درست باشد یا نه اما از این حدیث استدلال شیعه بر عقیده امامت و خلافت بلافضل علی اصلاً به هیچ نحوی درست نیست. چنانکه به خوانندگان ان شاء الله واضح خواهد شد. محمود عفی الله عنه.

۲- «هر که را من محبوب و (مولی) او باشم علی محبوب (مولای) اوست». [ترمذی].

۳- آیا من برای مؤمنین بیشتر از جانهایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله یا رسول الله! ایشان فرمودند: آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله! ایشان فرمودند: هر کس را من محبوب (مولی) باشم علی محبوب (مولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر که از علی نفرت (معاذة) کند تو از او نفرت (معاذة) کن». [ابن ماجه].

۴- «هر کس را من محبوب (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست». [نسائی].

۵- «بدون تردید الله محبوب (مولای) من است و من محبوب (مولای) هر مؤمن هستم. سپس دست علی ﷺ را گرفته فرمودند: هر که را من (ولی) او باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند با او محبت (موالات) فرما و هر که از علی نفرت (معاذة) داشته باشد تو نیز از او نفرت (معاذة) داشته باش». [نسائی].

در تمام این روایات، پنج لفظ بارها استعمال شده است: ۱- ولی ۲- مولی ۳- اولی، ترجمه این هر سه لفظ، می تواند محبوب، دوست، و یاور و مددکار باشد. ۴- موالات: ترجمه این کلمه محبت نیز می تواند باشد دوستی نیز. ۵- معاذة: ترجمه اش دشمنی و نفرت می تواند باشد.

پاسخ به یک اشکال از اقوال اهل بیت

ممکن است این اشکال به ذهن کسی خطور کند که حضرت رسول اکرم ﷺ در میان کل صحابه ﷺ، امامت علی را اعلام نکرده باشند بلکه به چند تن از یاران مخصوص خویش و اهل بیت، درباره امامت و یا وصایت علی ﷺ راهنمایی ها کرده باشند. (نویسندگان شیعی در کتب خود چنین می نویسند.) باید دانست که به این

اشکال، خود علی علیه السلام و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما در حیات خویش بطور واضح پاسخ داده‌اند. برای اینکه عبدالله بن سباء و گروهش، در آن زمان نیز خرافاتی از قبیل اینکه: علی علیه السلام وصی رسول الله صلی الله علیه و آله است، و او را به اموری وصیت کرده که دیگران از آن بی خبرند، در میان مسلمانان شایع کرده بودند. الله تعالی بر اهل بیت نبوی، رحمت‌های بیکران نازل فرماید که آنان بلافاصله پرده از خرافات برداشتند و با بانگ رسا اعلام کردند که اینها حرف‌های بی‌سر و ته و به دور از حقیقت هستند. ما در این مورد فقط ۳ روایت می‌آوریم:

۱- «عن أبي جحيفة رضی الله عنه قال: سَأَلْتُ عَلِيًّا رضی الله عنه هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ وَقَالَ مَرَّةً مَّا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ فَقَالَ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا عِنْدَنَا إِلَّا مَا فِي الْقُرْآنِ ، إِلَّا فَهَمَّا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ قَالَ الْعَقْلُ ، وَفَكَأُكَ الْأَسِيرِ ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» . «از ابو جحیفه رضی الله عنه روایت است که من از علی رضی الله عنه پرسیدم: آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن وجود نداشته باشد؟ فرمود: قسم به آن ذاتی که دانه را شکافت و جان را آفرید، نزد ما چیزی علاوه بر آنکه در قرآن نوشته شده وجود ندارد مگر اینکه کسی درک و فهمی موهبی در کتاب الله داشته باشد و آنچه در صحیفه نوشته شده. عرض کردم: در صحیفه چه نوشته شده؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمودند؟ دیه، آزادی زندانیان، احکام قتل نکردن مسلمان در برابر کافر و غیره»^(۱).

۲- «عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: سُئِلَ عَلِيٌّ رضی الله عنه: هَلْ خَصَّكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَيْءٍ؟ فَقَالَ: مَا خَصَّنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِشَيْءٍ لَمْ يَعْمْ بِهِ النَّاسُ إِلَّا مَا فِي قِرَابِ سَيْفِي، فَأَخْرَجَ صَحِيفَةً فِيهَا: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَهُ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَى مُحِدًا» . «از حضرت ابو

طفیل رضی الله عنه روایت است که از حضرت علی رضی الله عنه پرسیده شد: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی مخصوص، به شما داده‌اند؟ فرمود: ایشان به ما چیز مخصوصی که به عموم مردم نداده باشند ندادند جز آنچه در نیام شمشیرم است. سپس صحیفه‌ای^(۱) از آن بیرون آورد که نوشته بود: لعنت خداست بر کسی که برای غیر الله ذبح کند و لعنت خداست بر آن شخصی که نشانه‌های زمین را بدزد - مطابق با روایت دیگر بر آن شخصی که نشانه‌های زمین را تغییر دهد - و خدا لعنت کند کسی را که به والدینش را لعنت فرستد و لعنت خدا بر آن کسی که مجرمی را پناه دهد»^(۲).

۳- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَبْدًا مَأْمُورًا مَا اخْتَصَصْنَا دُونَ النَّاسِ شَيْئًا إِلَّا بِثَلَاثٍ أَمَرْنَا أَنْ نُسَيِّغَ الْوُضُوءَ وَأَنْ لَا نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَأَنْ لَا نُزَيِّرَ حِمَارًا عَلَى فَرَسٍ». «از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت است که رسول

۱- درباره این صحیفه نیز (صحیفه علی رضی الله عنه) شیعیان، حرفهای عجیب و بی‌سر و تهی مشهور کرده‌اند. (مثلاً: قرآن در آن با ترتیب نزولی اصل خود نوشته شده بود) در حالیکه این صحیفه علی رضی الله عنه مجموعه‌ای از احادیث نبوی صلی الله علیه و آله بود. چنانکه «الصحیفه الصادق» عبدالله بن عمرو بن العاص ب، «صحیفه جابر» جابر بن عبدالله رضی الله عنه «الصحیفه الصحیحة» ابوهریره رضی الله عنه، مجموعه‌هایی از احادیث نبوی بودند و در حضرت علی رضی الله عنه فدیة، قصاص، حقوق ذمیان، ولاء و معاهدات درج شده بود. طبق رأی برخی از محققین، علی رضی الله عنه در این صحیفه خویش، دستور مدینه و خطبه حجة الوداع را هم محفوظ نگه داشته بود.

شش جا در صحیح بخاری ذکر صحیفه علی رضی الله عنه به میان آمده است و در هر جا وضاحت شده که این، مجموعه‌ای از احادیث نبوی بود. مثلاً الفاظ روایت کتاب الجهاد ۴۵۱/۱ این است: «ما عندنا شيء إلا كتاب الله وهذه الصحيفة عن النبي ﷺ». یعنی: «پیش ما هیچی نیست جز کتاب الله (قرآن) و صحیفه‌ای که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است». جهت تفصیل مراجعه کنید. کتاب حدیث در عهد رسالت و عهد صحابه از مفتی محمد رفیع عثمانی (مد ظله العالی) از ص ۷۷ تا ۷۹ طبع کراچی، مقدمه صحیفه همام بن منبه از جناب دکتر حمید الله ص ۴۰ طبع حیدرآباد دکن.

۲- صحیح مسلم به حواله مرقات شرح مشکوٰۃ: ۱۱۲/۸

الله ﷻ بنده‌ای بودند مأمور؛ به ایشان دستور داده شده بود (تمام احکام دین را به مردم ابلاغ نمایند) که در هیچ چیزی نسبت به عموم مردم قائل به خصوصیت ما (اهل بیت) نشوند مگر در سه مورد: (۱) به ما دستور داده شد که بطور کامل و به نحو احسن وضو بگیریم (۲). مال صدقه نخوریم (۳). خر را (برای جفتگیری) بر اسب ماده سوار نکنیم»^(۱).

استدلال اهل تشیع

الفاظ اصلی روایات با ترجمه شان پیش روی شماست. با یک نگاه به این روایات می‌توان فهمید که نه ذکری از «عقیده امامت» به میان آمده و نه «امامت بلافصل» علی ﷻ به اثبات رسیده است. لکن شیعه می‌گوید مراد از کلمات ولی، مولی و اولی که در تمام این روایات آمده، والی یعنی حاکم شدن است و والی هم «والی بلافصل» یعنی «امام بلافصل» مراد است. به همین دلیل از مجموعه این روایات - بنا به گفته شیعه - خلافت بلافصل علی ﷻ ثابت می‌شود. این خلاصه استدلال شیعه است. اما این همه استدلال شیعه، هم از لحاظ لغوی بیجاست و هم به اعتبار تسلسل کلام نبوی. استدلال شیعه غلط است هم عقلاً و هم با توجه به اقوال اهل بیت، نقلاً، به ترتیب به تفصیل اینها می‌پردازیم!

کتب لغت

لفظ ولی باشد یا مولی یا اولی، هر سه از ولایت گرفته شده‌اند. معنای ولایت در زبان عربی، قرب، تعلق و ارتباط بین دو چیز است خواه آن قرب و تعلق به اعتبار مکان باشد یا به اعتبار نسبت یا به اعتبار دین^۲. معنای ولی در زبان عربی: یاور، دوست، محب و محبوب است. جمعش اولیاء است. (مانند ولی الله، اولیاء الله و غیره). لفظ ولی در قرآن مجید برای الله تعالی نیز بکار رفته است:

۱- ترمذی، نسائی به حواله مرقات شرح مشکوٰۃ: ۳۲۳/۷

۲- مفردات القرآن راغب: ص ۵۵۵ عربی طبع نورمحمد کراچی

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۲۵۷]. «الله دوست مردمانی که ایمان آورده‌اند است». و برای مؤمنین نیز استعمال شده و بطرف الله تعالی مضاف شده است.

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [يونس: ۶۲]. «آگاه! دوستان الله را نه ترسی هست و نه غمگین می‌شوند». و همین لفظ در حق مؤمنین بکار رفته در حالی که به طرف مؤمنین دیگر نسبت داده شده است:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱]. «مردان و زنان با ایمان یاور و دوست همدیگرند». لفظ «مولی» به سبب کثرت معانی، در احادیث مختلف به معانی مختلف استعمال شده است.

علامه ابن الاثیر جزری در کتاب لغت مشهور خود «النهاية في غريب الحديث» می‌نویسد:

«وهو اسم يقع علي جماعة كثيرة فهو الرب، والملك، والسيد والمنعم، والمعتق، والناصر، والمحب، والتابع، والجار، وابن العم، والخليف، والعقيد، الصهر، والعبد، والمعتق، والمنعم عليه وأكثرها قد جاءت في الحديث فيضاف كل واحد إلى ما يقتضيه الحديث الوارد فيه ... و منه الحديث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» يحمل على أكثر الأسماء المذكورة». «و این لفظ «مولی» اسمی است که بر بسیاری از معانی اطلاق می‌شود. پس معنای مولی: پروردگار، مالک، سردار، محسن، آزاد کننده، یاور، محبت کننده، فرمانبردار، همسایه، پسر عمو، عهد کننده، عقد کننده، داماد، غلام، غلام آزاد شده و احسان شونده، می‌آید. بیشتر این معانی در احادیث بکار رفته است. و مطابق با مقتضای هر حدیث، معنای مرادی آن معلوم می‌شود. همین لفظ در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» هم استعمال شده است و این لفظ را در اینجا می‌توان بر بیشتر معانی مذکور حمل کرد»^(۱).

تسلسل کلام نبوی

الفاظ عربی و ترجمه تمام روایات بحث خطبه غدیر را هر خواننده بی طرفی پیش روی خود گذاشته آن را مسلسل ترجمه کند ترجمه‌اش با ترجمه ما که جمهور امت آن را اتخاذ کرده، فرقی نخواهد داشت.

اگر طبق گفته نویسندگان شیعی، کلمات «اولی» و «مولی» در حدیث موالات به معنای «حاکم» گرفته شود پس ترجمه «موالات» چه خواهد شد؟ معنای موالات چگونه ممکن است حکومت باشد؟ آنجا که بطور قطع ترجمه‌اش محبت است. به نقل از ابن ماجه، احادیثی را تقدیم حضورتان می‌کنیم:

۱- آیا من برای مؤمنین بیشتر از جان‌هایشان، محبوب (اولی) نیستم؟ عرض کردند: بله، ایشان فرمودند. آیا من برای هر فرد مؤمن بیشتر از جانش محبوب (اولی) نیستم؟ حاضرین عرض کردند: بله، ایشان فرمودند: هر کس را من محبوبش (مولی) باشم علی محبوب (ولی) اوست. ای الله! هر که با علی محبت (موالات) کند تو با او محبت (موالات) بفرما و ای الله! هر که از علی نفرت (معاداه) کند تو از او نفرت (معاداه) کن^(۱).

هر شخص دانای بی طرفی با توجه به این روایت به راحتی می‌تواند بفهمد که اگر در جملات اول و سوم معنای حاکم گرفته شود در جمله دوم چطور ممکن است ترجمه به حاکم مناسب باشد؟ در جمله چهارم ترجمه کردن موالات به حکومت یا به لفظی مترادف آن چگونه درست خواهد بود؟ در جمله پنجم ترجمه معاداه به ضد حکومت و یا به کلمه‌ای هم معنا با آن چطور ممکن است؟ افسوس که نویسندگان شیعه با این خطبه، این گونه برخورد کرده‌اند و به عوامل به وجود آورنده، موقعیت، سیاق و سباق خطبه، به همه اینها بی‌توجهی کرده و از تسلسل کلام نبوی کاملاً صرف نظر کرده و در چند جمله خواسته‌اند بنیاد مذهب خود را بر آن بگذارند. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶]. هدهم الله تعالی و وقاهم من الضلال والطغیان.

استدلال شیعه و اهل بیت

آیا هر خواننده بی طرف و با انصافی، بعد از آشنایی با این همه دلایل مذکور، می تواند قائل به این شود که در غدیر خم خلافت بلافضل علی ﷺ اعلام شده بود؟ حق و حقیقت همان است که با استناد به دلایل، بحمد الله نوشته شد که چون بنا بر واقعات مختلف، درباره ذات گرامی علی ﷺ، در طبیعت بعضی از حضرات تکدر پیدا شده بود رسول الله ﷺ سه ماه قبل از تشریف بردن از این دنیا، پس از حجه الوداع در غدیر خم امت را به محبت با اهل بیت عموماً و به محبت با علی ﷺ خصوصاً متوجه کردند تا این که امت با انحراف از جاده مستقیم شکار افراط و تفریط نگردد؛ چنانکه شیعه و خوارج در همین مسئله، به افراط و تفریط آشکاری مبتلا گشته و شکار دام گمراهی شدند. والعیاذ بالله من ذلك. به هر حال، خطبه غدیر خم چه بخش ثقلین آن و چه بخش موالات علی ﷺ، هیچکدام ربطی به مسئله خلافت ندارد بلکه به محبت و اکرام اهل بیت و علی ﷺ مربوط می شود. در پایان، این بحث را با سخنان حسن مثنی -نوه جلیل القدر علی ﷺ- خاتمه می دهیم. به نظر ما با ارشاد این فرزند جلیل القدر خاندان اهل بیت، بحث خطبه غدیر خم به انتهای خود خواهد رسید طوری که بعد از آن، نیازی به اقامه دلیل نخواهد شد.

به حسن مثنی گفته شد که آیا در حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» امامت (خلافت) علی ﷺ تصریح نشده است؟ در پاسخ فرمود:

«اما والله لو يعنى النبي ﷺ بذلك الامارة والسلطان لا فصيح لهم به فان رسول الله ﷺ كان أفصح الناس للمسلمين، ولقال لهم: يا أيها الناس هذا ولي أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا ما كان من هذا شيئاً فوالله لئن كان الله ورسوله اختاراً علياً لهذا الأمر ثم ترك علي أمر الله ورسوله لكان

علي أعظم الناس خطيئة». «هان! قسم به خدا، اگر منظور رسول الله ﷺ از این (جمله یا خطبه) امارت یا حکومت می بود، صاف و واضح بیان می کردند. چرا که خیرخواه تر از رسول الله ﷺ برای مسلمانان، کسی نیست. واضح به آنان می فرمودند: ای مردم! این شخص بعد از من حاکم و سرپرست شما خواهد بود. به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. اما چنین حرفی زده نشد. قسم به الله! اگر علی ﷺ برگزیده الله و رسولش برای امامت (بلافصل) می بود و آنگاه علی ﷺ حکم الله و رسولش را نادیده می گرفت خطاکارترین مردم بشمار می آمد»^(۱).

پس از آن گواهی سابق عباس و علی رحمتهما از اهل بیت و ارشاد واضح حسن مثنی رحمته، هر خواننده بی طرفی به خوبی خواهد دانست که اهل بیت ﷺ از خطبه غدیر چه فهمیده اند. از صفحات گذشته، بحمد الله این هم به اثبات رسید که اگر درستی تمام روایات خطبه غدیر که در ذخیره حدیث، محفوظ هستند، پذیرفته شود باز هم استدلال فرقه شیعه از این روایات به هیچ وجه درست نیست.

خلاصه گفتار

اگر به دلایلی که در مورد عقیده امامت و خطبه غدیر، در این تحریر، بطور اختصار تقدیم شد به دیده انصاف نگاه شود هیچ شک و تردیدی در این باره باقی نمی ماند که موقف شیعه، با کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ و اجماع صحابه رضی الله عنهم و تعامل اهل بیت، کاملاً مخالف است. شیعه برای اثبات موقف خود، از قرآن و سنت، هیچ دلیل

۱- ذکره العلامة ابن حجر الهيتمي الشافعي عن أبي نعيم، في الصواعق المحرقة (ص ۴۸)، و ذكره أيضاً محب الدين الخطيب في حاشية العواصم من القواصم (ص ۱۶۸)، ناقلاً عن الحافظ البيهقي والحافظ ابن عساكر، ونقله العلامة آلوسي في روح المعاني (۱۹۵/۶)، عن أبي نعيم. قلت: ذكر الحافظ ابن عساكر في التاريخ الكبير وقال: رواه البيهقي من طرق متعددة في بعضها زيادة وفي بعضها نقصان والمعني واحد. (التاريخ الكبير طبع روضه الشام: ۱۶۶/۴).

واضحی ندارد. مگر اینکه تکیه بر روایت‌های موضوعی بکنند که خودشان در کتاب‌هایشان جمع کرده‌اند. ۱ در این نوشته خود، حقیقت و ماهیت دلائل شیعه به ویژه نحوه استدلالشان را از حدیث غدیر برای اثبات این عقیده را بحمد الله تعالی مختصراً به حضورتان تقدیم کردیم. از الله تعالی امیدواریم که برای یک خواننده بی طرف، این تحریر مختصر، کافی باشد. (تقبله الله تعالی و نفع به). و ماعلینا إلا البلاغ.....

مبحث چهارم

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از جمله‌ی دیگر مسایل اختلافی اهل سنت با تشیع، موضوع حضرت فاطمه‌ی زهراء علیها السلام را می‌توان نام برد، که این اختلاف خود به سه دسته عمده تقسیم می‌شود^(۱). جریان فدک^(۲). ازدواج خلیفه دوم -عمر بن خطاب- با ام کلثوم^(۳). شهادت یا وفات حضرت. در این مبحث سعی می‌شود با استناد به منابع معتبر، دیدگاه اهل سنت و جماعت را در این موارد اختلافی بیان کنیم.

جریان فدک

فدک یک مکانی است در نزدیکی خیبر و حدود ۱۴۲ کیلومتری شهر مدینه. این باغ با وجود حاصلخیزی بسیار در زمان فتح خیبر به عنوان جزیه توسط یهودیان آن منطقه به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد^(۱). بعضی‌ها می‌گویند: یهودیان نصف فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نمودند^(۲). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما که اسوه‌ی خیرخواهی می‌باشند به یهودیان و ساکنان آن منطقه اجازه دادند در همانجا به امرارمعاش پردازند و در مقابل نیمی از درآمد را به ایشان پرداخت نمایند. پس فدک جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- به نقل از یحیی بن آدم قرشی در «خراج» ص ۳۵.

۲- المغازی: ج ۲، ص ۷۰۷.

به شمار می‌آمد^(۱). عن مالک بن أوس بن الحدثن (علیه السلام) قال: «كَانَ فِيمَا احْتَجَّ بِهِ عُمَرُ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ثَلَاثُ صَفَايَا بَنُو التَّضْيِيرِ وَخَيْبَرٌ وَفَدَكٌ فَأَمَّا بَنُو التَّضْيِيرِ فَكَانَتْ حُبْسًا لِتَوَائِبِهِ وَأَمَّا فَدَكٌ فَكَانَتْ حُبْسًا لِأَبْنَاءِ السَّبِيلِ وَأَمَّا خَيْبَرٌ فَجَزَّأَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ جُزْءَيْنِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَجُزْءًا نَفَقَةً لِأَهْلِهِ فَمَا فَضَلَ عَنْ نَفَقَةِ أَهْلِهِ جَعَلَهُ بَيْنَ فَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ»^(۲). یعنی: «آنچه حضرت عمر (رضی الله عنه) (در وقت نزاع علی و عباس (علیهم السلام)) به آن حجت کرد این که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سه صفیه^(۳) داشت:

۱. بنی النضیر، که برای امور مهم و احتیاجات پیامبر ص مانند پذیرایی مهمانان و سایر امور صرف می‌باشد^(۲). فدک، که برای مسافران در راه مانده صرف می‌شد^(۳). خبیر که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را سه جزء کرده بود؛ دو جزئش برای مسلمانان و جزء سومش برای خرج اهل و عیالش. هرگاه چیزی از نفقه‌ی اهل و عیال اضافه می‌ماند آن را بین فقرا‌ی مهاجرین تقسیم می‌کرد».

فیء چیست؟

فیء^(۴): غنیمتی است که بدون جنگ از کفار به دست می‌آید و متعلق به مسلمانان است، که در آن خُمس و قسمت کردن وجود ندارد، البته اختیار آن در دست پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد. «فدک» نیز که می‌خواهیم در مورد آن بحث کنیم یکی از اموال «فیء» است که تسلیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شد.

۱- زندگانی فاطمه زهراء، نصیر پور، ص ۸۲.

۲- ابو داود: ح ۲۹۶۷. مشکاة المصابیح: ح ۴۰۶۲.

۳- صفیه: آنچه امام قبل از تقسیم کردن غنائم برای خود برگزیند.

۴- فیء: غنیمت و خراج، آنچه که از دشمن بدون جنگ و از طریق تسلیم و یا مصالحه و عقد پیمان گرفته شود، اعم از زمین یا اموال. (فرهنگ عمید).

فدک پس از وفات پیامبر ﷺ

پس از وفات رسول اکرم ﷺ باغ فدک و دیگر اموالی که به رسول اکرم ﷺ تعلق داشت، همگی جزو بیت‌المال قرار گرفتند. اهل تشیع بر این باورند که پیامبر ﷺ باغ فدک را به فاطمه بخشیده بود اما ابوبکر آن را از فاطمه پس گرفت. نویسندگان اهل تشیع این اقدام را ظلم و ستم بزرگی به فاطمه تلقی می‌کنند و انگار آنها حق‌دارتر از فاطمه، همچون دایه مهربان‌تر از مادر به دامن زدن به این قضیه می‌پردازند. در حالی که خود حضرت فاطمه علیها السلام و حضرت علی علیه السلام پس از گفتگو با حضرت ابوبکر رضی الله عنه خیلی زود قانع شدند و اعتراض نکردند اکثر مورخان منصف این قضیه را این‌گونه بازگو می‌کنند:

هنگامی که پیامبر ﷺ وفات یافت و فاطمه به حال عادی برگشت، به فکر میراث پدرش افتاد. از این رو به همراهی شوهرش ابوالحسن علیه السلام نزد خلیفه‌ی مسلمین، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمدند و درخواستش را در مورد اموال و میراث پدرش مطرح کرد. حضرت ابوبکر رضی الله عنه با کمال احترام و ادب فرمود: ما از پدر بزرگوارت شنیده‌ایم که فرمودند: کسی از ما پیامبران ارث نمی‌برد، و آنچه از ما باقی می‌ماند به عنوان صدقه متعلق به مسلمانان است. (به همین علت نه شما و نه فرزندم عایشه که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، چیزی نمی‌برد، اما از بیت المال حقوق‌تان محفوظ می‌باشد). حضرت فاطمه علیها السلام از این راهنمایی خلیفه خشنود شده و با قناعت به خانه‌ی خود برگشت و همچون گذشته زندگی زاهدانه را اختیار نمود؛ چراکه او تربیت یافته‌ی زیر دست کسی بود که دنیا را گذاشته و به آخرت روی آورده بود. فاطمه این آیات را نصب العین خویش قرار داده بود که ﴿قُلْ مَتَعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾ [النساء: ۷۷]. «بگو، کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است» او برای به دست آوردن ثروت و دارایی، جنگ و جدل نکرد، و همانند بعضی از زنان امروزی برای دست یافتن به

پول و باغات، حکم خدا و رسول او را زیر پا نگذاشت، بلکه او تمام سعی اش در این دوران برای آباد کردن آخرت بود؛ چراکه طبق مژده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت او نیز نزدیک بود. ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ [الإسراء: ۱۹]. «و هر کس که (دنیای جاودانه‌ی) آخرت را بخواهد و برای (فرا چنگ آوردن) آن، تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسانی، تلاش‌شان بی‌سپاس (و بی‌اجر) نمی‌ماند».

فدک به کسی داده نشده بود؟

آنچه در کتاب‌ها در مورد اعطای فدک از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام نقل شده کاملاً خلاف واقع است، بلکه آنها از درآمدش استفاده می‌کردند که توسط خود رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها داده می‌شد. و خود فدک را به هیچ کس نبخشیده بود. مغیره می‌گوید: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به خلافت رسید، بنی مروان را جمع کرده و گفت: بدانید که فدک متعلق به رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از درآمد آن بر اهل و عیال و فقرا و مساکین خرج می‌کرد و نیز از درآمد آن بر کودکان بنی‌هاشم خرج می‌نمود و بیه‌های خاندان بنی‌هاشم را با آن ازدواج می‌داد. فاطمه‌ی زهراء علیها السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله درخواست کرده که فدک را به او بخشد. اما آن حضرت صلی الله علیه و آله نپذیرفت. پس در طول حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنان فدک در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، تا اینکه ایشان وفات کردند. پس زمانی که ابوبکر رضی الله عنه به خلافت رسید، همان رویه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد فدک پیش گرفت تا اینکه او هم فوت کرد. زمانی نیز که عمر بن خطاب رضی الله عنه به جانشینی رسید همان روش پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه را ادامه داد. پس از آن مروان آن را جدا کرده و به خود و خانواده‌اش اختصاص داد. و بعد از آن دست به دست به عمر بن عبدالعزیز (خود گوینده) رسید. وقتی تأمل نمودم و دیدم آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را از آن منع نموده، من نمی‌توانم در آن

دخل و تصرف نمایم، پس به خدا سوگند شما را شاهد می گیرم که در همان راهی صرف خواهیم کرد که (پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) صرف کردند^(۱). پس از این دو حدیث صراحتاً معلوم می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها «فدک» را به فاطمه نداده بود، بلکه زمانی که فاطمه رضی الله عنها همچون قضیه‌ی درخواست کنیز و خدمتکار، از پیامبر صلی الله علیه و آله آن را طلب می کند، رسول الله صلی الله علیه و آله به فاطمه جواب رد می دهد. اما مسئله به همین جا خاتمه نمی یابد، بلکه اهل تشیع نسبت به این موضوع بر ابوبکر رضی الله عنه اشکالاتی وارد می کنند که به ذکر آنها می پردازیم.

اشکال اول: محروم کردن از ارث پدری

فاطمه رضی الله عنها برای گرفتن میراث نزد خلیفه‌ی مسلمین (ابوبکر رضی الله عنه) آمد و درخواست نمود که از میراث پدرش سهمش را به او بدهد. اما ابوبکر گفت: شما نمی توانید ارث ببرید! فاطمه گفت: ای پسر ابی قحانه! وقتی تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ ابوبکر پاسخ داد: زنان و فرزندانم! فاطمه گفت: پس چه شده که اکنون فرزندان از تو ارث می برند و من از پدرم ارث نمی برم؟! پس سهم ما از خیر و صدقات ما از فدک چه می شود؟! ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر! به خدا سوگند از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من تا زنده هستم در اینها تصرف می کنم، وقتی فوت کردم به همه‌ی مردم تعلق دارند، چراکه آنچه از ما پیامبران به جای می ماند، صدقه است برای همه‌ی مردم و کسی از ما ارث نمی برد»^(۲).

اهل تشیع این اشکال را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گیرند که او در مقابل درخواست فاطمه‌ی زهراء که وارث پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به روایت یک فرد که آن هم خودش بود احتجاج نمود و گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود: «ما پیامبران نه از

۱- ابو داود: ح ۲۹۷۲. مشکاة المصابیح: ح ۴۰۶۳.

۲- فتوح البلدان: ص ۴۴ و ۴۵.

کسی میراث می‌گیریم و نه کسی از ما میراث می‌برد» حال آنکه این گفته‌ی ابوبکر صریحاً مخالف نص قرآن است. «خداوند در باره فرزندان‌تان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد» زیرا این نص عام است، و شامل پیامبر و غیر پیامبر می‌باشد: [النساء: ۱۱]. همچنین مخالف نصوص دیگر نیز می‌باشد. همچون و سلیمان وارث داوود شد [النمل: ۱۶] و پس از نزد خویش وراثتی به من ببخش که از من میراث برد و [نیز] میراث‌بر آل یعقوب باشد [مریم: ۵-۶]. پس، از این آیه معلوم شد که انبیاء هم ارث می‌برند و هم از آنان ارث برده می‌شود. این بود دلایل اهل تشیع در این انتقاد بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

جواب اهل سنت در این مورد

۱- محروم کردن فاطمه‌ی زهراء علیها السلام از میراث از روی بغض و کینه‌ی شخصی نبوده، بلکه به علت شنیدن این حدیث توسط ابوبکر رضی الله عنه که انجام گرفت، همچنان که بقیه‌ی ازواج مطهرات که دختر خود ابوبکر رضی الله عنه یعنی عایشه یکی از آنان بود، را از ارث محروم نمود.

۲- اینکه برادران اهل تشیع می‌گویند: «ابوبکر، فاطمه را فقط به خاطر روایت یک فرد که آن هم خودش بود، از ارث محروم کرد». این دروغ محض است! چراکه این حدیث در کتاب‌های حدیث اهل سنت به روایت حذیفه بن الیمان، زبیر بن العوام، ابو الدرداء، ابو هریره، عباس، علی، عثمان، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه صحیح و ثابت است، و اینها از بزرگان صحابه‌اند و حتی از «عشره مبشره» می‌باشند. یکی از افرادی که این حدیث را روایت کرده «حذیفه» می‌باشد که «ملا عبدالله مشهدی» در اظهارالحق حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که: «ما حَدَّثَکُم به حذیفه فَصَدَّقُوهُ»^(۱). «آنچه را که حذیفه بیان کند، تصدیقش نمایید و باور دارید».

۱- سنن ترمذی: ح ۳۸۱۲، آلبانی می‌گوید که این حدیث ضعیف است. (تصحیح کننده).

یکی دیگر از راویان این حدیث (که کسی از انبیاء ارث نمی برد)، خود حضرت علی مرتضی علیه السلام است که به اجماع اهل تشیع، «معصوم»، و به اجماع اهل سنت، «صادق» است. در اینجا اصلاً به روایت «عایشه» و «ابوبکر» و «عمر» رضی الله عنهم کاری نداریم^(۱). در صحیح بخاری که از معتبرترین کتاب های حدیث مسلمانان می باشد، از «زهري» او هم از «مالک بن اوس بن حدثان» روایت می کند که مالک گفت: روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه مرا برای کاری فرا خواند. در همین اثنا که نشسته و مشغول صحبت بودیم، خدمتکارش یرفء آمد و گفت: عثمان بن عفان، عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن العوام و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم جلو در منتظر اجازه ی ورود هستند! آیا اجازه می دهی وارد شوند؟ عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: بگو تشریف بیاورند. خبری از آمدنشان نبود، پس از مدتی دوباره یرفء خادم خلیفه آمد و گفت: «عباس و علی علیهما السلام نیز آمده اند و اجازه می خواهند، آیا اجازت دارند وارد شوند؟ عمر رضی الله عنه فرمود: آری، هنگامی که همگی وارد شدند، عباس رضی الله عنه گفت: یا امیر المؤمنین! شما بین من و این (علی) قضاوت کنید. (آنها یعنی علی و عباس رضی الله عنهم بر سر اموال بنی النضیر که جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، اختلاف داشتند). میهمانان گفتند: ای امیر مؤمنان! میان این دو حکم کن تا اختلاف پایان یابد. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: صبر کنید! شماها را سوگند می دهم به پروردگاری که آسمان و زمین به حکم و قدرت او برپاست، آیا می دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا نُورُثُ مَا تَرَكْنَا» صَدَقَ». آنچه از ما پیامبران باقی می ماند صدقه است (برای همه مسلمانان)؟ همه ی جمع حاضر که از بزرگان صحابه رضی الله عنهم بودند، گفتند: آری! به تحقیق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را فرموده است. پس حضرت عمر رضی الله عنه به عباس و علی روی نموده و فرمود: شما را سوگند می دهم به پروردگار، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی را فرمود؟ عباس و

علی گفتند: آری! پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است. زهری که راوی این حدیث است گوید: در مورد این حدیث، «عروه بن زبیر» را خبر دادم و از او پرسیدم؟ عروه گفت: مالک بن اوس راست گفته است. من هم از عایشه شنیدم که گفت: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، عثمان را نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای طلب میراث فرستادند. به محض باخبر شدن به آنان رو کردم و گفتم: آیا از خدا نمی ترسید؟! مگر نشنیدید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما پیامبران میراث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است». پس آنان هم قبول کردند و درخواستشان را پس گرفتند»^(۱).

پس معلوم شد که این حدیث هم (حدیث قبلی از مالک) در قطعیت همانند آیهی قرآن است، چراکه جماعتی که نام آنان ذکر شد (که از بزرگان صحابه رضی الله عنهم بودند) خبر یکی از ایشان مفید یقین است، چه جای آنکه همگی آن را تأیید کنند، بخصوص علی مرتضی رضی الله عنه که نزد شیعه «معصوم» است و روایت فرد «معصوم» در افاده ی یقین - نزد ایشان - برابر قرآن است. حال با قطع نظر از همه ی این روایات، به روایتی از کتب شیعه که از امام معصوم - بزعم ایشان - نقل شده توجه فرمایید.

«روی محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن البختری عن ابي عبد الله جعفر ابن محمد الصادق عليه السلام أنه قال: إن العلماء ورثة الأنبياء وذلك أن الأنبياء لا يورثوا (وفي نسخة) لم يرثوا درهماً ولا ديناراً وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم فمن أخذ بشيء منها فقد أخذ بحظ وافر». «در کافی از طریق بختری از امام جعفر صادق عليه السلام روایت شده که فرمود: به حقیقت علمای راسخین و ربّانی، وارثان پیامبران اند، چراکه انبیا وارثی (مادی) ندارند، و (در نسخه ای دیگر) آنان درهم و دیناری را به ارث نگذاشته اند، بلکه احادیث و بیانات گران بهایی دارند که اگر کسی چیزی از آنها را

۱- بخاری: کتاب المغازی، قصة بني النضير و کتاب الخمس. أشعة اللمعات: ج ۳، ص ۴۷۹-۴۷۷.

به دست آورد بهره‌ی فراوانی را برده است». لفظ «إنها» به اعتراف شیعه‌ها هم مفید حصر است و قطعاً چنانچه در آیه ۵۵ مائده آمده است، پس معلوم شد که غیر از علم و احادیث، هیچ چیز دیگری را به عنوان میراث به کسی نداده‌اند. مسئله‌ی دیگر اینکه خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق کسی که بلا واسطه از آن حضرت صلی الله علیه و آله شنیده باشد، علم یقینی است بدون هیچ شک و شبهه‌ای، و برای او عمل کردن به شنیده‌ی خویش واجب است، خواه از دیگری هم آن را بشنود یا نه. اجماع اصولیین شیعه و سنی بر این است که تقسیم خبر به متواتر غیر متواتر نسبت به آن افرادی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده نکرده‌اند و به واسطه‌ی دیگران خبر او را شنیده‌اند، نه آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را مشاهده نموده و بدون واسطه از وی خبری شنیده است که این خبر در حق وی حکم متواتر، بلکه بالاتر از متواتر است. حال پس از این توضیحات به این نتیجه خواهیم رسید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون خودش مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را شنیده بود، دیگر نیازی به تفتیش و پرس و جواز دیگری نداشت^(۱) باشد. و اما در مورد آیه ۱۶ سوره نمل که ظاهراً دال بر این است که انبیا هم از دیگران ارث می‌برند و هم از آنان ارث برده می‌شود که این وراثت علم و نبوت و کمالات عرفانی است نه وراثت مال و متروکه، از نظر عقلی نیز مطابق قول امام دلالت بر همین وراثت دارد، همچنین این نکته را همه می‌دانند که پسر، وارث پدر است، پس چه جای آنکه در کلام الهی این ذکر شود، آیا این جزو لغویات نمی‌باشد که قرآن از آن پاک و منزّه است؟! پس از آن آیه به طور صریح اشاره می‌فرماید که این وراثت علم است^(۲). پس از این توضیحات نتیجه گرفتیم که «فدک» به فاطمه عطا نشده بود و سه دلیل عمده این مسئله را روشن می‌نماید:

۱- تحفه اثنا عشریة: ج ۲، ص ۵۵۶.

۲- جهت تفصیل بیشتر رجوع کنید به تحفه اثنا عشریة: ج ۲، ص ۵۶۲-۵۵۹.

۱- احادیثی که امام ابوداود آن را از مالک بن اوس حدیثان نقل کرده و سخنان عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه که سینه به سینه به او رسیده بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به فاطمه نداده است.

۲- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فدک را به فاطمه داده بود، جزو اموال فاطمه به شمار می آمد و فاطمه در سخنانش نمی گفت: ارث مرا از فدک و خیر بدهید. پس سخنان خود فاطمه ثابت می کند که قبلاً به اسم او نبوده است.

۳- اینکه اگر این باغ قبلاً به فاطمه عطا شده باشد، هبه ای از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و هبه به محض قبض تحت ملکیت آن طرف در می آید و دیگر کاری به اموال هبه دهنده ندارد. پس اگر آن را قبلاً به فاطمه بخشیده بود، همه ی مردم آن زمان می دانستند و به هیچ وجه ابوبکر رضی الله عنه و غیر او نمی توانستند از ملکیت فاطمه خارج نمایند همان گونه که نتوانستند حجره ی او را به نام اینکه جزو اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است از او بگیرند. همگی می دانیم حجره ی فاطمه همانند حجره ی عایشه و ازواج مطهرات جزو خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود نه مال علی رضی الله عنه، اما چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حجره ها را در زمان خویش به همسرانش و نیز حجره ای را به فاطمه و یکی را به اسامه رضی الله عنه داده بود، تحت ملکیت آنها در آمد و از اموال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد.

اشکال دوم: عدم قبول شهادت علی رضی الله عنه و...

اشکال دیگری که برادران اهل تشیع مطرح می کنند اینکه فاطمه برای بازگرداندن فدک نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و با او به گفتگو پرداخت و به ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدک را در زمان حیاتش به من عطا نموده، پس آن را به من بازگردان. علی رضی الله عنه نیز بر راستی گفتار فاطمه علیها السلام شهادت داد ولی ابوبکر رضی الله عنه نپذیرفت و شاهی دیگر خواست. «أم ایمن» خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به شهادت برخاست ولی خلیفه پاسخ

داد که: ای دختر پیامبر ﷺ شهادت جز با دو مرد و یا یک مرد و دوزن روا نیست و بدین شکل ادعای فاطمه را رد کرد^(۱). فاطمه از شدت ناراحتی ترک صحبت با ابوبکر رضی الله عنه را نمود در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي». «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر کس او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است».

جواب اهل سنت در این اشکال

ادعای فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در مورد هبه‌ی فدک و شهادت حضرت علی رضی الله عنه و ام ایمن یا حسنین، علی اختلاف الرویات در کتب اهل سنت اصلاً موجود نیست، اینها فقط در منابع اهل تشیع یافت می‌شود. با این حال اهل سنت را به جواب دادن ملزم نمودن، کمال سفاهت است، بلکه در کتب اهل سنت خلاف آن موجود است. در مشکاة المصابیح از روایت ابوداود از مغیره آورده که چون عمر بن عبدالعزیز پسر عبدالعزیز بن مروان، به خلافت رسید، آل مروان را جمع نمود و گفت: ... فاطمه فدک را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد، اما پیامبر نپذیرفت... (این حدیث به طور کامل پیش‌تر ذکر شده است). پس چون هبه‌ای صورت نگرفته، صدور دعوی و وقوع شهادت از این اشخاص که نزد شیعه «معصوم» اند، امکان و گنجایش ندارد.

جوابی دیگر

آمدیم و طبق گفته‌ی اهل تشیع این حدیث صحیح باشد و فاطمه ادعا کرده... اما این مسئله را که همه‌ی شیعه و سنی می‌دانند که «موهوب» تحت ملکیت «موهوب‌له» در نمی‌آید تا زمانی که آن را قبض نکرده باشد. فدک بالاجماع در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تصرف فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها نبوده است، بلکه در تصرف خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

بود که تصرف مالکانه می‌کرد. پس ابوبکر رضی الله عنه فاطمه را در ادعای هبه رد نمود، بلکه تصدیق کرد، اما مسئله‌ی فقهی را بیان کرد که هبه تا زمانی قبض نگردد در ملکیت «موهوب‌له» در نمی‌آید و در این صورت نیازی به گواه و شاهد طلبیدن نبود. و اگر چنانچه حضرت علی رضی الله عنه و ام ایمن از طریق اخبار محض این هبه را اظهار کرده باشند، این را ردّ شهادت گفتن، جهل بزرگی است. در اینجا حکم نکردن به شهادت یک مرد و یک زن به معنای ردّ شهادت آنها نیست. ردّ شهادت آن است که به شاهد تهمت دروغ بزنند و او را دروغگو تصور کنند، تصدیق شاهد چیز دیگر است و موافق شهادت حکم دادن، چیز دیگر. اگر کسی بین این دو مسئله فرق نیندازد و عدم حکم را تکذیب شاهد یا مدعی پندارد، او جاهل کامل است و جای بحث کردن با او باقی نمی‌ماند. دو شاهد طلبیدن و یا شهادت یک مرد و دو زن را قبول کردن دستور صریح قرآن است. ابوبکر رضی الله عنه اگر حکمی صادر نکرده، به قرآن عمل نموده است. شما باید از قرآن اشکال بگیرید^(۱).

و اما آنچه در مورد عصبانی شدن فاطمه می‌گویند و آوردن حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که «مَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي» باید این را دانست «اغضاب» آن است که شخصی با قول و یا با فعل قصد به خشم آوردن دیگری را داشته باشد. پر واضح است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هرگز قصد اذیت فاطمه رضی الله عنها را نداشت و بارها خطاب به فاطمه می‌گفت: «والله یا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! إن قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أحب إليّ أن أصل من قرابتي»^(۲). «به خدا سوگند ای دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرابت و خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار محبوب‌تر است که آن را برقرار کنم و نگه دارم تا قرابت و خویشاوندی خودم». پس وقتی از جانب او اغضابی صورت نگرفته، چه جای وعید دادن به او

۱- تحفه: ج ۲، ص ۵۶۳-۵۶۲.

۲- أشعة اللمعات: ج ۳، ص ۴۷۹.

حضرت زهرا علیها السلام بارها بنابر طبع بشری عصبانی شده است، اما چون وعید برای «اغصاب» است نه «غضب»، پس ابوبکر رضی الله عنه مورد ملامت قرار نمی‌گیرد، اگر حدیث با این الفاظ می‌بود که «من غضبت علیه غضبتُ علیه». آری! بر ابوبکر رضی الله عنه خوف وعید وجود داشت و نه تنها ابوبکر بر علی مرتضی رضی الله عنه چرا که بارها در مسایل خانوادگی حضرت زهرا علیها السلام از او عصبانی شده است. پس این حدیث را به ابوبکر ربط دادن و او را ترساندن از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی‌باشد. اگر هم واقعاً فاطمه علیها السلام به خاطر این مسئله از ابوبکر رضی الله عنه رنجیده خاطر باشد، اما بعد از آن ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای اطمینان قلبی نزد او رفت و رضایت ایشان را به دست آورد. این مسئله در کتاب‌های اهل سنت و شیعه موجود است. شیخ دهلوی در شرح مشکاه می‌گوید: «ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از این قضیه به خانه فاطمه‌ی زهرا علیها السلام رفت و در گرمای آفتاب بر در خانه ایستاد و عذرخواهی کرد و حضرت زهرا از او راضی شد». در ریاض النضرة نیز این قضیه با تفصیل آمده است.

در فصل الخطاب به روایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است. ابن السمان در کتاب «المؤفقه» از اوزاعی روایت کرده که: «ابوبکر در روز گرم زیر آفتاب سوزان بر در خانه‌ی فاطمه آمد و گفت: از اینجا نمی‌روم تا از من راضی گردد دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. حضرت علی رضی الله عنه نزد فاطمه رفت و او را سوگند داد که از ابوبکر رضی الله عنه ناراحت نباش! پس فاطمه علیها السلام نیز خشنود شده و اعلام رضایت نمود. و اما در کتب اهل تشیع نیز این روایات دیده می‌شود و به عنوان نمونه یک روایت را از آنان می‌آوریم. در محجاج السالکین روایت شده: هنگامی که ابوبکر دریافت فاطمه از او ناراحت شده و او را ترک کرده است، و دیگر در مورد فدک سخن نمی‌گوید، این امر بر ابوبکر سنگین آمد و برای به دست آوردن رضایت فاطمه تلاش کرد، از این رو نزد فاطمه آمده و گفت: شما در ادعایت راست گفתי، ای دختر پیامبر! صلی الله علیه و آله و سلم

اما من پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که پس از آنکه سهمی را به شماها می داد، بقیه را بین فقرا و مستمندان تقسیم می نمود. فاطمه گفت: پس تو نیز همان کاری را انجام بده که پدرم می کرد. ابوبکر گفت: خداوند می داند که همان کار را انجام می دهم. پس فاطمه گفت: پروردگارا تو شاهد باش که به این راضی شدم. و ابوبکر رضی الله عنه سهمشان را می داد و بقیه را بین فقرا و مساکین و ابن سبیل تقسیم می نمود^(۱).

نکته‌ی جالب از این روایت اینکه در اینجا صریحاً ثابت شد که ابوبکر رضی الله عنه دعوای زهرا علیها السلام را تصدیق نموده است. پس دیگر چه نیازی به شهادت علی و ام ایمن؟!.

اشکال سوم: پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت کرده بودند که فدک را به فاطمه بدهند؟
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت کرده بود که بعد از او فدک را به فاطمه بدهند، اما ابوبکر این کار را نکرد!.

جواب

۱- این ادعا از سوی حضرت زهرا علیها السلام در هیچ کتاب معتبری از شیعه و سنی ثبت نشده است.

۲- باید دانست که وصیت برادر میراث است، وقتی در ملک پیامبر صلی الله علیه و آله میراث جاری نمی شود، وصیت چگونه جاری شود؟! وصیت و میراث هر دو انتقال ملک بعد از مرگ می باشند. و دانستیم که انبیا بعد از خودشان اموالشان جزو بیت المال به شمار می آید.

۳- وصیت کردن برای شخص مخصوصی زمانی درست است که از سوی وصیت کننده چیزی خلاف آن صادر نشده باشد، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» حکم وصیت های دیگر را باطل کرده است.

- ۴- اگر هم وصیت شده باشد، ابوبکر رضی الله عنه از آن مطلع نبوده، پس ضروری است که شاهد بخواهد، آن هم بر اساس حکم قرآنی دو مرد و یا یک مرد و دوزن.
- ۵- اگر ابوبکر رضی الله عنه بی خبر بود و به این علت نتوانست فدک را به فاطمه بدهد، چرا خود حضرت علی رضی الله عنه در زمان خلافت خویش این کار را نکرد؟ چه کسی مانع او بود؟ بلکه او نیز همانند بقیه در راه فقرا و مساکین و ابن سبیل خرج می کرد.

و اما در پایان این شبهه را نیز جواب دهیم، بعضی از علمای شیعه گفته اند: بر فرض اینکه دعوای هبه و یا وصیت از فاطمه ی زهرا درست نبوده، اما اگر حضرت زهرا با گرفتن فدک راضی می شد، چرا ابوبکر فدک را به او نبخشید تا اسباب رنجش پاره ی تن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فراهم نشود؟ باید بگوییم که در این وقت یعنی ابتدای خلافت ابوبکر رضی الله عنه ایشان با بلایی عظیم گرفتار شده بودند، اگر رضایت خاطر حضرت زهرا رضی الله عنها را مقدم می داشتند، به دو صورت رخنه ی بزرگ در دین راه می یافت، اول آنکه به یقین مردم گمان می بردند که خلیفه در امور مسلمانان با تفاوت و تبعیض حکم می کند و رعایت نزدیکان خویش را می کند که بدون ثبوت دعوی، مدعای ایشان را برآورد می کند، در حالی که از دیگران برای اثبات دعوای خویش شاهد و گواه می خواهد، و این گمان موجب فساد عظیم در دین تا قیام قیامت می گردید و قضاوت و احکام نیز بهانه ای به دست می آوردند تا رعایت نزدیکان را داشته باشند. دوم آنکه در صورتی که حضرت زهرا رضی الله عنها را این زمین به طریق تملیک می داد، ملک وارث در حقیقت ملک مورث است، زیرا خلافت و نیابت اوست پس بازگرداندن این زمین که صدقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود به حکم «مَا تَرَكَ نَاهُ صَدَقَةٌ». در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آمد، حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که «الْعَائِدُ فِي صَدَقَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ» این حرکت عظیم از ابوبکر رضی الله عنه هرگز امکان نداشت که صادر شود. اما دلیل دیگر اینکه در این صورت حضرت عباس رضی الله عنه و ازواج مطهرات نیز برای سهم هایی

درخواست می کردند و کار ابوبکر (رضی الله عنه) مشکل می شد. و اگر این مصالح را در نظر می گرفت حضرت زهرا ناراحت می شد، ناچار به حکم حدیث نبوی که «المؤمن إذا ابتلی ببلیتین اختار أهونهما». «هرگاه مؤمن به دو بلا گرفتار آید، پایین ترین و کم ضررترین را بگیرد». همین جانب را گرفت زیرا جبران این آسان تر بود، و همان طور که گذشت رضایت او را بعداً به جای آورد. اما اگر جانب دیگر را می گرفت فساد در دین روی می نمود.

ازدواج خلیفه دوم - عمر بن خطاب (رضی الله عنه) با ام کلثوم (رضی الله عنها)

یکی از واقعیات و حقایق تاریخی که در کتب اهل سنت و اهل تشیع ثبت شده است، جریان ازدواج خلیفه دوم رسول الله (صلی الله علیه و آله) حضرت عمر فاروق با ام کلثوم دختر فاطمه زهرا و علی مرتضی (رضی الله عنه) می باشد. بعضی از مؤرخان و تحریف کنندگان تاریخ چون دریافته اند که افسانه‌ی شهادت فاطمه زهرا (علیها السلام) توسط عمر فاروق (رضی الله عنه) با ازدواج ام کلثوم (رضی الله عنها) با ایشان، آن هم پس از به اصطلاح شهادت مادرش! تناقض دارد و شجاعت علی مرتضی و حسن و حسین و غیرت آنان را زیر سؤال می برد، به همین علت سعی در انکار این واقعیت تاریخی نموده اند.

منابع این ازدواج در کتب اهل سنت

۱- سعید بن منصور خراسانی مکی (م ۲۲۷ هـ ق) در [کتاب السنن: قسم اول، ج ۳ ص ۱۳۰، باب «النظر إلى امرأة إذا أراد أن يتزوجها» چاپ مجلس علمی (کراچی)] روایت کرده است: حضرت امام جعفر صادق (رضی الله عنه) از پدر خود حضرت امام محمد باقر (رضی الله عنه) روایت می کند که حضرت عمر بن خطاب (رضی الله عنه) ام کلثوم را از حضرت علی (رضی الله عنه) خواستگاری کرد. حضرت علی (رضی الله عنه) فرمود: دخترانم را برای پسران برادرم «جعفر بن ابی طالب» نگه داشته ام. حضرت عمر (رضی الله عنه) دو مرتبه درخواستش را مطرح کرد و گفت: او را

به نکاح من در آر! به خدا سوگند طوری با او رفتار خواهم کرد که احدی دیگر آن را انجام ندهد. حضرت علی علیه السلام گفت: باشد، به نکاح در خواهم آورد. پس از دریافت جواب مثبت، حضرت عمر رضی الله عنه به سوی مجلس مهاجران که در مسجد نبوی ما بین منبر و روضه بر پا شده بود، رفتند و فرمودند: مرا نزد همسر جدیدم بیرید! آنان با تعجب گفتند: چه کسی؟ گفت: ام کلثوم دختر علی و فاطمه. سپس این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را برای جمع مهاجران خواند: «كُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا نَسَبِي وَ سَبَبِي». «تمام نسب‌ها و سبب‌ها در روز قیامت منقطع می‌شوند مگر نسب و سبب من». عمر فاروق گفت: من افتخار و شرف صحابیت رسول الله صلی الله علیه و آله را کسب کرده‌ام، و دوست داشتم که تعلق نسبی نیز بر قرار گردد که خوشبختانه اکنون آن نیز حاصل شد^(۱).

۲- حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ هـ ق) در [المستدرک: ج ۳ ص ۱۴۲، باب فضایل علی علیه السلام] همین جریان را با اندکی تغییر در الفاظ ذکر می‌کند و در آخر می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است».

۳- علامه علی متقی هندی در [کنز العمال: ج ۷ روایت ۸۲۵] جریان ازدواج ام‌کلثوم و حضرت عمر را همانند آنچه از سعد بن منصور نقل شده، ذکر کرده است.

۴- ابن حجر هیثمی در [مجمع الزوائد: ج ۹، ص ۱۷۳] در فضل اهل بیت آن را آورده است.

۵- ابو عبدالله المصعب ابن عبدالله الزبیری (م ۲۳۶) در کتاب [نسب قریش: ص ۴۱، تحت عنوان «ولد علی بن ابی طالب» چاپ تهران] آورده است: زینب کبری دختر علی علیه السلام از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب فرزند به

- دنيا آورد و ام‌كلثوم كبرى براى عمر بن الخطاب رضي الله عنه فرزند به دنيا آورد. و مادر هر دو (زينب و ام‌كلثوم) سيده فاطمه عليها السلام دختر رسول الله صلى الله عليه وآله مى‌باشد.
- ۶- ابو جعفر محمد بن حبيب بن اميه بن عمرو الهاشمي بغدادى (م ۲۴۵ هـ) در كتاب [المحبر: ص ۵۶ تحت عنوان «اصهار على» چاپ حيدرآباد دكن] نوشته است: دومين داماد حضرت على رضي الله عنه عمر بن خطاب رضي الله عنه است كه ام‌كلثوم دختر على و فاطمه عليها السلام در نكاحش بود. پس از شهادت عمر رضي الله عنه، با عون بن جعفر و پس از او نيز با عبدالله بن جعفر بن ابى طالب ازدواج كرد.
- ۷- ابو محمد عبدالله مسلم بن قتيبة دينورى (م ۲۷۶) در كتاب [المعارف: ص ۹۴ تحت عنوان «بنات علي المرتضى» چاپ مصر] نوشته است: اما ام‌كلثوم كبرى كه دختر فاطمه‌ى زهراء عليها السلام بود، در نكاح عمر بن خطاب رضي الله عنه قرار داشت و از او فرزندى به دنيا آورد....
- ۸- ابن حزم اندلسى (م ۴۵۶) در كتاب «جمهرة الأنساب» (تحت عنوان اولاد على بن ابى طالب) نوشته است: ام‌كلثوم دختر فاطمه عليها السلام دختر رسول الله صلى الله عليه وآله با عمر بن خطاب رضي الله عنه ازدواج كرد و از او يك پسر و يك دختر به دنيا آمد. ام‌كلثوم پس از عمر رضي الله عنه با عون و بعد از او با محمد بن جعفر ازدواج كرد ^(۱).
- ۹- علامه ابوالفداء، اسماعيل بن كثير (متوفى ۷۷۴ هـ) مى‌فرمايد: عمر بن خطاب در زمان خلافتش با ام‌كلثوم دختر على ابن ابى طالب و فاطمه ازدواج نمود، و او را بيش از حدّ مورد احترام قرار داد و چهل هزار درهم مهریه، براى او مقرر فرمود، به خاطر آنكه او از خاندان پيامبر صلى الله عليه وآله بود ^(۲).

۱- جمهرة أنساب العرب: ۳۸ - ۳۷، چاپ مصر.

۲- البداية والنهاية: ج ۷، ص ۱۵۷.

- ۱۰- امام ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (متوفی ۵۹۷ هـ) می‌فرماید: از فرزندان حضرت عمر، زید اکبر و رقیه هستند که مادرشان ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) که مادرش فاطمه دختر رسول الله ﷺ است^(۱).
- ۱۱- امام ابوالحسن، علی بن ابی‌الکرم مشهور به ابن‌اثیر جوزی (متوفی ۶۳۰ هـ) می‌فرماید: حضرت عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب که مادرش حضرت فاطمه دختر رسول الله ﷺ بود، ازدواج کرد، چهل هزار درهم مهریه داد و دو فرزند به نام‌های رقیه و زید از او متولد شد^(۲).
- ۱۲- حافظ حدیث و محقق مشهور، علامه احمد بن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ) می‌فرماید: حضرت عمر با ام‌کلثوم با مهریه‌ی چهل هزار درهم ازدواج نمود، زبیر می‌گوید: دو فرزند او متولد شد، زید و رقیه. ام‌کلثوم و هر دو فرزندش در یک روز درگذشتند^(۳).

منابع این ازدواج در آثار اهل تشیع

- ۱- مؤرخ مشهور شیعی، احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی^(۴) (متوفی ۲۸۴ هـ) می‌فرماید: و در این سال، عمر، ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب را که مادرش فاطمه دختر پیامبر خدا ﷺ بود از علی بن ابی‌طالب خواستگاری کرد. پس علی گفت:

۱- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک: ج ۴، ص ۱۳۱.

۲- الكامل فی التاریخ: ج ۲، ص ۴۵۰.

۳- الإصابة فی تمییز الصحابة: ج ۲، ص ۴۶۸.

۴- محمد ابراهیم آیتی، مترجم «تاریخ یعقوبی» در مقدمه تاریخ یعقوبی می‌گوید: «واضح جد یعقوبی چنانکه دانسته شد از شیعیان فداکار اهل بیت بوده و جان خود را بر سر این کار نهاده است، و در شیعه بودن یعقوبی نیز شبهه‌ای نیست و مواردی از تاریخ و جغرافیای وی بر این مطلب گواه است» تاریخ یعقوبی: ج ۱، ص (۲۰-۱۹).

که او هنوز کودک است. عمر گفت: آنچه پنداشتی نخواستم. لیکن خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمود:

«کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامة إلا سببی وصهری». «هر بستگی و خویشاوندی در روز رستاخیز بریده می‌شود، جز بستگی و خویشی و دامادی من». پس خواستم که مرا بستگی و دامادی با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد، پس او را به زنی گرفت و ده هزار دینار بدو مهریه داد» ^(۱).

۲- ابن ابی‌الحدید ^(۲) در «شرح نهج البلاغة» می‌فرماید: عمر پیک را نزد پادشاه روم فرستاد. ام‌کلثوم همسر عمر، با چند دینار مقداری عطر خرید، و آن را در دو شیشه قرار داد و برای همسر پادشاه روم به صورت هدیه فرستاد. پیک نزد (ام‌کلثوم) آمد و دو شیشه پُر از جواهر به او داد. در این اثناء عمر به خانه وارد شده در حالی که (ام‌کلثوم) جواهرها را در دامن خود ریخته بود. (عمر) پرسید: اینها را از کجا آوردی؟ (ام‌کلثوم) عمر را باخبر ساخت، عمر بلافاصله جواهرها را از او گرفت و فرمود: اینها از آن مسلمانانند. (ام‌کلثوم) گفت: چگونه؟! اینها عوض هدیه من هستند! (عمر) گفت: «میان من و تو قدرت قضاوت می‌کند. علی علیه السلام فرمودند: تو از جواهرها به ارزش دینارهایت می‌توانی برداری و باقیمانده‌ی آن از آن مسلمانان است، چه پیک مسلمانان آن را حمل نموده است» ^(۳).

۱- افسانه‌ی شهادت فاطمه‌ی زهراء، عبدالعزیز نعمانی به نقل از تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی: ج ۲، ص: ۳۵.

۲- عبدالحمید بن هبة الله بن محمد المدائنی، معروف به ابن ابی‌الحدید. (۵۸۶ هـ - ۶۵۵ هـ). ابن‌کثیر وی را شیعه‌ی غالی می‌داند، البداية والنهاية: ۱۳/۲۳۳، و در «دائرة المعارف بزرگ اسلامی چنین آمده: «وی در اصول معتزلی و در فروع شافعی بود و گفته شده است که مشربی میان تسنن و تشیع برگزیده بود». دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ۲/۶۴۱.

۳- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۱۹، ص ۳۵۱.

۳- علامه محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفی: ۳۲۸ هـ) در «صحیح الکافی» می‌فرماید: معاویه بن عمار روایت می‌کند که از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: زنی که شوهرش وفات می‌کند، آیا در خانه‌ی خودش عده را به پایان برساند یا هر کجا که می‌خواهد؟ فرمود: هر کجا که می‌خواهد. پس از آنکه عمر وفات نمود، علی علیه السلام نزد ام‌کلثوم آمد و او را به خانه‌ی خودش برد. همچنین سلیمان بن خالد روایت می‌کند که از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم: زنی که شوهرش می‌میرد در کجا عده را به اتمام برساند؟ در خانه شوهرش عده را سپری نماید یا هر کجا که می‌خواهد؟ فرمود: بله هر کجا که می‌خواهد. سپس فرمود: زمانی که عمر وفات نمود. علی علیه السلام نزد ام‌کلثوم آمد و دستش را گرفت او را به خانه خویش برد^(۱). لازم به یادآوری است که روایات فوق را شیخ محمدبن الحسن، حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ هـ) در [وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة]^(۲)، و شیخ الطائفة أبوجعفر محمد بن الحسن طوسی^(۳) (متوفی: ۴۶۰ هـ)، در و محمدبن یعقوب کلینی متوفی (۳۲۸ هـ) در الفروع من الکافی^(۴)، و شیخ محمد حسن نجفی (م ۱۲۶۶ هـ) در جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام^(۵)، نیز آورده‌اند.

۱- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از صحیح الکافی: ج ۳، ص ۱۲۲-۱۲۱.

۲- حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة: ج ۱۵، ص ۴۵۷ کتاب الطلاق، باب عدم ثبوت السکنی والنفقة، دار إحياء التراث العربی، بیروت.

۳- طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار: ج ۳، ص ۳۵۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۵۸) و (۱۲۵۷)، دارالکتب الاسلامیة تهران، بازار سلطانی ۱۳۹۰ هـ. ق.

۴- طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار: ج ۳، ص ۳۵۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۵۸) و (۱۲۵۷)، دارالکتب الاسلامیة تهران، بازار سلطانی ۱۳۹۰ هـ. ق.

۵- کلینی، محمدبن یعقوب، الفروع من الکافی: ج ۵، ص ۳۴۶ کتاب النکاح، باب تزویج ام‌کلثوم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲ هـ. ش، تهران.

۶- نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ج ۳۲، صص ۲۸۰-۲۷۹ کتاب الطلاق، الفصل الخامس فی عدة الوفاة، دار إحياء التراث العربی ۱۹۸۱ م.

۴- علاوه بر این روایت دیگری را ابوجعفر محمد ابن حسن طوسی (متوفی ۴۶۰هـ) در تهذیب الاحکام نقل نموده است:

جعفر از پدر بزرگوارش روایت می‌کند که فرمود: ام کلثوم دختر علی علیه السلام و فرزندش زید پسر عمر بن خطاب، هر دو در یک وقت درگذشتند، مشخص نشد کدام یک از آن دو زودتر وفات نموده است. لذا هیچ یک از دیگری ارث نبرد، و بر هر دو آنان با هم نماز خوانده شد ^(۱).

روایات مذکور گرچه در باب مسائل فقهی بیان شده‌اند، اما رابطه‌ی همسری حضرت عمر رضی الله عنه و ام کلثوم رضی الله عنها به وضوح در آنها مشاهده می‌شود.

۵- در «فرهنگ نامه‌ی کودکان و نوجوانان» که شورای کتاب کودک آن را منتشر کرده چنین آمده: ام کلثوم، دومین دختر حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه‌ی زهرا علیها السلام است، نام او را زینب صغری نیز نوشته‌اند، سال تولد او به درستی معلوم نیست، ام کلثوم در سال ۱۷ هـ ق به درخواست عمر بن خطاب از علی رضی الله عنه با او ازدواج کرد، پس از کشته شدن عمر، به ازدواج عون، پسر جعفر بن ابی طالب، در آمد و پس از مرگ عون با برادر او محمد ازدواج کرد... ام کلثوم از عمر دارای دختری به نام رقیه و پسری به نام زید بود، نوشته‌اند که او و فرزندش هر دو در یک روز درگذشتند ^(۲).

همان طور که بیان شد مسئله‌ی ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم در تمام منابع معتبر شیعه و سنی ثبت شده است و کسی آن را نمی‌تواند انکار نماید، اما متأسفانه گروهی به خاطر اینکه نمی‌توانند محبت علی و عمر را باور کنند، این شایعه را نشر می‌کنند که حضرت علی رضی الله عنه به خاطر تقیه و ترس، دخترش را به عمر رضی الله عنه داده است! و بخوانید که ملا باقر مجلسی در شرح اصول کافی و فروع «مرآة العقول» باب

۱- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة: ج ۹، ص ۳۶۲، شماره‌ی حدیث (۱۲۹۵).

۲- افسانه‌ی شهادت، نعمانی به نقل از فرهنگ نامه‌ی کودکان و نوجوانان: ج ۳، ص ۳۲۴.

«ترویج ام‌کلثوم» چه می‌گوید؟ او ابتدا بحث مفصلی کرده و جواب منکران این ازدواج را داده و ثابت کرده است که ازدواج صورت گرفته اما: جواب اصلی این است که این ازدواج واقعیت دارد، اما بنابر تقیه و اجباری بوده است! بسیار جای تعجب دارد، کسانی که خود را مُحب و دوست‌دار اهل بیت و خصوصاً علی و حسین می‌دانند، چگونه به خود اجازه می‌دهند این‌گونه به آن بزرگان اهانت نمایند که به خاطر ترس و بزدلی حاضر شده‌اند، دختر نوجوان و معصوم خویش را به عقد و نکاح دشمنشان در آورند؟! آیا این بزرگ‌ترین توهین به ساحت مقدس شیر خدا، اسدالله الغالب پهلوان خبیر نیست؟ آیا این توهین علنی به حسن و حسین ک جان بر کف و شهادت طلب نیست؟! آنان را این قدر پست می‌کنید که دشمنشان! با زور خواهرشان را به نکاح خویش در آورد؟!.

شهادت یا وفات حضرت

و اما بحث آخر ما در مورد افسانه‌ی ساختگی شهادت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌باشد. قبلاً در مورد وفات فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و اجماع مؤرخان در مورد وفات ایشان در سوم رمضان با مرگ طبیعی می‌باشد. در ذیل بی‌بنیادی این افسانه را ثابت خواهیم کرد. آنان می‌گویند: خانه‌ی فاطمه را به آتش کشید، و بر پهلوی مبارک آن معصومه ضربتی محکم وارد کرد که موجب سقط حمل شد و... شیخ عبدالعزیز محدث دهلوی: در تحفه این‌گونه پاسخ می‌دهد: این قصه سراسر واهی و بهتان و افتراست و هیچ اصلی ندارد، لهذا اکثر امامیه به این قصه قایل نیستند و می‌گویند حضرت عمر رضی الله عنه قصد سوختن خانه‌ی زهرا را داشته است، اما آن را عملی نکرد.

جواب: قصد و نیت جزو امور قلبی است که غیر از خدای متعال کسی دیگر از آن اطلاع ندارد، و اگر هدف ایشان از قصد کردن، تخویف و تهدید زبانی باشد و گفتن اینکه خانه را خواهم سوخت، حقیقتش این است که این تهدید و تخویف برای کسانی بود که خانه‌ی زهرا را ملجأ و پناه هر خیانتکاری دانسته و به آن حکم حرم

مکه معظمه داده در آنجا جمع شدند و منظورشان ایجاد فتنه و فساد و برهم زدن خلافت خلیفه‌ی اول و برگزاری مشورت‌های فتنه‌انگیز بود که خود حضرت زهرا علیها السلام نیز به این رفت و آمدها و نشست و برخاست‌ها راضی نبود، اما به سبب کمال حُسن خُلق بی‌پرده به آنان نمی‌گفت که به خانه‌ی من نیایید. وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه به این فتنه پی برد آن جماعت را تهدید نمود که خانه را بر شما آتش می‌زنم. به کار بردن لفظ آتش زدن برای این تهدید مبنی بر استنباط دقیق از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در مورد کسانی که در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند فرمود: اگر این کارشان را ترک نکنند، من خانه‌ها را بر آنان آتش خواهم زد. و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز امام منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای نمازها می‌باشد، ترک اقتدا به چنین امامی و فاصله گرفتن از جماعت مسلمانان همین وعید را در پی دارد که دقیقاً مشابه عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در روز فتح مکه به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساندند: «ابن خطل» که یکی از شاعران کفار بود، و بارها با هجو پیامبر و توهین به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در اشعارش روی خود را سیاه کرده بود، به کعبه‌ی معظمه پناه برده و خود را در پشت پرده‌های کعبه مخفی کرده بود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که با او چه کار کنیم، آیا چون به کعبه پناه برده رهایش سازیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او را همانجا بکشید و امانش ندهید. وقتی چنین رو سیاهانی در خانه‌ی خدا، کعبه‌ی معظمه پناه ندارند، چرا در خانه‌ی زهرا پناه داشته باشند؟! و حضرت زهرا چرا از سزا دادن اشرار فساد پیشه مکدر گردد که «تخلقوا بأخلاق الله» شیوه آن پاک طینت بود. با وجود این از روی اخبار صحیح‌ه ثابت است که حضرت زهرا علیها السلام نیز آنان را از این اجتماع در منزلش منع نموده بود. نکته‌ی دیگر اینکه قول عمر رضی الله عنه در اینجا بسیار کمتر از فعل حضرت علی رضی الله عنه است که چون بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه خلافت به آن جناب رسید، عده‌ای به مخالفت او از مدینه خارج شده و به مکه نزد ام‌المؤمنین رفتند و نهایتاً به خاطر خونخواهی عثمان رضی الله عنه در مقابل هم قرار گرفتند و حضرت

امیر علیه السلام آنان را کشتند، در حالی که در امان ام المؤمنین عایشه بودند. این نشان می‌دهد که در وقت ایجاد فتنه و شعله‌ور شدن آتش جنگ و فساد، رعایت برخی مصالح کرده نمی‌شود، آن هم به خاطر امر مهم‌تر و ضروری‌تری^(۱).

افسانه شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (۲)

برخی آگاهانه یا ناآگاهانه شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را عنوان می‌نمایند، تا از این رهگذر مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات برسانند، غافل از آنکه جعل چنین داستانی، توهین به مقام شامخ حضرت علی علیه السلام و هتک حرمت خاندان پیامبر اسلام محسوب می‌گردد. در صورتی که بررسی روابط دوستانه حضرت علی و حضرت عمر و ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام‌کلثوم، دختر گرامی حضرت علی علیه السلام و نام‌گذاری حضرت علی رضی الله عنه تعدادی از فرزندان خویش را به نام‌های ابوبکر، عمر و عثمان و مشورت‌های مهم حضرت عمر رضی الله عنه با حضرت علی رضی الله عنه در مورد امور خلافت، قضاوت‌ها، احکام و... نشانه‌ی همکاری صمیمانه و ارتباط دوستانه میان آن بزرگواران و بیانگر خلاف این ادعا است. برآستی کدام عقل سلیم می‌پذیرد که حضرت علی رضی الله عنه دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش، فاطمه علیها السلام در آورد و رابطه‌ی دوستانه با او برقرار نماید. نگرشی سطحی به روایات متضاد حادثه شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و تعصب نویسندگان، دلالت بر جعل چنین داستان بی‌اساسی را دارد. همه می‌دانیم که در نقل روایت تاریخی یا حدیثی، ناقل اگر سندی داشته باشد مطلب را با ذکر سند نقل می‌کند، در این صورت خواننده امکان می‌یابد که در صحت و سقم نقل، تحقیق کند و اگر سند را صحیح یافت بپذیرد و اگر ناقل بدون ذکر سند و مأخذ نقل کند، دیگران به این گونه نقل‌ها که مدرک، مأخذ

۱- تحفة اثنا عشرية: ج ۲، ص ۵۹۳-۵۹۰.

۲- این فصل به طور کامل از مقاله‌ی استاد عزیز و ارجمند جناب مولوی عبدالعزیز نعمانی، مدرّس دارالعلوم زاهدان، نقل می‌شود که پیشتر در مجله‌ی ندای اسلام، شماره سوم، سال اول منتشر شده بود.

و سندی برای آن نقل نشده، اعتماد نمی‌کنند. علمای حدیث چنین احادیثی را معتبر نمی‌شمارند. محققان اروپایی نیز به نقل‌های تاریخی بدون مدرک و مأخذ اعتنایی نمی‌کنند و آن را غیر معتبر می‌شمارند. حداکثر این است که می‌گویند: فلان شخص چنین نقلی در کتاب خود کرده، اما مأخذ و مدرک نشان نداده؛ یعنی اعتبار تاریخی ندارد. نقل شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هم ضعف سند دارد، زیرا فاقد سند و مدرک است، و هم ضعف بیانی دارد، زیرا به گونه‌ای بیان شده که نشان می‌دهد خود ایشان هم به آن اعتماد ندارند. از این رو، ما به نقد و بررسی روایات متعددی می‌پردازیم که برخی از علمای تشیع به نقل آن پرداخته‌اند در حالی که محدثان و سیره‌نویسان در کتب خویش ذکری از آن به میان نیاورده‌اند، که این امر خود دلالت بر بی‌اساسی بودن آن دارد. نخستین کسی که به جعل داستان شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام پرداخت، ابراهیم بن یسار نظام (۱۶۰-۲۳۱ هـ)، رئیس فرقه‌ی نظامیه بود. علامه ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸ هـ) در «الملل والنحل» می‌گوید: «یازدهمین مورد از تفردات او، توهین به بزرگان صحابه رضی الله عنهم بود... وی داستانی دروغین جعل کرد و گفت: عمر در روز بیعت، شکم حضرت فاطمه را زد و او سقط جنین کرد، و فریاد می‌زد: «خانه‌ی فاطمه را با ساکنان آن بسوزانید» در حالی که جز علی، فاطمه، حسن و حسین کسی دیگر در خانه نبود»^(۱).

علامه ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی در «شرح نهج البلاغه» به نقد آراء و عقاید ابراهیم نظام پرداخته و در این باره می‌گوید: «اما آنچه او در مورد حمله به خانه‌ی فاطمه ذکر کرده و اینکه هیزم جمع نمودند تا آن را بسوزانند، خبر واحدی است که مورد توثیق و قابل استناد نیست نه در مورد صحابه رضی الله عنهم و نه در مورد هیچ یک از مسلمانانی که عدالتش به اثبات رسیده است»^(۲).

۱- الملل والنحل: ج ۱، ص ۷۱.

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲۰، ص ۳۴.

همین داستان را احمد بن ابی یعقوب یعقوبی در «تاریخ یعقوبی» بدون ذکر سند به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند و می‌گوید: «ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروه مهاجران و انصار با علی بن ابی طالب در خانه‌ی فاطمه دختر پیامبر خدا ﷺ فراهم گشته‌اند، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند، و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت، پس عمر با او برخورد و با او کُشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند، آن گاه فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم بیرون روید، اگر نه مویم را برهنه می‌سازم و نزد خدا ناله و زاری می‌نمایم» پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند. سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند، لیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد»^(۱).

روایت یعقوبی از آن جهت قابل توجه می‌باشد که هیچ اشاره‌ای در آن در مورد آتش زدن خانه‌ی فاطمه و حمله به آن بانوی بزرگوار نشده. حقیقت آن است که داستان مذکور بیشتر شبیه به افسانه‌ی نبرد رستم زال و اسفندیار می‌ماند که فردوسی در «شاهنامه» آورده نه به حقیقتی مستند و تاریخی! یکی دیگر از راویان این داستان، ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری است که در کتاب «الإمامة والسياسة» می‌گوید: «ابوبکر درباره‌ی گروهی که از بیعت با او خودداری کرده و پیرامون علی گرد آمده بودند، پرسید و عمر را پیش آنان فرستاد. عمر به خانه‌ی علی آمد و آنان را آواز داد ولی آنان بیرون نیامدند، پس عمر هیزم خواست و گفت: «سوگند به آنکه جان عمر در دست اوست، اگر بیرون نیایید، خانه را با هر که در آن است به آتش خواهم کشید»، به او گفتند: «اگر فاطمه در آنجا باشد چه؟» گفت: «حتی اگر او در آنجا باشد» پس همه جز علی بیرون آمدند و بیعت کردند»^(۲).

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- الإمامة والسياسة: ج ۱، ص ۱۲.

برخی با استناد از کتاب «الإمامة والسياسة» که به زعم آنان نویسنده آن ابن قتیبه دینوری که مسلک سنی داشته، سعی نموده‌اند تا از این طریق شهادت حضرت فاطمه علیها السلام را به اثبات برسانند، در حالی که در این استناد دو اشکال وجود دارد. اول آنکه از روایت «الإمامة والسياسة» چنین بر می‌آید که حضرت عمر رضی الله عنه صرفاً به تهدید بسنده نمود و مخالفان را متقاعد ساخت تا بیعت نمایند و در جهت سوزاندن خانه‌ی حضرت فاطمه و حمله به آن بانوی گرامی هیچ‌گونه اقدامی ننمود. دوم آنکه کتاب «الإمامة والسياسة» تألیف ابن قتیبه دینوری نمی‌باشد و علما در انتساب آن به ابن قتیبه دینوری تردید دارند. خیرالدین زرکلی در «الأعلام» می‌گوید: «علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تردید دارند»^(۱). در «دائرة المعارف الإسلامية» نیز آمده است: «این کتاب را به ابن قتیبه انتساب داده‌اند در حالی که «ده‌غوی DeGeie» ترجیح می‌دهد که مصنف آن مردی مصری یا مغربی و معاصر ابن قتیبه بوده است»^(۲). یکی دیگر از راویان این داستان ابومنصور، احمد بن علی طبرسی (متوفی ۶۲۲ هـ) می‌باشد وی در «الاحتجاج» می‌گوید: «عمر به عده‌ای از اطرافیانش دستور داد تا هیزم جمع نمایند، آنان هیزم‌ها را اطراف خانه نهادند و در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند، عمر با صدای بلند گفت (تا علی بشنود): «به خدا قسم! خارج شوید و با جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کنید و گرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم». سپس نزد ابوبکر آمد و می‌ترسید که مبدا علی با شمشیرش خارج شود. آن‌گاه به قنفذ گفت: «اگر خارج نشد به خانه‌اش داخل شو، اگر امتناع ورزید، خانه‌اش را آتش بزن». قنفذ و همراهانش بدون اجازه داخل خانه شدند، علی شتافت تا شمشیرش را بردارد، اما آنان پیشی گرفتند و شمشیر علی

۱- الأعلام قاموس التراجم: ج ۴، ص ۱۳۷.

۲- الشنتاوي، احمد، زکی خورشید، ابراهیم، دائرة المعارف الإسلامية ج ۱، ص: ۲۶۲، دارالمعرفة، بیروت.

را برداشتند و بر گردن آن حضرت ریسمان سیاهی انداختند. فاطمه در مقابل در خانه ممانعت کرد، قنفذ تازیانه‌ای به بازوی فاطمه زد که بر اثر آن دستش ورم کرد، ابوبکر شخصی را نزد قنفذ فرستاد و گفت: «فاطمه را بزن». قنفذ در را بر فاطمه فشار داد که بر اثر آن پهلویش شکسته شد. و سقط جنین کرد، فرزندی که در شکم داشت و پیامبر ﷺ آن را محسن نام گذاشته بود، شهید شد»^(۱).

ملا محمد باقر مجلسی متوفی (۱۱۱۱ هـ) اضافه بر وقایع مذکور می‌گوید: «به روایتی دیگر مغیره بن شعبه با عمر بر شکم مبارکش زد و فرزند او را شهید کرد، پس علی علیه السلام را به مسجد کشیدند، آن جفاکاران از پی او رفتند و هیچ یک او را یاری نمی‌کرد، سلمان و ابی‌ذر و مقداد و عمار و برید، فریاد می‌زدند و می‌گفتند: چه زود خیانت کردید با رسول خدا و کینه‌های سینه‌های خود را ظاهر کردید و انتقام آن حضرت را از اهل بیت او کشیدید»^(۲).

این افسانه نه با استعجاب و نه بدون استعجاب، به دلیل آنکه یک روایت تاریخی بدون ذکر سند و مأخذ و مدرک است، به هیچ وجه قابل قبول نیست به ویژه آنکه طبرسی بعد از ششصد سال و مجلسی به تبعیت از وی پس از هزار و اندی سال این نقل بی‌سند و مأخذ را در کتاب‌هایشان مطرح نموده‌اند. باور کردن چنین مطلبی که حضرت فاطمه علیها السلام مورد ضرب و شتم قرار گیرد و حضرت علی علیه السلام و سایر صحابه علیهم السلام اعم از مهاجرین و انصار علیهم السلام، هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندهند، بسیار بعید و غیرمحتمل می‌نماید. چگونه امکان‌پذیر است که حضرت علی مرتضی علیه السلام با شجاعت و توانایی که از خود در جنگ

۱- الاحتجاج: ج ۱، ص ۸۳.

۲- جلاء العیون: ص ۱۴۴.

خیر نشان داده و به تنهایی در جنگ خندق، «عمرو بن عبد وُد» بزرگ‌ترین قهرمان عرب را از پای در آورده، در خانه حضور داشته باشد و همسر گرامی او مورد اهانت قرار گیرد تا آنجا که پهلوی مبارکش بشکند و سقط جنین نماید؟! و حضرت علی علیه السلام به خاطر حفظ وحدت اسلامی، هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندهد؛ اگر واقعاً وحدت اسلامی تا این حد اهمیت داشته باشد نباید شیعیان علی علیه السلام با نقل چنین واقعه‌ای شیرازه‌ی وحدت اسلامی را از هم بگسلانند؛ که در آن صورت خلاف راه علی علیه السلام را برگزیده‌اند و شگفت‌تر از همه آنکه شخصیت حضرت علی علیه السلام نیز مورد تعرض قرار گیرد و با زور و سر نیزه به مسجد برده شود. و طرفداران و دل‌باختگان او همانند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، علیهم السلام و بریده نظاره‌گر این صحنه باشند! و هیچ‌گونه اقدامی ننمایند، بدون تردید نقل و سر هم کردن چنین داستانی از روی تعصب و به طرفداری از تشیع بوده است، چنان که دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی شیعی در این مورد می‌گوید: «مؤلفین بعدی، مانند مسعودی و حتی سیوطی در آثاری که به موضوع خلافت اختصاص داده‌اند تا آنجا که می‌دانیم، مطلب اساسی مهمی درباره‌ی واقعه نمی‌افزایند، بعداً آثار شیعی توسط مؤلفینی چون طبرسی و مجلسی که عمدتاً دارای طبیعت جدلی هستند و اخباری به طرفداری از تشیع، و فاقد ارزش تاریخی را می‌دهند، به وجود آمد. به منظور بازسازی وقایع سقیفه، بهترین روش این است که ابن‌اسحاق را که نه تنها قدیمی‌ترین نویسنده، بلکه همچنین آثارش از طریق ابن هشام به ما رسیده است، اساس کار بگیریم»^(۱). و ابن ابی‌الحدید،

مجموعه‌ی چنین داستان‌هایی را افسانه‌ای بیش نمی‌داند و در «شرح نهج البلاغه» می‌گوید: «کارهای زشت و ناپسندی را که شیعه بازگو می‌کنند، از قبیل: فرستادن قنفذ به خانه‌ی فاطمه علیها السلام و اینکه قنفذ او را با تازیانه زد و بازوی آن بانوی بزرگوار ورم کرد، و اثرش تا موت او باقی ماند. عُمَر او را میان در و دیوار فشار داد، و او فریاد بر آورد: ای پدرم، ای رسول خدا و آن‌گاه سقط جنین کرد. و برگردن علی علیه السلام ریسمانی انداختند و او را می‌کشیدند و فاطمه پشت سر او فریاد می‌زد و فرزندانشان حسن و حسین با آنان می‌گریستند، و پس از آنکه علی علیه السلام را احضار کردند، از او خواستند تا بیعت کند، اما او امتناع ورزید، آنان حضرت علی را به قتل تهدید نمودند آن‌گاه علی فرمود: آیا شما بنده خداوند و برادر رسول خدا را می‌کشید؟ آنان گفتند: اینکه بنده‌ی خداوند هستی قبول داریم، اما برادری تو و رسول خدا را نمی‌پذیریم. علی علیه السلام بزرگان آنان را به نفاق متهم نمود و پیمان خیانت آنان را که اراده داشتند که در شب عقبه شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فراری دهند، نوشت. ابن ابی‌الحدید در ادامه می‌گوید: همه‌ی اینها نزد ما بی‌اساس هستند، و هیچ‌کسی آنها را تأیید نمی‌کند محدثان نه آنها را روایت کرده‌اند و نه اطلاعی در مورد آنها دارند. این‌گونه داستان‌ها را فقط شیعیان نقل می‌نمایند»^(۱).

اشکالات این موضوع

- ۱- شاگردان رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم به حدی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علاقه‌مند بودند که هیچ وقت به خود اجازه نمی‌دادند اسباب ناخوشنودی و دل‌آزردگی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را فراهم نمایند. همه‌ی آنان «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي...» را شنیده بودند. پس به خود اجازه نمی‌دادند - پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آن هم با فاصله‌ی اندکی از رحلتش -

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: ج ۲، ص ۶۰.

افسانه‌ی شهادت فاطمه، عبدالعزیز نعمانی، ندای اسلام، شماره سوم، سال اول.

بیازارند. جمعی از صحابه هنوز هم به حال عادی برگشته بودند؛ چراکه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری بر روحیهی آنان تأثیر گذاشت که برایشان باور کردنی نبود. حال چگونه این عاشقان بعد از چند ساعت به دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله تبدیل می‌شوند؟! کدام عقل سلیم این سخنان را می‌پذیرد؟!

۲- پس از واقعهی «غدیر خم» دیدگاه صحابه نسبت به اهل بیت کاملاً عوض شده بود و با ادب و احترام خاصی تمامی اهل بیت را نگاه می‌کردند، چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خُم جایگاه و منزلت اهل بیتش مخصوصاً محبت با حضرت علی رضی الله عنه را بیان نموده بود. به همین علت صحابه تمام تلاش‌شان محبت و دوستی و مودّت با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. چگونه آنان به این زودی واقعهی غدیر را که تنها چند ماه از آن می‌گذشت به فراموشی سپرده و با علی این گونه رفتار می‌کنند؟!

۳- حضرت علی رضی الله عنه یکی از پهلوانان نامدار و فاتح خیبر و شیر خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله بود. چطور چند نفر ضعیف توانستند به گردن او طناب ببندازند و تا نزد خلیفه بکشند. جرأت و شهادت‌طلبی اسدالله کجا رفته بود؟ عزّت نفس و ایمان قوی و بزرگش را چه کار کردید؟!

۴- حسن و حسین علیهما السلام در سن نوجوانی بوده‌اند که با شمشیر و مبارزه و حق‌طلبی آشنا شده بودند. چه طور اقدامی نکردند و یا بعد از آن برای جبران آن ظلم بزرگ کوچک‌ترین حرفی نزدند.

۵- در آن زمان که سونوگرافی وجود نداشته، از کجا معلوم شد که حمل فاطمه، پسر است و او را نام گذاشتید. آیا این کم حافظه‌ای راوی دروغگو را نمی‌رساند؟!

۶- اگر چند نفر هم به این معاصی و بی‌ادبی‌ها دست بزنند، اما تمام صحابه که بیش از یکصد هزار نفر بودند، قطعاً در میان آنان افراد منصف و مُحب اهل

بیت وجود داشته است؛ چرا کسی نه آن وقت و نه پس از آن در این مورد اعتراض نکردند؟! و جریان ظلم و ستم به خاندان نبوت را پیش نکشیدند؟!.

خلاصه گفتار

نه حضرت عمر رضی الله عنه به خود جرأت و اجازه می داد که با خاندان نبوت آن هم با فرزندطلبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین کند و نه حضرت علی رضی الله عنه با آن شجاعت **اسداللهی** و با آن قدرت و شوکت روحانی که در وجود قدسی داشت، به عمر رضی الله عنه مجال می داد تا به همسرش، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدمه ای وارد کند که سقط جنین نماید. خواننده عزیز! به هر صورت اگر این عمل امکان پذیر باشد، سکوت علی بن ابیطالب جای سوال دارد، در جایی که پیامبر فرمودند همیشه از خانواده خود در تمام مراحل محافظت کنید. چگونه حضرت علی طبق مطالبی که بیان شد تن به ازدواج قاتل مادر با دخترش را داد. آیا خود ام کلثوم حاضر به این ازدواج بود و چندین سوال دیگر که هیچگاه بر آن جوابی نخواهیم یافت مگر با تقیه!! وما علينا إلا البلاغ.....

مبحث پنجم ازدواج موقت

شاید خالی از لطف نمی‌بود تا نام این مبحث را «زن ازدیدگاه تشیع» می‌گذاشتیم، اما منصرف شدم چون دیدم همه روایاتی که کتب نقل کرده‌اند، به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و امام صادق و دیگر ائمه علیهم السلام نسبت داده شده است، بنابراین نخواستم که آنها مورد طعن قرار گیرند، چونکه در روایات آنقدر زشتی به چشم می‌خورد که حتی فردی از ما حاضر نیست آنرا برای خودش روا دارد، چه رسد به اینکه اینگونه سخنان زشت را به پیامبرگرمی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت داده شود. از صیغه یا ازدواج موقت بسیار استفاده سوء به عمل آمده، و از این راه بدترین اهانتها به زن روا داشته شده است، لذا می‌بینیم که خیلی‌ها خواهشات خود شان را در زیر پوشش ازدواج موقت و به اسم دین ارضا می‌کنند، گویا به گمان خودشان به این آیه کریمه عمل می‌کنند که: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَكَاتُوبُهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ [النساء: ۲۴]. روایات زیادی در ترغیب صیغه آورده‌اند، و پاداش و ثواب! بسیاری جعل کرده‌اند و برای کسی که به آن عمل نکند عذاب و عقوبت! سختی در نظر گرفته‌اند، بلکه چنین شخصی را مسلمان بحساب نمی‌آورند!

شرط ایمان

شیخ صدوق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «إِنَّ الْمَتَعَ دِينِي وَدِينِ آبَائِي، فَمَنْ عَمِلَ بِهَا عَمِلَ بِدِينِنَا وَمَنْ أَنْكَرَهَا أَنْكَرَ دِينَنَا وَاعْتَقَدَ

بغیر دیننا». یعنی: «صیغه دین من و دین پدران من است کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسیکه آنرا انکار کند دین ما را انکار کرده و به دین دیگری غیر از دین ما معتقد شده است». [من لا یحضره الفقیه: ۳/۳۶۶] ملاحظه فرمایید که بنابراین روایت هرکس متعه نکند، یا آن را قبول نداشته باشد کافر است.

ثواب صیغه

از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: آیا صیغه ثواب دارد؟ فرمود: اگر مقصودش از آن رضای خدا باشد، در ازای هر کلمه‌ای که با او صحبت کند یک نیکی برایش نوشته می‌شود و هر باریکه به او نزدیک شود خداوند گناهی را از او می‌بخشد، و هرگاه غسل کند به اندازه قطرات آبی که بر بدنش ریخته خداوند گناهانش را می‌آمرزد. [من لا یحضره الفقیه: ۳/۳۶۶]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من تمتع بامرأة مؤمنة كأنها زار الکعبة سبعین مرة». «کسی که یک مرتبه با زن مسلمانی صیغه کند گویا هفتاد مرتبه خانه کعبه را زیارت کرده است» دقت کنید، آیا واقعا یک مرتبه صیغه کردن، ثواب هفتاد زیارت کعبه را دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من تمتع مرة أمن من سخط الجبار». «کسی که یکبار صیغه کند از غضب خدای جبار در امان می‌ماند و کسی که دو بار صیغه کند با ابرار محشور می‌گردد و کسیکه سه بار صیغه کند در بهشت دوشادوش من خواهد بود». [من لا یحضره الفقیه: ۳/۳۶۶].

ارتقای درجه

آقای فتح الله کاشانی در تفسیر منهج الصادقین از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که: فرمودند کسی که یک مرتبه صیغه کند به مقام امام حسین علیه السلام میرسد و کسی که دو مرتبه صیغه کند به مقام حضرت امام حسن علیه السلام می‌رسد، و کسی که سه مرتبه صیغه کند به درجه مولا علی علیه السلام می‌رسد، و کسی که چهار مرتبه صیغه کند به درجه من

می‌رسد. دقت کنید که طبق این روایت اگر یک انسان یک مرتبه صیغه کند ارتقاء درجه می‌کند و به مقام شامخ امام حسین علیه السلام می‌رسد، و اگر دو بار سه بار و چهار بار صیغه کند به ترتیب درجات امام حسن و امیر المؤمنین و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را کسب می‌کند. آیا مقام و منزلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار تا این حد آسان است که با چنین فعلی بدست آید؟ حتی اگر این صیغه کننده از نظر ایمانی به مرتبه بلندی رسیده باشد آیا ممکن است درجه او به امام حسین یا برادر یا پدر یا جد بزرگوارش برسد. منزلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بسیار بالاتر و ارزشمندتر از آن است که کسی بتواند به آن دسترسی پیدا کند هر چند که از نظر ایمان و عمل ترقی کند. حتی صیغه کردن با زنان هاشمی یعنی زنان اهل بیت علیهم السلام را جایز شمرده اند. (تهذیب طوسی ج ۲ / ۱۹۳). زنان هاشمی که سلاله طاهره نبوت و از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند از این هجوم محفوظ نمانده اند، در حالی که بعید است اهل بیت اطهار به چنین عمل زشتی تن در دهند. آقای کلینی صیغه کردن را حتی برای یک بار مضاجعت! نیز جائز شمرده است. [فروع کافی: ج ۵ / ۴۶۰].

سنّ صیغه

این را هم بدانید که برای زن صیغه شونده شرط نیست که به سن بلوغ رسیده باشد، بلکه دختر ده ساله! را نیز می‌توان صیغه کرد! از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: دختر کوچک را هم می‌توان صیغه کرد؟ فرمودند: بله، مگر اینکه خیلی کوچک باشد که فریب بخورد، پرسیده شد: در چه سنی فریب نمی‌خورد؟ فرمود: در ده سالگی. [فروع کافی: ۴۶۳ / ۵، تهذیب: ۲۵۵ / ۷]. در این روایت که به امام صادق علیه السلام نسبت داده شده حداقل سن صیغه ده سال در نظر گرفته شده ولی بنده می‌گویم بعضی‌ها معتقدند که دختر شیر خوار را نیز می‌توان صیغه کرد.

فتوای امام خمینی در مورد سن صیغه

امام حتی صیغه کردن با دختر شیرخوار را نیز جایز می‌دانستند، لذا فرموده‌اند: نزدیکی با زوجه قبل از تمام شدن نه سال جایز نیست و اما سایر لذت‌ها مانند لمس نمودن با شهوت و بغل گرفتن و تفخیز (میان ران گذاشتن آلت) حتی در شیرخوار اشکالی ندارد!! [تحریر الوسيلة جلد سوم با ترجمه فارسی مسأله ۱۲. دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم].

تحریم صیغه

واقعیت این است که صیغه در عصر جاهلیت مباح بوده است وقتی که اسلام آمد تا مدتی آنرا بر حکم اباحتش باقی گذاشت و آنگاه در غزه خیبر برای همیشه حرام گردید، اما آنچه در نزد شیعیان اعم از عوام و فقهاء معروف است این است که صیغه را خلیفه دوم، عمر بن خطاب رضی الله عنه حرام کرده است، در حالی که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غزه خیبر حرام بودن آنرا اعلان فرموده اند، در اینجا به چند روایت در تحریم صیغه اشاره می‌کنیم.

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیبر لحوم الحمر الأهلية و نکاح المتعة». «حضرت علی روایت می‌کنند که پیامبر خدا در روز جنگ خیبر گوشت خر اهلی و نکاح متعه را حرام اعلام کردند». [تهذیب: ۱۸۶/۲، استبصار: ۱۴۲/۳ و وسائل الشیعة: ۴۴۱/۱۴].

۲- از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «آیا مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون شاهد ازدواج می‌کردند؟ فرمودند خیر». [تهذیب: ۱۸۹/۲].

طوسی در توضیح این روایت می‌فرماید: منظور از سؤال نکاح دائم نیست بلکه ازدواج موقت است، لذا این روایت را در باب متعه آورده است. بدون شک این دو روایت برای نسخ حکم متعه و ابطال آن حجت قاطع بشمار می‌آید، و امیرالمؤمنین علیه السلام حکم

تحریم آنرا از خود نبی اکرم ﷺ نقل فرموده است، پس امیر المؤمنین نیز از روز خیر حکم حرام بودن صیغه را دانسته و ابلاغ فرموده است، و بقیه ائمه علیهم السلام نیز بعد از ایشان این حکم را دانسته و نقل کرده اند، اینجاست که مابین دو امر متضاد قرار می گیریم از یک سو روایات صریح و روشن که حرمت متعه را ثابت می کند و از سوی دیگر روایاتی که باز هم به ائمه علیهم السلام منسوب است و عمل و بلکه ترغیب به آن را ثابت می کند، پس مسلمان باید چه کند؟! حقیقت این است که متعه حرام است چنانکه نقل صریح امیرالمؤمنین آنرا حرام ثابت می کند و اما روایات متناقضی که به ائمه علیهم السلام منسوب است درست نیست بلکه همه اینها روایاتی است که به نام آنان جعل شده است، چگونه ممکن است چیزی که رسول خدا ﷺ آنرا حرام فرموده و امیرالمؤمنین این حکم را نقل کرده آنها با او مخالفت کنند، در حالی که ائمه علم خودشان را از همین منبع گرفته اند، نسل در نسل این علم به آنها منتقل شده است پس ممکن نیست ائمه به چیزی امر کنند که رسول خدا ﷺ از آن منع فرموده است، اگر امام صادق علیه السلام حکم حرام بودن متعه را نمی دانست نمی فرمودند: نکاح بدون شاهد درست نیست. بویژه اینکه سؤال اختصاصا درباره متعه است، و ابو جعفر طوسی چنانکه ذکر کردیم آنرا در باب متعه آورده است.

بدعت گذار کیست؟

پس ناممکن است که امام صادق علیه السلام و ائمه قبل و بعد از ایشان چیزی را حلال کنند که رسول الله ﷺ آنرا حرام کرده است، یا نعوذ بالله بدعتی پدید آورند که در عهد رسول خدا نبوده است. بنابراین مشخص شد که روایاتی که به متعه یا صیغه ترغیب می کند یک حرف آن از ائمه علیهم السلام ثابت نیست بلکه دشمنان قسم خورده اسلام که منظورشان بد نام کردن اهل بیت علیهم السلام و توهین به آنان بوده است این گونه روایات را جعل کرده اند، و إلا چگونه باید توجیه کرد که هر کس متعه نکند کافر است!، در حالی که حتی از یکی از ائمه اطهار و حتی یک مرتبه هم ثابت نیست که

متععه کرده باشند، یا اینکه به حلال بودن متعه حکم داده باشند، آیا نعوذ بالله آنها دین دیگری غیر از دین اسلام داشته اند. پس دیدیم که جعل کنندگان این روایات جز دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت نمی توانند باشند و إلا نعوذ بالله از این روایات تکفیر اهل بیت ثابت می شود.

یک بارادوکس

کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: زنی نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت «من زنا کره ام عمر رضی الله عنه دستور داد سنگسار شود، به امیر المؤمنین علیه السلام خبر رسید، پرسید چگونه زنا کردی؟ گفت به صحرا رفته بودم خیلی تشنه شدم، از یک اعرابی آب خواستم گفت تا مرا إرضا نکنی آب نمی دهم، وقتی خیلی تشنه شدم و ترسیدم هلاک شوم مجبوراً به خواسته او تن دادم، امیر المؤمنین فرمود: «تزويج و رب الکعبه» قسم به پروردگار کعبه این ازدواج است! [فروع الکافی: ۱۹۸/۲] همچنانکه روشن است متعه یا صیغه با رضایت و خشنودی طرفین انجام می گیرد، اما در این روایت زن مجبور است، و برای آنکه جان خودش را نجات دهد به چنین کاری تن در می دهد، پس اینکه در حکم زنا نیست که از عمر رضی الله عنه بخواهد او را سنگسار کند! عمر رضی الله عنه هم فوراً دستور صادر کند! جالب اینجاست که روایت تحریم متعه را در خبیر خود امیر المؤمنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند باز چگونه این روایت را به ایشان نسبت داده اند؟

بعضی از مفاصد صیغه

این عمل مخالف با نصوص شرعی است، زیرا که این به مثابه حلال کردن چیزی است که خداوند آنرا حرام کرده است. این دیدگاه باعث شده که روایات دروغینی ساخته شود و به ائمه علیهم السلام منسوب گردد درحالی که در این روایات آنقدر توهین نسبت به آنان روا داشته شده که اگر کسی ذره ای ایمان در دل داشته باشد جرأت چنین اهانت هایی را به آنان ندارد. در این روایات حتی صیغه با زن شوهردار که

شوهرش زنده و موجود است جایز دانسته شده، که این خود برای ریشه کن کردن بنیاد خانواده کافی است، دراین صورت هیچ مردی نمی‌تواند به همسرش اعتماد کند، چون هر زمانی ممکن است او با مرد دیگری صیغه کند، این جنایت آنقدر بزرگ است که ابعاد آن را نمی‌توان تصور کرد، اگر مردی بداند که همسرش با مرد دیگری صیغه کرده واکنشش چه خواهد بود؟! پدران و دیگر اولیای خانواده نیز نمی‌توانند بر دختران باکره‌شان مطمئن باشند، چون ممکن آنان بدون اطلاع و رضایت خانواده با کسی صیغه شوند، و چه بسا ناگهان پدر متوجه میشود که دخترش قبل از ازدواج حامله است چرا و چگونه؟ نمی‌داند، آنچه مشخص است این است که از یک مرد حامله شده، اما او گذاشته و رفته! چون با چنین وضعی احساس مسئولیت ندارد. اکثر آقایانی که صیغه می‌کنند برای خودشان اجازه می‌دهند با آبروی مردم بازی کنند اما اگر کسی برای صیغه با دختر یا یکی از نزدیکانشان با آنان صحبت کند، هرگز موافقت نخواهند کرد و راضی نخواهند شد، چونکه این ازدواج را مثل زنا می‌دانند و آنرا برای خودشان باعث ننگ و عار می‌پندارند، اگر واقعا صیغه حلال و تا این حد باعث اجر و ثواب و بلکه شرط ایمان است پس چرا حاضر نمی‌شوند بقیه مردم با دختران آنان صیغه کنند؟! صیغه نه گواه دارد و نه اعلان، و نه رضایت سرپرست زن شرط است، و نه هم زن از مردی که او را صیغه کرده میراث می‌برد، بلکه صرفا او یک متاع کرایه‌ای است چنانکه این دیدگاه را به امام صادق (علیه السلام) منسوب کرده‌اند. صیغه راه را برای زنان و مردان اوباش باز کرده تا اینکه هر فسق و گناهی را به دین بچسبانند، که در نتیجه آبروی دین و دینداران به تاراج رفته است. از خلال آنچه ذکر کردیم به مضرات و مفاسد دینی و اجتماعی و اخلاقی صیغه میتوان پی برد، به همین دلیل صیغه حرام گردیده است، اگر در آن خیر و مصلحتی می‌بود حرام نمی‌شد، علت اینکه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) آنرا حرام کرده‌اند همین مفاسد و مضراتی است که آشکارا در آن بچشم می‌خورد.

صیغه از دیدگاه قرآن

آیه اول

﴿وَلَيْسَتَعْغِفِ الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النور: ۳۳]. «کسانی که به ازدواج دسترسی ندارند باید صبر کنند و خودشان را پاک نگهدارند تا وقتی که خداوند از فضل خودش آنان را غنا بخشد». پس علاج این است که انسان صبر کند و خودش را از آلوده کردن به چیزهای دیگر پاک نگهدارد تا خداوند شرایط ازدواجش را میسر کند، اگر صیغه حلال می‌بود دیگر لزومی نبود که به استعفاف و انتظار امر کند آشکارا می‌فرمود صیغه کنید.

آیه دوم:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْلَفَحَاتٍ وَلَا مُتَّخَذَاتٍ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النساء: ۲۵]. «و هرکس از شما توانایی مالی نداشته باشد که بازنانی آزاد و مؤمن ازدواج کند -بهر است- با ملکی یمنیهایتان از کنیزان مؤمن تان ازدواج کند و خداوند به ایمان شما داناتر است همه از یکدیگر پس با اجازه سرپرست شان با آنان ازدواج کنید و مهرهایشان را به وجه پسندیده به ایشان بدهید در حالیکه پاکدامنان غیر پلید کار باشند و دوست گیران نهانی نباشند، آنگاه چون ازدواج کردند اگر مرتکب کار ناشایستی -زنا- شدند مجازات آنان به اندازه نصف مجازات‌تست که بر زنان آزاد مقرر است، این حکم -ازدواج با کنیزان- برای کسی از شما است که از آلايش گناه بترسد و شکیبایی -و پاکدامنی- پیشه کردن برایتان بهتر است

و خداوند آمرزگار مهربان است». پس خداوند حکیم در کلام پاکش کسانی را که به علت کمبود امکانات به ازدواج دسترسی ندارند دستور داده بکنیزها ازدواج کنند اگر به آن هم دسترسی نداشتند صبر کنند، اگر متعه حلال می بود چرا در اینجا به عنوان آسان ترین راه حل که هر کس در هر شرایطی می تواند به آن دسترسی داشته باشد طرح نگردید؟!.

رأی امام صادق علیه السلام

ائمہ علیہم السلام این واقعیت را به خوبی می دانستند و در پرتو همین واقعیت و فهم عمیقی که از قرآن داشتند ارشادات و فرمایشاتشان در تحریم متعه صریح و روشن است. عبدالله بن سنان میگوید از امام صادق علیه السلام درباره متعه پرسیدم فرمودند: «لا تُدْنِسْ نَفْسَكَ بِهَا» «نفس خود را با آن کثیف مگردان». [بحار الانوار: ۱۰۰/۳۱۸]

اگر متعه حلال می بود و اینقدر فضیلت! می داشت و شرط ایمان می بود «واعتقد بغير ديننا» چرا امام صادق علیه السلام چنین تعبیری از آن بفرمایند؟ حضرت به این نیز اکتفا نکردند بلکه با صراحت حکم حرام بودن آنرا بیان فرمودند: از عمار روایت است که گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: «قد حرمت عليكم المتعة» تحقیقا متعه بر شما حرام شده است. [فروع کافی ۴۸/۲، وسائل الشیعة: ۴۵۰/۱۴]. علاوه بر آن امام صادق علیه السلام اصحاب خودشان را همواره سرزنش می کردند واز صیغه کردن بر حذر می داشتند لذا می فرمودند: آیا یکی از شما خجالت نمی کشد که در جای پنهان و شرم آوری دیده شود آنگاه این کردار ناپسند او به حساب برادران و یاران صالح و نیکو کارش گذاشته شود؟! [فروع کافی: ۴۴/۲، وسائل الشیعة: ۱۴/۴۵۰].

رای امام رضا علیه السلام

هنگامیکه علی بن یقطين از امام رضا علیه السلام درباره متعه پرسید جواب دادند: «ما أنت وذاك؟ قد أغناك الله عنها» «تو را با متعه چه سروکاری است خداوند تو را از آن بی نیاز کرده است». [فروع کافی: ۴۳/۲، وسائل الشعية: ۴۴۹/۱۴] آری خداوند مردم را با ازدواج شرعی از متعه بی نیاز کرده است، لذا ثابت نشده که کسی با زنی از اهل بیت علیهم السلام صیغه کرده باشد، اگر حلال می بود و اینقدر فضیلت! و ثواب! می داشت آنها حتما اینکار را می کردند.

رای امام باقر علیه السلام

وقتی عبد الله بن عمیر به امام باقر علیه السلام گفت: «أيسرك أن نساءك وبناتك وأخواتك وبنات عمك يفعلن؟ - أي يتمتعن - فأعرض عنه أبو جعفر علیه السلام حين ذكر نساء وبنات عمه». «آیا خوشحال می شوی که همسران و دختران و خواهران و دختران عمویت اینکار را بکنند؟! یعنی متعه کنند، امام باقر علیه السلام وقتی این را شنیدند چهره خودشان را برگرداندند». [فروع کافی: ۴۲/۲، تهذیب: ۱۸۶/۲].

افتراء به ائمه علیهم السلام

مثلا طوسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیده شد: «الرجل یحل لأخیه فرج جاریته؟ قال: نعم لا بأس به، له ما أحل له منها». «آیا ممکن است کسی فرج کنیزش را برای برادرش حلال کند؟ فرمود: بله، اشکالی ندارد، هر چه برای او از آن حلال بوده برای برادرش نیز حلال است». [الاستبصار: ۱۳۶/۳] کلینی و طوسی از محمد بن مضارب روایت می کنند که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: «یا محمد خذ هذه الجارية تخدّمك وتصیب منها، فإذا خرجت فارددها إلینا» یعنی:

«این کنیز در اختیار تو باشد هم خدمت ترا می‌کند و هم خود را با او ارضا می‌کند! هروقت خواستی بروی او را به ما برگردان!». [فروع کافی: ۲/ ۲۰۰، استبصار: ۱۳۶/۳].

مشروعیت لواط

قضیه تا همین جا تمام نمی‌شود، در روایاتی که در این باب در کتب اهل تشیع یافت می‌شود لواطت با زن را نیز جایز شمرده‌اند (العیاذبالله) و بدتر آنکه این روایات را به اهل بیت علیهم‌السلام منسوب کرده‌اند. بطور مثال:

۱- طوسی از عبد الله بن یعفور روایت می‌کند که:

از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم اگر مردی از «دُبَر» بازن نزدیک شود چه حکمی دارد؟ فرمودند: «لَا بَأْسَ إِذَا رَضِيتَ» «اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد!» گفتم: پس معنی آیه کریمه ﴿فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. چیست؟ فرمودند: این در صورتی است که فرزند خواسته باشند. فرزند از جایی بخواهید که خداوند به شما دستور داده است لذا خداوند می‌فرماید: ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَلَىٰ شِئْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

۲- طوسی از موسی بن عبد الملك از مردی روایت می‌کند که گفت:

از امام رضا پرسیدم که اگر مردی از عقب در دبر زن به او نزدیک شود چه حکمی دارد؟ فرمودند: «أَحْلَلْتُهَا آيَةَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» آیه‌ای از کتاب خدا آنرا حلال کرده است از قول حضرت لوط علیه‌السلام که فرمود: ﴿هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ [هود: ۷۸]. او می‌دانست که آنها فرج را نمی‌خواهند. [الاستبصار: ۲۴۳/۳].

۳- طوسی از علی بن الحکم روایت می‌کند که گفت:

از صفوان شنیدم که می‌گفت: به امام رضا علیه‌السلام گفتم: یکی از مخلصین شما می‌خواهد از شما مسأله‌ای بپرسد اما خجالت می‌کشد فرمود: مسأله چیست؟

گفت: آیا جایز است که کسی در دبر با همسرش نزدیکی کند؟ فرمود: بله جایز است. [الاستبصار: ۲۴۳/۳].

مخالفت با نص قرآن

- ۱- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. «از تو در باره عادت ماهانه [زنان] می‌پرسند، بگو: آن، رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه، از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند». اگر نزدیکی با همسر در دبر جایز می‌بود خداوند فقط دستور دوری کردن از فرج را صادر می‌فرمود و می‌گفت: ﴿فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. در حال حیض از نزدیک شدن به فرج همسر خوداری کنید اما چونکه نزدیکی به «دبر» حرام است خداوند مطلق فرمود: ﴿وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ﴾ و به زنان نزدیک نشوید، آنگاه خداوند بیان فرمود که مرد چگونه به همسرش نزدیک شود ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. «هرگاه آنان پاک شدند از همان راهی که خداوند به شما دستور داده به آنان نزدیک شوید».
۲. ﴿نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۳]. «همسران شما برای شما کشتزارند، هر طوری که خواستید می‌توانید به کشتزار خود نزدیک شوید» و کشتزار جایی است که از آن امید فرزند میرود.

خلاصه گفتار

پس هر مسلمان عاقلی به درستی میداند که صیغه حرام است و بدلیل مفساد و مضرات بسیاری که در پی دارد و به دلیل مخالفتش باقرآن و سنت، و سیرت و اقوال ائمه علیهم‌السلام به هیچ عنوان قابل تحمل و توجیه نیست، با توجه به آنچه عرض کردیم

نصوصی که گویا از فضائل و ثواب متعه سخن می‌گویند همه جعلی و قلابی است که هیچ ارزش شرعی نمیتواند داشته باشد چونکه با قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عمل ائمه علیهم السلام و عقل و فطرت سالم تضاد آشکار دارد، فقط تصور آن برای نفرت و انزجار از چنین عمل پلیدی! کافی است. دین اسلام آمده است که به فضائل ترغیب کند و از رذایل باز دارد و مصالحی که زندگی انسان‌ها بر اساس آن استوار گردیده و رونق می‌یابد را ترسیم و تقویت کند، و صیغه بدون شک نه تنها بر قیام و توانمندی پایه‌های زندگی کمک نمی‌کند، که آن را سست تر و ناتوان تر می‌کند و بر فرض اگر یک مصلحت آنی برای یک فرد تأمین کند مفسد بی‌شمار دیگری را پدید می‌آورد که پیامدهای منفی آن کل جامعه را دچار سستی و ورشکستگی می‌گرداند. امید است در این گفتار اندک قبح وزشتی این مسئله برای شما خواننده عزیز روشن شده باشد.

و ما علینا إلا البلاغ.....

مبحث ششم

توسل

تعریف اولیه

اسلام، روح مردم را از این عقاید در صدر اسلام پاک گردانید بطوریکه مردم پس از چندی خالق یکتای خود را شناختند و به جانب پروردگار خویش رو نهاده، از پرتو درخشان هدایتش راه جستند و پا در راه روشن و بدون انحرافش گذاشتند و هیچ راه دیگری را اختیار نکرده و از هیچ - ظاهراً - قدرتمندی استمداد و استعانت نکردند، زیرا دانستند که این قدرت‌های دروغین زمینی، همه ناتوان و ضعیف و فانی هستند و تنها قدرت حقیقی و ابدی، و تنها راه راستین، از آن خداست و بس؛ چون دیگر ایمان دارند که همه اینها به دست خداست. با اتکاء و توکل به قدرتش، با جانمایی پاکیزه و دل‌هایی قوی بر روی زمین با شیوه انسانی به زندگی خویش ادامه دادند و این چنین بود که اسلام پیشروی کرد. با پیشروی اسلام، مردم به سوی پروردگار خویش رفته، و تنها توجّه خود را به او معطوف ساختند و با اتکاء به قدرتش، نیروی خود را با تمام نیروها و افراد بر روی زمین برابر دیدند، چون پی بردند که همگی مخلوق خدا، همگی نیروی خود را از او گرفته‌اند. بالاخره با روی آوردن به پروردگار خویش، دیگر آن رسم وساطت و بت‌پرستی برافتاد و بیرق «لا إله إلا الله» افرشته گردید. اما - با کمال تأسف - در میان توده‌های مسلمانان امروزی، شیوه‌هایی از پرستش و عبادت را ملاحظه می‌کنیم و مسلک‌هایی در بینشان رواج و شیوع یافته که به طور

خطرناکی بر فساد و گمراهی عقیده و تفکر، و نابسامانی مقصود و مأوای فکری‌شان دلالت می‌کند. ما می‌خواهیم بی‌پروا از این بیماری و علت آن پرده برداریم و اندک مسامحه‌ای را روا نداریم، زیرا کوچک‌ترین خلل و کاستی در پایه‌های توحید، در واقع به معنای راه یافتن جاهلیت و تباهی به مرکز رهبری فکری و عقیدتی این دین، و یگانه عامل و انگیزه هدف و مبدأ و منتهای این دین است. به عنوان مثال، مشاهده می‌کنیم که هر روز هزاران نفر به زیارت آرامگاه افراد صالحی می‌روند و از آنان اعمالی سر می‌زند که جز «عبادت» نام دیگری را نمی‌توان بر آنها گذاشت، در حالی که بیشترشان از اسلام چیزی نمی‌دانند و اگر چنانچه برای انجام یک وظیفه دینی صحیح - همچون جمع‌آوری زکات، کمک به فقراء و یتیمان و... - خوانده شوند، با تنفر می‌گریزند! اگر چه در روی آوردن به خرافات و اباطیل، پروانه‌وار به سوی شمع هجوم می‌آورند و بلکه سریعتر از پروانه، بدانها روی می‌آورند و به دور آن می‌چرخند! کافی است که بدانید، آنهایی که می‌آیند تا در کنار ضرایح آنان، به نذرهای خود وفا کنند و دعا و نیایش نمایند، برای چه کسی نذرها را به جای می‌آورند و چه کسی را در دعا و درخواست خود می‌خوانند و از چه کسی استمداد و استعانت می‌جویند و به چه کسی متوسل می‌شوند و برای چه کس طواف و اعتکاف می‌کنند؟! آری! در بادی امر، برای فلان بزرگ دین! وقتی با آنان مجادله می‌کنیم، می‌گویند: این نذرها و دعاها برای خداست، اما به وسیله این کس و از راه او!! بیشترشان می‌گویند: ما خدا را نیکو و برتر می‌شناسیم و خالق همه چیز، قادر بر هر کاری، از تمام مخلوقات برتر و بالاتر می‌دانیم، و این هم می‌دانیم که این افراد شایسته، بندگان او هستند. کاری که تنها ما می‌کنیم فقط این است که می‌خواهیم از این طریق به خدا برسیم، و به وسیله بندگان صالحش - که نزد خدا مقرب و آبرومند درگاهش هستند - به او تقرب جویم! این کلامشان به فرض اینکه درست و راست باشد، و حقیقتاً چنین پندار و عقیده‌ای داشته باشند، اما این عقیده اصلاً در اسلام

وجود ندارد و آن را نادرست می‌داند؛ زیرا خداوند - سبحان - از ما نخواسته که دیگران را با خود به حضورش بیاوریم تا اعمال نیک ما را - همچون نذر و دعا و طواف و اعتکاف و... - را به حضورش عرضه کنند، یا برای ما از لغزشها و گناههایمان طلب استغفار نمایند. قرآن کریم، این چنین از دست دادن توحید و تباہی‌اش را مورد تهدید قرار داده و تقبیح می‌کند: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ (۱۷) ﴿قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يُثْبِتُنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾ (۱۸) [الفرقان: ۱۷-۱۸]. «و [یاد کن] روزی را که آنان را با معبودانی که به جای خدا می‌پرستیدند، محشور می‌کند، پس [به آن معبودان] می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟ می‌گویند: منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم و لیکن، آنان و پدرانشان را (از نعمتها) برخوردار نموده‌ی، تا آنجا که یاد و ذکر (تو و عبادت) را فراموش کرده‌اند و هلاک گشته‌اند!». آری! به راستی یاد و ذکر خدا و توحیدش را نیز - که مبنای ذکر خداست - فراموش کردند. پس برای دفاع از این افراد جاهل کافی نیست که گفته شود: آنان خدا را می‌شناسند و می‌دانند که تنها، او اجابت‌کننده هر خواسته و حاجتی است و عامل و انگیزه هر عفو بخششی است و می‌دانند که غیر او مالک هیچ چیزی نیستند، زیرا این معرفت و شناخت، وقتی شایسته و قابل قبول است که تنها خدا - و تنها او - مورد دعا و توجه قرار گیرد و فقط به‌سوی او روی آورده شود و اخلاص کامل از آن او باشد، چنانچه این گونه معرفت را مشرکین جاهلی نیز داشته‌اند»، اما قابل قبول نبود: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (۳۱) [یونس: ۳۱]. «بگو: چه

کسی از آسمان به شما روزی می‌رساند؟ چه کسی بر گوش و چشم‌ها تواناست؟ چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ چه کسی امور را تدبیر می‌کند؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!...» با وجود اینکه صراحتاً می‌گویند: همه اینها در دست خداست، و جوابشان خدای یگانه است، ولی این مشرکین با گفتن این قول، مؤمن به حساب نیامده‌اند؛ زیرا ایمان حقیقی به خدا نداشته‌اند. اگر به حقیقت خدا را می‌شناختند، چیزی را که از صفات و شؤون اوست به او مربوط می‌ساختند و به دیگری نسبت نمی‌دادند. به همین دلیل است که قرآن در خطاب به آنان، بلافاصله چنین ادامه می‌دهد: ﴿فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَآذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ۚ﴾ [یونس: ۳۲-۳۳]. «پس بگو: (حال که به تمام این چیزها اقرار می‌کنید) چرا (تنها خدا را عبادت نمی‌کنید و فقط از او) نمی‌ترسید؟! آن، خداست که پروردگار حقیقی شماست (و اوست که چنین است که خود قبول دارید. پس پرستش او نیز حق است و پرستش غیر او، باطل). آیا سوای حق جز گمراهی است؟».

پس چگونه از راه به در برده می‌شوید؟! همانگونه فرمان پروردگار تو درباره کسانی که سرپیچی می‌کنند، صادر شده است که ایمان نمی‌آورند. این مردم ناآگاه، وقتی که برای زیارت قبوری که استخوان‌های بعضی از بندگان خدا را -که از هیچ چیز خبر ندارند!- دربردارند، بار و بُنه می‌بندند و به هنگامی که نذورات و دعاها و نیازهای خویش را متوجه کسانی می‌کنند که آنان را دروازه ورود به بارگاه الهی می‌پندارند، به راستی در حق این دین، ظلم بس بزرگی را مرتکب می‌شوند و هر اندازه اعمالشان را از هر جهت بررسی می‌کنیم، در آن چیزی نمی‌یابیم که هرگز دل مؤمن بدان آرامش یابد و بدان راضی شود. ما می‌بینیم که مسلمانان امروزی با فاسق‌ترین افراد، بنای صداقت و دوستی و پیمان می‌گذارند و گاهی با والدین خود که زنده‌اند، قطع رابطه و صله رحم می‌کنند، اما با حرارت و جدّیت خاص و شادابی

هر چه تمامتر برای زیارت قبری از قبور صالحان، کیلومترها راه می‌رود، و نه برای اینکه برای او دعای خیر کند و از خداوند بخواهد که صاحب قبر را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد، و نه اینکه خود متذکر شود و به یاد مرگ و روز محشر بیفتد، بلکه بدان جهت به آنجا می‌رود و این همه زحمت را متحمل می‌شود تا از صاحب قبر، نیازها و حوایج دنیا و آنچه را بدان محتاج است، طلب کند و دعا و نذر و قربانی و صدقه و... را متوجه‌اش سازد. آیا به راستی این گمراهی نیست؟!.

تعظیم قبور صالحان

یکی از کارهای شرک‌آمیز مسلمانان امروزی، ساختن بارگاه بر روی قبور صالحین و تعظیم آن است. باید دانست که بنای ساختمان و گنبد و بارگاه بر قبور صالحان و نیکمردان، عادت است قدیمی که پیشینه دیرینه دارد. در میان مردم کم نبودند کسانی که گنبد و بارگاه را با هدف تعظیم و بزرگداشت صاحب قبر، بنا می‌نمودند. البته درجات این بزرگداشت با هم متفاوت بود و گاهی به تقدیس و عبادت آنها می‌انجامید. بررسی تاریخ بت‌پرستی نشان می‌دهد که در آغاز، بنای قبور و ضرایح را به خاطر یاد بود شخصیت‌ها نگاه می‌داشتند، اما کم‌کم به تقدیس و عبادت آنها منجر می‌شد. قرآن کریم نیز چیزهایی را ذکر نموده که بر شیوع و رواج این عادت در بین امت‌های پیشین دلالت دارد، به عنوان مثال در داستان کهف می‌خوانیم: ﴿فَقَالُوا أَبْنَاؤُا عَلَيْهِمُ بُنِینًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ [الکھف: ۲۱]. «گروهی گفتند: بر (محل دفن) ایشان دیوار و بنایی درست می‌کنیم، و پروردگارشان آگاهتر از (هر کس به) وضع ایشان است. برخی دیگر که اکثریت داشتند، گفتند: بر (محل دفن) ایشان مسجدی می‌سازیم».

ساختن مسجد و بارگاه بر سر قبور صالحان - مثل ساختن مجسمه‌ها و تمثال‌ها برای احترام و یادبودشان - به خاطر دلالت بر انگیزاننده‌ای که همچون مجسمه‌ها و

تندیسها دارند، شدیداً حرام و ممنوع اعلام شده است، زیرا انسانها - همچون قوم نوح علیهم السلام سنگ‌هایی را که برای یادآوری و تعظیم بزرگان و افراد صالح ساخته و تراشیده بودند و کم‌کم مورد پرستش خویش قرار می‌دادند - مساجد و بناهایی را که بر قبور صالحان برپا کرده بودند، به تدریج مورد تقدیس قرار دادند و با در و دیوار آن، درست مثل بتها و مجسمه‌هایی که مشرکان با آن رفتار می‌کردند، عمل نمودند. زمانی که اسلام آمد، با این دو مظهر از مظاهر شرک و بت‌پرستی به شدت جنگید و در محو و نابودی این اعمال مسخره که سرانجام به شرک می‌انجامد، شدت عمل به خرج داد. به طوری که دیدیم که در فتح مکه، چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب‌س را مأمور ساخت و به وی امر کرد همه بناهایی را که بر روی قبور ساخته‌اند، با زمین یکسان سازد و تمام بتها و مجسمه‌ها را بشکند و نابود سازد. چنانچه علی رضی الله عنه خود می‌گوید: «بعثني رسول الله صلی الله علیه و آله إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور». «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به شهر برای خراب کردن مقبره‌ها و شکستن مجسمه‌ها و بتها فرستاد». «ابوالهیاج الاسدی» نیز می‌گوید: «أَلَّا أَبْعَثَكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ لَا تَدَعَ تِمَثَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ» «علی بن ابی‌طالب‌س به من فرمود: آیا تو را برای کاری نفرستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بدان کار فرستاد؟! و آن اینکه هیچ تمثال و مجسمه‌ای را ترک نکنم مگر اینکه آن را محو و نابود سازم، و هیچ قبر بلند و مشرفی را وانگذارم مگر اینکه آن را با خاک یکسان نمایم». می‌بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر گمراه ساختن، ضریحهای بلند قبور، و بتها و مجسمه‌های نصب شده را با هم برابر دانست و یکسان قرار داد و به ویرانی هر دو، با هم دستور داد. پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رحلتش، در بیان سفاهت امت‌های گذشته که قبور انبیاء و افراد برگزیده الهی را مسجد و پرستشگاه خود قرار می‌دادند و پرهیز از تقلید و پیروی‌شان، چنین فرمود: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا

يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ إِلَّا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ». «هان! کسانی که قبل از شما بوده‌اند، قبور پیامبران‌شان را به صورت مساجد و معابد درآوردند. هان! هوشیار باشید که قبور را به صورت مساجد و عبادتگاهها درنیاورید. من به تأکید شما را از این کار نهی می‌کنم». و هم در بیماری رحلتش -به هنگام احتضار- رواندازی که بر رویش کشیده شده بود، از روی خود برمی‌داشت و این دعا را چندین بار تکرار فرمود. انگار شری را که از این راه، عقاید مردم را تهدید می‌کرد، احساس کرده بود! لذا چنین دعایی را به درگاه خداوند -سبحان- عرضه داشت: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمِ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». «پروردگارا! قبرم را بتی قرار مده که مورد عبادت و پرستش قرار گیرد. همانا غضب و خشم خدا بر قومی که قبور پیامبران‌شان را مسجد قرار دادند، بسیار شدید است!». ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند که فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُ». «خانه‌هایتان را قبرستان نکنید، و بر قبرم عید و مراسم برگزار نکنید و محلّ رفت و آمد قرار ندهید، و بر من درود و صلوات بفرستید، همانا درود و صلواتان هر جا که باشید، به من می‌رسد (و لازم نیست به زیارت قبر بیایید و در آنجا مراسم عید و اعتکاف برگزار کنید و در آنجا بمانید و صلوات بفرستید!)». «ابویعلی» نیز از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که او مردی را دید در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای رفع مشکلاتش دعا می‌کرد. نزد او رفت و او را از این کار نهی نمود و گفت: آیا حاضر هستی سخنی را که پدرم از جدّم، و او هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است، بشنوی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا فَإِنَّ تَسْلِيمَكُمْ يَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُ». «بر قبرم عید برگزار نکنید و محلّ رفت و آمد قرار ندهید، و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید. پس بر من سلام و درود بفرستید. سلام

شما هر کجا که باشید، به من می‌رسد». از جابر رضی الله عنه روایت شده که: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن تجصيص القبر وأن يقعد عليه وأن يبنى عليه بناء». «پیامبر صلی الله علیه و آله از گچکاری و تزیین قبور، و نشستن بر آن و ساختن بنا و بارگاه بر روی آن نهی فرموده است». از امام جعفر صادق علیه السلام نیز چنین نقل شده است: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن یصلی علی القبر أو یقعد علیه أو یبنى علیه». «پیامبر صلی الله علیه و آله از اینکه بر قبری نماز بگزارند، یا بر آن بنشینند و یا بر آن بنا و ضریح بسازند، نهی فرموده است». از موسی بن جعفر رحمته الله نیز روایتی آمده که چنین است: «سألت أبا الحسن عن البناء علی القبر والجلوس علیه هل یصلح؟ قال: لا یصلح البناء علیه ولا الجلوس ولا تجصیصه ولا تطیینه». «برادر موسی بن جعفر رحمته الله از او در مورد بنای بر قبور و نشستن بر روی آن پرسید که آیا این درست و سزاوار است؟ فرمود: خیر! سزاوار و صحیح نیست. بناء و ضریح بر قبور و نشستن بر آن و گچکاری و گلکاری و تزیین آن درست نیست». اما مسلمانان امروزی، با وجود دلایل فراوانی که اسلام برای واقع نشدنشان در این محظور بیان داشته و ذکر کرده است - که ما تنها به چند روایت که در این مورد آمده‌اند، بسنده کردیم - تمام این دلایل را نادیده گرفته و بر قبور صالحان و بزرگان دین، مساجدی ساخته‌اند و در برافراشتن و ساختن بناها و ضرایح و آرامگاههای مجلل و باشکوه و مزین، با هم به نزاع و مسابقه برخاسته و از همدیگر سبقت و پیشی می‌گیرند تا جایی که بر اسم‌های بی‌مسمی - در جاهای دورافتاده! - نیز ضریح‌هایی ساخته شده و حتی بر لوح‌های چوبین و جثّه حیوانات نیز ساخته و پرداخته شده‌اند! شکی نیست که حکمت نهی کردن اسلام از بزرگداشت و تعظیم قبور، جلوگیری از گام برداشتن به‌سوی شرک است. چنان که در قوم نوح علیهم السلام مشاهده می‌شود، غلو در صالحین آنها، تبدیل به اصنامی شد که عبادت می‌شدند. به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار، مرتّب دعا می‌کرد و می‌فرمود: «اللّهُمَّ

لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ». بسی جای تأسف است آنچه که رسول خدا ﷺ نهی فرموده، مسلمانانی که حتی شدیداً خود را معتقد و پایبند به اسلام نشان می‌دهند، مرتکب می‌شوند و بر قبور بعضی از افراد صالح خدا، مراسم برگزاری می‌کنند و در کنار آن به اعتکاف می‌نشینند، بر آنها ضرایح و بنا و قبه و بارگاه می‌سازند، تزئین و زینتشان می‌دهند، بر آنها مسجد و گنبدهایی طلایی و تذهیب شده می‌سازند، چراغ و شمع روشن می‌کنند، در برابرشان خاضعانه ایستاده و احیاناً نماز می‌خوانند و نذر می‌کنند، انفاقها و صدقات خود را به حساب ضرایحشان واریز می‌کنند، در حالی که به زندگان - فقیر و ندار - چیزی از انفاقها و صدقاتشان تعلق نمی‌گیرد، و یا همچون کعبه پیرامون آن طواف می‌کنند، بر آن دست می‌کشند و می‌بوسند، و حتی در برابرشان خاشعانه و نیازمندانه، ایستاده و استغاثه نموده و ادای دیون و گشایش سختی‌ها و شفای مریض و طلب فرزند و پیروزی بر دشمنان و... را می‌خواهند، برخی هم خواسته‌ها و حاجات خویش را برای صاحب قبر، نه به صورت شفاهی، بلکه کتباً به صورت نامه!! روی کاغذ می‌نویسند و این چنین دچار شرک می‌شوند!

قربانی و نذر و طواف و اعتکاف، عبادت است

همچنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، تمام اعمال فوق عبادت محسوب می‌شوند و باید تنها برای خدا انجام گیرد که مسلمانان از این حقیقت غافل مانده‌اند و عبادت را فقط در نماز و زکات و روزه و حج منحصر می‌دانند، در حالی که اگر به قرآن مراجعه کنیم، می‌فهمیم که قربانی و نذر و طواف و اعتکاف نیز در ردیف نماز و سجده و رکوع قرار گرفته‌اند:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَحَيَاتِي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٣٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: همانا نمازم، عبادت و طاعات و مناسکم، (و بالاخره) زندگی و مرگم برای خداست و بس که پروردگار جهانیان است. هیچ شریکی ندارد و به همین امر، دستور داده شده‌ام».

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزَرْ﴾ [الکوثر: ۲]. «پس تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وََمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [البقرة: ۲۷۰]. «هر چیزی را انفاق می‌کنید، یا هر نذری را که می‌دهید، بیگمان خداوند به آن آگاه است (و می‌داند که برای کیست و برای چیست؟! و ظالمان (همان کسانی که با شرک که ظلم بزرگی است، بر خود ستم کرده‌اند) را هیچ یار و یآوری نیست».

﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا﴾ [مریم: ۲۶]. «همانا من برای خدای مهربان نذر کرده‌ام که روزه بگیرم».

﴿وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹]. «و باید که تنها خانه خدا (خانه قدیمی و گرامی) را طواف کنند».

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ [البقرة: ۱۲۵]. «و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم (و بر عهده ایشان گذاشتیم) که خانه‌ام را (از هر گونه شرک و پلیدی و آلودگی) برای (عبادت‌کنندگان و از جمله) طواف‌کنندگان و اعتکاف‌کنندگان و رکوع و سجودبرندگان (نمازگزاران) پاک و پاکیزه کنید».

﴿وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ [الحج: ۲۶]. «و برایم هیچ چیزی را شریک نگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و به پادارندگان نماز و رکوع‌کنندگان و سجود برندگان پاک گردان».

از علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ». «لعت خدا بر کسی که برای غیر خدا قربانی کند». از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است: «لا تطف بقبر».

غلو در افراد صالح

این مشکلات، همه به خاطر غلو است! اسلام، غلو در هر چیزی را نهی فرموده است. عده‌ای در مقام عیسی غلو و زیاده‌روی کردند تا جایی که او را فرزند خدا، یا یکی از سه تا، و یا همان خدا نامیدند. عده‌ای در مقام روحانیون و پیشوایان دینی‌شان - اُحبار و رهبان - غلو کرده و آنها را ارباب خود قرار دادند و عده‌ای... الخ به همین دلیل خداوند غلو را امری زشت و ناروا دانسته و اهل کتاب - و دیگران - را از آن برحذر داشته است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱]. «ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویند». ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ [المائدة: ۷۷]. «بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود زیاده‌روی و افراط مکنید و از اهواء و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه اعراض منحرف گشته‌اند، پیروی نکنید...» به همین جهت، رسول خدا ﷺ از غلو در او و زیاده‌روی در مدح و تعظیمش نهی فرموده است: «لَا تُظَرُونِي كَمَا أَظَرَتِ النَّصَارَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». «در حق من آن چنان غلو و زیاده‌روی نکنید، همانگونه که مسیحیان در مورد عیسی پسر مریم غلو کردند. همانا من تنها یک عبد و بنده هستم، پس بگویید: بنده خدا و فرستاده‌اش». قرآن کریم نیز، رسول خدا ﷺ را - که دارای بالاترین درجات نزد خداست - به عبد و بشر یاد کرده است و در این مورد تأکیدات فراوانی آورده است. «نسائی» روایت می‌کند که: «ولما قال له رجل: ما شاء الله وشئت قال: أجعلني لله ندا ما شاء الله وحده؟» «و هنگامی که مردی به او گفت: اگر خدا و تو بخواهید! فرمود: آیا مرا شریک و همتای خدا می‌گردانی؟! (بگو): اگر خدا تنها بخواهد». یک بار

هم، سلمان فارسی خواست که برای پیامبر ﷺ سجده نماید، اما رسول خدا ﷺ او را از این کار نهی کرد و فرمود: «فلا تسجد لی واسجد للحي الذي لا يموت». «هرگز برای من سجده نکن، بلکه برای کسی سجده کن که همیشه زنده و باقی است و هرگز نمی‌میرد!». شرک قوم نوح ﷺ که در فصل اول از آن سخن گفتیم و روایتی از «ابن عباس» رضی الله عنه نقل کردیم که حاکی از این قرار بود: بتهای قوم نوح ﷺ اسامی مردان صالحی بوده که بعد از مرگشان، شیطان مردم را وسوسه کرد تا مجسمه‌هایی از آنها بتراشند و اسامی‌شان را بسیار یاد کنند، ولی آنها را پرستش نمی‌کردند تا اینکه نسل بعدی آمد و کم‌کم آنها را تعظیم و عبادت نیز نمودند و چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند: وقتی آنها درگذشتند، بر سر قبورشان رفتند و گنبد و بارگاه درست کردند و سپس صورتشان را تراشیدند و پس از مدّتی، آنها را عبادت و تقدیس هم کردند! حقیقت این است که «غلو» از محبت بیش از اندازه ناشی می‌شود. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، همه محبتشان برای خداست (و به خاطر او و برای او، دوستان خدا را دوست می‌دارند)».

... نکته مهم و جالبی که در این آیه دیده می‌شود این است که: این افراد، همتهایشان را همچون خدا دوست می‌دارند؛ یعنی اینکه آنها خدا را شدیداً دوست دارند، ولی چون افراد دیگری را نیز در این محبت با خدا شریک کرده‌اند و در محبتشان چنان غلو نموده‌اند که باعث شده همانگونه که خدا را دوست می‌دارند، آنها را نیز دوست بدارند، به عنوان مسلمان پذیرفته نشده‌اند. پس چه رسد به افرادی که همتهای آنها را از خدا بیشتر دوست بدارند؟!.

توسّل و واسطه قرار دادن بندگان صالح

متوسّل و دست به دامن شدن به غیر خدا، موضوع دیگری است که اسلام آن را شرک دانسته است، زیرا هیچ موجود دیگری همچون خدا، خارج از قید زمان و مکان نیست، و قدرتی غیبی ندارد که بتواند همه جا حاضر و ناظر و قاهر و محیط بر همه چیز باشد که مردم - در هر مکان و زمانی - به او دسترسی داشته و هر وقت بخواهند متوسّل شوند! اگرچنانچه موجودی در جهان دارای چنین صفاتی باشد، در واقع همتای خدا بوده که این در اسلام و فقط اسلام - صحیح نیست و کفر و شرک آشکاری می‌باشد. انسان بایستی به موجودی متوسّل شود که مقید به مکان و زمان نباشد و خود خالق مکان و زمان و همه چیز، همه جا حاضر و ناظر، آگاه به همه کارها و امور، همه چیز در دست او، و مالک نفع و زیان باشد که این هم، تنها مختصّ خدای - سبحان - است و بس، و اگر کسی این صفات را به موجودی غیر از خدا نسبت دهد، مشرک است و به عبارت دیگر، کسی که به غیر خدا - آگاهانه و یا از روی ندانستن - متوسّل شود، دچار شرک شده است! قرآن بیان می‌کند که توسّل به غیر خدا، یک نوع انحراف عقیدتی و فکری از صراط مستقیم، و شرک به خداوند - متعال - می‌باشد. چنانچه می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱]. «و هر کس (در تمام کارها) به خدا متوسّل شود، بیگمان به راه راست و مستقیم رهنمود شده است».

﴿إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلّٰهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النساء: ۱۴۶]. «مگر کسانی که توبه کنند و برگردند و به اصلاح خویش پردازند و به خدا متوسّل شوند و آیین خویش را خالصانه از آن خدا کنند (و فقط و فقط او را بپرستند و به فریاد خوانند)، پس آنان از زمره مؤمنان خواهند بود».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِۦ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [النساء: ۱۷۵]. «کسانی که به خدا ایمان

بیاورند و به او متوسل شوند، ایشان را به رحمت و فضل عظیم وارد خواهد ساخت، و در راه راست و مستقیمی به سوی خود رهنمودشان خواهد کرد».

پس با توجه به این حقایق، هر کس که می خواهد راه راست و درست را طی کند و دین خود را برای خدا خالص گرداند و تنها او را عبادت کند و خود را داخل در رحمتش نماید و خدا را مولی و یاور خود بداند، باید که فقط به او متوسل شود و از غیر او دل ببرد! در غیر این صورت، از راه راست و مستقیم منحرف شده و همتایی برای خداوند - سبحان - تراشیده و مشرک گشته است. و اما در مورد جستن «وسیله» برای نزدیکی به خدا، قرآن کریم چنین می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵].

«ای مؤمنین! تقوا پیشه سازید و برای تقرب به خدا، وسیله بجوئید و در راه او جهاد کنید تا (از این طریق) رستگار شوید» ... برخی از مسلمانان - امروزی - کلمه «وسیله» را در این آیه به «وساطت» بین انسان و خدا تعبیر و تفسیر کرده اند، یعنی مؤمنان برای تقرب جستن به خدا، ناگزیر باید بندگان خاصش - همچون انبیاء و اولیاء و صالحان - را واسطه قرار دهند. آنها معتقدند که این عمل برای نزدیکی به خداوند و صلاح و رستگاری، کفایت می کند! اما چنین تعبیری از معنای «وسیله» - به زعم متوسلین به اشخاص - با اسلام مغایرت دارد. در توضیح آیه فوق، آیات دیگری آمده که نشان می دهد نزدیکی به خداوند، جز با ایمان به او و اعمال پاکیزه و پسندیده - که موجب رضایت خدا و تقرب بدو می گردد - به دست نمی آید و وساطت هیچ کس - هر اندازه هم متقی و به خدا نزدیک باشد - در تقرب به خدا و رستگاری و فلاح وی دخالت ندارد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ۷۷]. «ای کسانی که ایمان آورده اید! (تنها برای خالق خویش) رکوع و سجده کنید (و تعظیم و کرنش برید و به خاک افتید) و پروردگار خویش را (به

تهایی) پرستش نمایند و کارهای نیک انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید».

﴿وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ [العلق: ۱۹]. «و (در برابر پروردگارت سجده ببر و (بدین وسیله به او) نزدیک شو!». پس نزدیکی به خداوند، جز با ایمان به خدا و روز آخرت و انجام اعمال شایسته به دست نمی‌آید و وساطت کسی در تقرب به خدا، نمی‌تواند مؤثر باشد ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْأَعْلَى﴾ [طه: ۷۵]. «و هر کس با ایمان و عمل نیکو و شایسته به پیش پروردگارش برود، چنین کسانی دارای مراتب بالا و درجات والایی هستند... اسلام با شرک و بت‌پرستی اعراب جاهلی جنگید تا همین وساطت بین خدا و بندگانش را از میان بردارد و مردم را مستقیماً - بدون واسطه - به خدا متوجه گرداند، و همه افراد بشر را در ارتباط با خالقشان برابر بداند.

واسطه‌ها، خود دنبال وسیله هستند

بنابراین، وسیله در این آیه - که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]. عبارت است از: ایمان و اعمال شایسته؛ نه واسطه قرار دادن و تکیه کردن بر کسی یا چیزی در طریق قرب الی الله! تقوا - ایمان و اعمال شایسته - وسیله‌ای که در آیه ذکر شده، تنها راه رستگاری است که خداوند در اختیار انسان و حتی در دسترس او گذاشته تا بتواند خود را به وسیله آن به خدا نزدیک گرداند. نکته قابل توجه دیگر که در این آیه وجود دارد، این است که خداوند می‌فرماید: «(وسيله را بجوید!)»؛ نه آن که «(وسيله را بخوانید!)»، زیرا وسیله تقرب که خواندنی نیست، آن گونه که برخی تصور کرده‌اند! اگر چنانچه انسان موجودی را به فریاد بخواند تا او را به خدا نزدیک گرداند، آن موجود همانند خدا شده است. در صورتی که انسان هرگز موجودی جز خدای - سبحان - را که در همه جا باشد و مشرق و مغرب از آن او باشد، بر همه چیز احاطه داشته باشد و... نخواهد یافت. غالباً

کسانی که به غیر خدا متوسل می‌شوند و آن کس را وسیله بین خود و خدا قرار می‌دهند، خیال می‌کنند به صرف اینکه او در پیشگاه خدا، بنده‌ای مقرب و آبرومند است، پس می‌تواند او نیز مانند خدا، همه جا حاضر و ناظر و آگاه به همه امور غیبی و آشکار باشد، وقتی خواننده شود، جواب خواننده خود را بدهد، و می‌گویند: پس دست به دامن شدن او مباح است و هیچ ایرادی ندارد! و حال آن که آن موجود، هرگز صدای خواننده خود را نمی‌شنود تا کاری را برایش انجام دهد. در این آیه، همه مؤمنان - از شخص پیامبر ﷺ گرفته که اولین مؤمن بوده تا تمام اولیاء و بندگان صالح و برگزیده خدا - را مورد خطاب قرار می‌دهد. در صورتی که اگر چنانچه وسیله - به زعم متوسلین به اشخاص - همین بندگان خاص خدا و افراد متقی و پرهیزگار باشند، آنها خود نیز باید - طبق آیه - به دنبال واسطه باشند، چون آنها نیز باید برای نزدیکی به خدا وسیله‌ای را بجویند! بدین ترتیب، وسیله نمی‌تواند خود ایشان باشد؛ چرا که آنان نیز باید وسیله را بجویند. چنانچه قرآن کریم در تفسیر همین آیه می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۚ﴾ (۵۶) ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۚ﴾ [الإسراء: ۵۶-۵۷]. «ای پیامبر! به مشرکان) بگو: کسانی را که به جز خدا (به هنگام بلا) به فریاد می‌خوانید، (خواهید دید که) نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می‌توانند آن را درگزن سازند (و ناخوشی‌ها را به خوشی‌ها و برعکس... تبدیل کنند). آن کسانی که به فریاد می‌خوانند، هر کدام از آنان که از همه (به درگاه خدا) نزدیکتر است، خود برای تقرب به پروردگارشان، وسیله می‌جویند و (با این حال) آنها هم به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناک هستند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِّنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلَيْسَ تَجِيبُوا لَكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۱۹۴) [الأعراف: ۱۹۴]. «همانا کسانی را که به غیر از خدا به

فریاد می‌خوانید، بندگانِ مثل خودتان هستند. پس آنها را بخوانید، اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند!».

در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «پروردگارا! از تو مسئلت دارم به حق اینکه تو خدایی هستی که هیچ معبودی جز تو نیست که یگانه و بی‌نیاز و سرور والای برآورنده حاجات و نیازها هستی. نزاده‌ای و زاده نشده‌ای و هیچ کس با تو هم‌تا و برابر نیست». این است «توسّل» در دین خدا که رسول خدا ﷺ انجام داده‌است. چنانچه در حدیثی دیگر مربوط به آن سه نفری که در غاری مانده بودند، توسّل به عمل صالح نیز آمده است. علی بن ابی طالب عليه السلام نیز، در مورد وسیله می‌فرماید: «إِنْ أَفْضَلَ مَا تَوْسَلُ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ... وَإِقَامُ الصَّلَاةِ... وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ... وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ... وَحُجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ... وَصَلَةُ الرَّحِمِ... وَصَدَقَةُ السَّرِّ... وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ... وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ». «برترین وسیله تقرب به سوی خداوند - سبحان و متعال - برای متوسّلین به او، ایمان به او و به رسولش... جهاد در راهش... برپاداشتن نماز... دادن زکات... روزه ماه رمضان... حج و عمره خانه خدا... صله رحم... صدقه دادن به صورت پنهان... صدقه دادن به صورت آشکار... و انجام دیگر کارهای نیک و شایسته است». هیچ کس و هیچ چیز، جز ایمان به خدا و اعمال شایسته برای رضایت و خوشنودی خدا، انسان را به او نزدیک نمی‌سازد و باعث رستگاری‌اش نمی‌شود.

دعا و استغاثه

به فریاد خواندن، یاری خواستن، پناه بردن و طلب نجات کردن از هر کسی غیر از خدا، همچون مردگان و صاحبان ضرایح و مقامات، مثل برآوردن حاجات، شفا دادن

مریض، اعطای فرزند، گشودن مشکلات، پناه بردن، طلب پیروزی بر دشمن و... از جمله شرکهای دیگری است که بر توده‌های مردم امروزی پوشیده مانده است. به طوری که این نوع شرک، عمومی‌ترین شرک در جهان کنونی است! دلیل آن این است که: برخلاف گمان مردم که دعا و استغاثه و استعاذه را عبادت ندانسته و فقط عبادت را در نماز و زکات و روزه و حج و... منحصر می‌دانند، در حالی که -چنانچه از آیات قرآن برمی‌آید- مفهوم و معنی عبادت -البته بخشی از آن- همه اعمال و نیت‌های فوق را دربردارد. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ». ... «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ». «دعا مغز و روح عبادت است»... «دعا همان عبادت است». پس خواندن غیر خدا شرک است و کسی که غیر از خدای - متعال - را به فریاد بخواند، مشرک می‌شود، زیرا او را نیز به خدایی گرفته و عبادتش نموده است. در حال حاضر، توده‌های مردم با وجود پیشرفت‌های علم و تمدن، هنوز خیال می‌کنند که افراد دیگری نیز همانند خدا در هر زمان و مکانی حاضرند و می‌توانند به طور یکسان همه اصوات را بشنوند! و حال آن که اکثرشان از کتاب آسمانی و تعالیم آن نیز بهره‌مند هستند!

خواندن غیر خدا، چیزی جز پیروی از وهم و گمان نیست

آیات قرآن، نشان می‌دهند آن کسانی که مشرکین به غیر از خدا برای رفع مشکلات و برآوری حاجات و نیازهایشان به فریاد می‌خوانند - حال چه در قالب بت سنگی باشند و چه اموات و صاحبان قبور - اصلاً صدا و دعای آنان را نمی‌شنوند و اگر به فرض محال - به گمانشان - صدایشان را هم بشنوند، هرگز قدرت اجابت و پاسخگویی بدیشان را ندارند، زیرا این صفات تنها و تنها مختص خداوند یگانه و بی‌شریک است. قرآن می‌گوید: آنها برای این کارشان هیچ دلیلی ندارند و فقط از گمان و خیالاتشان پیروی می‌کنند و این معبودان چیزهایی هستند که ساخته و پرداخته

توهماتشان است: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ [المؤمنون:

۱۱۷]. «هر کس با خدا، معبود دیگری را به فریاد بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر آن ندارد».

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [یونس: ۶۶].

«هان! آگاه باشید هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست. کسانی که جز خدا، معبودانی را به فریاد می‌خوانند، پیروی نمی‌کنند مگر از گمانها، و ایشان جز به دنبال وهم و خیال نمی‌روند و کارشان جز تخمین زدن و دروغ بستن نیست».

﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الَّذِينَ الْقِيَمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۴۰]. «[شما نمی‌پرستید غیر از

خدا را، مگر اسم‌هایی بی‌مسمی که خودتان و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید، در حالی که خداوند هیچ دلیل و برهانی بر آنها نفرستاده است]... و به همین جهت، به این بندگان

گوشزد می‌کند که: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَلُّتُونَ﴾ [الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۳-۱۹۴]. «برایتان یکسان است، خواه آنها را بخوانید و

خواه خاموش باشید و نخوانید، زیرا کسانی را که به غیر از خدا به فریاد می‌خوانید، بندگانی مثل خودتان هستند. پس آنها را بخوانید، اگر راست می‌گویید باید به شما پاسخ دهند!».

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵]. «و چه کسی گمراهرتر از آن

است که افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را صدا بزند) پاسخش نمی‌گویند (و نه تنها جواب نمی‌دهند، بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً از

دعایشان غافل و بی خبرند!... قرآن کریم، در این باره مثل جالبی می آورد که حاکی از این است: کسانی که غیر از خدا را به فریاد می خوانند و خیال می کنند که آنها اجابت کننده دعاها هستند و دلیلی در این مورد ندارند، به مانند تشنه لبی می مانند که سرابی را از دور می بیند و دستش را به طرف آب خیالی! دراز کرده تا از آن مُشتی بگیرد و حاجتش را - که تشنگی است - برطرف سازد، اما هرگز حاجتش برآورده نمی شود و آب به لبهای خشکیده اش نمی رسد!

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفِّهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ﴾ [الرعد: ۱۴]. «خداست که شایسته دعا و نیایش است، و کسانی که جز او را به فریاد می خوانند، هرگز دعاهایشان را اجابت نمی کنند و کم ترین نیازشان را برآورده نمی سازند. آنان به کسی می مانند که (سرابی را از دور ببیند و یا بر کنار آبی دور از دسترس نشسته باشد و) کف دس تهایش را باز و به سوی آب دراز کرده باشد تا آب به دهانش برسد، و هرگز آب به دهانش نرسد!».

هرگز ما را نخوانداید

قرآن کریم باز هم بر روی این معنی پیش می رود تا جایی که چنین گوشزد می کند: بندگان که غیر از خدا، معبودانی را در این دنیا به خدایی گرفته اند و آنها را به فریاد می خوانند، تنها از خیال و گمان های خود پیروی می کنند و این معبودان از دعایشان غافل و بی خبرند، و فردای قیامت به کلّی شرکشان را انکار خواهند کرد و می گویند: ما به شما چنین چیزی نگفته و نخواسته بودیم که ما را با پروردگار - پاک و منزّه - برابر و یکسان قرار دهید. ما قبول نداریم و این خودتان هستید که از خیالات خود پیروی کرده اید و - به گمان خود - ما را شنوا و اجابت کننده و نزدیک و آگاه و... می دانسته اید، ما را با شما هیچ ارتباطی نیست! بیخود ما را دوست می داشته اید! پس از ما دور شوید که ما دشمنانتان هستیم و از شما کاملاً بیزاریم: ﴿إِنْ تَدْعُوهُمْ

لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بَشْرِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾ [فاطر: ۱۴]. «اگر آنها را به فریاد بخوانید، هرگز دعا و صدای شما را نمی‌شنوند و (به فرض) اگر هم بشنوند، قدرت پاسخگویی و اجابت به شما را ندارند! و در روز قیامت، شرک‌ورزی شما را انکار می‌کنند، و هیچ کس همچون خداوند آگاه، تو را باخبر نمی‌سازد».

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأحقاف: ۵]. «و چه کسی گمراهرتر از آن است که افرادی را به فریاد بخواند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را صدا بزند) پاسخش نمی‌گویند (و نه تنها جواب نمی‌دهند، بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً از دعایشان غافل و بی‌خبرند! و هنگامی که مردم (در روز قیامت) جمع می‌شوند، همین به فریادخواسته‌شدگان، دشمنان به فریادخواهندگان می‌شوند (و از آنان بیزاری می‌جویند) و عبادتشان را انکار می‌کنند».

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [یونس: ۲۸]. «ماروزی همه مردم را گرد می‌آرویم و سپس به کسانی که شرک ورزیده‌اند می‌گوییم: شما و معبودانتان در جای خود بایستید. آنگاه آنها را از هم جدا می‌سازیم و معبودهایشان می‌گویند: شما (تنها به دنبال خیالات و هواهای نفسانی خودتان رفتید و اصلاً) ما را عبادت نکرده‌اید!».

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾ وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمُ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾﴾ [النحل: ۸۶-۸۷]. «و هنگامی

که مشرکان، معبودان خود را می‌بینند (که در دنیا به خیال خود می‌پرستیدند) می‌گویند: پروردگارا! اینان معبودان ما هستند که به غیر از تو به فریاد می‌خواندیم. معبودان می‌گویند: بی‌گمان شما دروغ‌گویید! (کی ما از شما خواسته‌ایم که ما را به فریاد بخوانید و پرستید؟!). در آن روز همگی در پیشگاه خداوند سر تسلیم فرود می‌آورند و آنچه به هم می‌بافتند، از آنان گم و ناپیدا می‌شود (و می‌فهمند که معبودانشان، صفات خدایی - آن گونه که تصوّر می‌کرده‌اند - ندارند)».

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ﴾ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾ ﴿١٨﴾ [الفرقان: ۱۷-۱۸]. «روزی را که خداوند همه مشرکان را به همراه تمام کسانی که به جز خدا را می‌پرستیدند، گرد می‌آورد و (به پرستش شدگان) می‌گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کرده‌اید (و بدیشان دستور داده‌اید که شما را برای خود برگزینیم (و پرستیم) و لیکن، آنان و پدرانشان را (از نعمتها) برخوردار نموده‌ای، تا آنجا که یاد و ذکر (تو و عبادت) را فراموش کرده‌اند و هلاک گشته‌اند!».

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ ﴿٢٠﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ﴾ [سبا: ۴۰-۴۱]. «در یک روز خداوند همه آنها را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان می‌فرماید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟! می‌گویند: تو پاک و منزهی. (ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته‌ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای؛ نه آنان!» ... نکته‌ای که در اینجا قابل یادآوری است، این است که از شیوه بیان این آیات - و دیگر آیات قرآن - روشن می‌شود که هدف از معبودها، همان فرشتگان و افراد صالح از قبیل انبیاء و اولیاء خدا می‌باشند و اگر مشرکان، مجسمه‌ایی از آنان برای یادبودشان درست می‌کرده‌اند، عبادتشان برای آن تنها که در قالب سنگ بوده‌اند - و خود می‌تراشیدند - نبوده، بلکه برای همین

بندگان مقرب خدا بوده که معتقد بودند این معبودها، واسطه‌های بین خدا و ایشانند، و به این خاطر آنها را عبادت می‌کنند که آنها را به خدا نزدیک گردانند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «کسانی که جز خدا، یار و یاورانی را بر می‌گیرند (و بدانان تقرب و توسل می‌جویند، می‌گویند): ما آنان را عبادت نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خدا نزدیک گردانند».

سرانجام پشیمانی است

قرآن کریم همچنین اشاره می‌کند که: سرانجام پشیمانی است! زیرا تمام خیالاتی که در مورد معبودانشان داشتند و می‌گفتند که آنان واسطه‌های ما نزد خدایند و ما را به او نزدیک می‌سازند و از آتش دوزخ نجات می‌دهند، برباد می‌روند و پس از اینکه کار از کار گذشته می‌فهمند که از گمراهان بوده‌اند و هر چه داشتند، خیال و وهم بوده و تنها یار و یاور، تنها منجی و پناه‌دهنده، تنها فریادرس و غیاث المستغین، تنها معبود برحق، خداست و بس: ﴿وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأُوا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ﴾ [القصص: ۶۴]. «(به پرستش‌کنندگان گول‌خورده) گفته می‌شود: معبودان خود را به فریاد خوانید (تا شما را یاری کنند). پس آنها را به فریاد می‌خوانند، ولی پاسخی بدانان نمی‌دهند. (در این هنگام) عذاب را می‌بینند و (آرزو می‌کنند) کاش! هدایت‌یافته و راهیاب می‌بودند».

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَإِنَّ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۳۷]. «تا آنگاه که فرستادگان ما (یعنی فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان می‌آیند تا جانشان را بگیرند. (بدین هنگام بدیشان) گفته می‌شود: آن معبودهایی را که جز خدا به فریاد می‌خواندید، کجایند؟! می‌گویند: (نمی‌دانیم!) همگی از ما پنهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند. (در اینجاست که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند».

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩١﴾﴾ [الأنعام: ٩٤]. «(روز قیامت پروردگار به مردم می‌فرماید: اکنون) شما تک و تنها به سوی ما برگشته‌اید، همانگونه که روز نخست شما را آفریدیم و هر چه به شما داده بودیم، از خود به جای گذاشته‌اید (و دست خالی اینجا آمده‌اید) و واسطه‌گرانی را با شما نمی‌بینیم که گمان می‌بردید (در نزد خدا به فریادتان می‌شتابند و) آنان در (عبادت) شما شریک هستند! دیگر پیوند و ارتباط شما گسیخته است و چیزهایی که گمان می‌بردید (کاری از آنها ساخته است) از شما گم و ناپدید گشته است».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٦٥﴾ إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٦٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا لَنَا كَرَّةٌ فَبَتَّبَرَّا مَنِهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾﴾ [البقرة: ١٦٥-١٦٧]. «برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌هایی برمی‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند، همه محبتشان برای خداست. آنان که (با شرک ورزیدن، به خود) ستم می‌کنند، کاش می‌شد عذابی را مشاهده کنند که هنگام (رستاخیز) می‌بینند، قدرت و عظمت و سلطنت، همه از آنِ خداست و خدا دارای عذاب سختی است! در آن هنگام که (رستاخیز) فرا می‌رسد و پیروان گمراه‌شده از پیروان گمراه‌کننده می‌خواهند که نجاتشان دهند و سپس رهبران از پیروان خود بیزاری می‌جویند (و نسبت به آنان بیگانگی می‌کنند) و عذاب را مشاهده می‌کنند، و روابط (و پیوندهای محبت و اطاعتی که در دنیا داشتند) گسیخته می‌گردد (و دستشان از همه جا و همه کس، و از هر واسطه‌ای کوتاه می‌شود و در آن موقع

است که) پیروان می‌گویند: کاش! بازگشتی (به دنیا) می‌داشتیم تا از آنان بیزاری جویم، همانگونه که آنان (امروز) از ما بیزاری جستند! این چنین خداوند کردارهایشان را به گونه حسرت‌زا و اندوه‌بازی نشان ایشان می‌دهد، و (بالاخره) آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد».

﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نَسَوَیْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِیقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾﴾ [الشعراء: ۹۶-۱۰۲]. «آنان (که معبودهای دروغین را در دنیا می‌پرستیدند) در آنجا (با معبودان خود) به کشمکش و دشمنی می‌پردازند و می‌گویند: به خدا سوگند! ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. آن زمان که شما را با پروردگار جهانیان (در عبادت و اطاعت و فرمانبرداری و پرستش) برابر می‌دانستیم، و البته ما را جز گناهکاران (و رؤسا و بزرگان و یاوران شیاطین) گمراه نکرده‌اند. (ای وای بر ما! امروز) ما اصلاً واسطه‌گران و شفاعت‌کنندگانی نداریم (و تماماً خیال و گمان بوده است!) و هیچ دوست صمیمی و دلسوزی هم نداریم (تا دست کم، برای ما گریه‌ای سر دهد!). کاش! (به دنیا) برگشتی داشتیم تا ما هم از زمره مؤمنان می‌شدیم (و تنها خدا را می‌پرستیدیم)».

خداوند، نزدیک و شنواست و به واسطه نیاز ندارد

خداوند، دور نیست و محدود به زمان و مکان نمی‌باشد که بنده‌اش بتواند در هر زمان و مکانی او را به فریاد بخواند، بلکه از خود بنده به او نزدیکتر است؛ زیرا خالق و مالکش، هموست و از هر کسی به او آگاهتر است: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾﴾ [الملک: ۱۴]. «هان! کسی که خلق می‌کند، می‌داند و اوریزبین و دقیق و آگاه است».

﴿وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۷]. «و ما هرگز از حال آفریده‌ها، بی‌خبر و غافل نبوده‌ایم»... [خیانت چشمها و آنچه را در سینه‌ها پنهان است، می‌داند].

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹]. آیا به راستی خدایی که خالق انسان است و از همه احوال و نیاتش باخبر است و از رگ گردن به او نزدیکتر است، نیازی به واسطه دارد؟!.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]. «ما انسان‌ها را آفریده‌ایم و می‌دانیم که به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد، و ما از شاه‌رگ گردن به او نزدیک‌تریم».

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [الواقعة: ۸۵]. «ما به او از شما نزدیک‌تریم و لیکن شما نمی‌بینید».

﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [المجادلة: ۷]. «مگر نمی‌دانی که خداوند هر چه را که در آسمانها و هر چیز را که در زمین است، می‌داند؟! هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند و درگوشی حرف بزنند، مگر اینکه خدا چهارمین آنهاست، و نه پنج نفری مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر و نه بیشتر از این، مگر اینکه خدا با ایشان است هر کجا که باشند. بعداً خدا در روز قیامت، آنان را از چیزهایی که می‌کرده‌اند آگاه می‌سازد، چرا که خدا از هر چیزی با خبر و آگاه است»... روایت شده که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و پرسید: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او مناجات و نیایش کنیم، یا دور است تا صدایش بزنیم؟! در پاسخ سؤالش این آیه نازل شد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«و هرگاه بندگانم از تو بپرسند، پس من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم»... شهید سید قطب، در تفسیر این آیه چنین آورده است: «اضافه کردن عباد به خود، و پاسخ رویاروی و بدون واسطه خدا بدیشان بدین معنی که فرمود: به آنان بگو: من نزدیکم ... بلکه خداوند بزرگوار خودش به مجرد درخواست بندگان، پاسخ آنها را عهده‌دار گردید و فرمود: من نزدیک هستم ... و نگفت: دعا را می‌شنوم ... بلکه در پاسخ دادن به دعا و ندا شتاب به کار برد و فرمود: دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم ... کار حیرت‌انگیز و آیه شگفت‌آوری است! آیه‌ای که به دل شخص ایماندار، شادابی فرح‌افزا و مهر خوگرانه و خوشنودی آرام‌بخش و اعتماد و یقین می‌بخشد ... و مؤمن با داشتن اینها، در آستان رضایت، و جوار شادی و نشاط، و پناهگاه امن و امان، و قرارگاه محکم و استوار زندگی می‌کند». متأسفانه بسیاری از مردم از این حقایق بی‌خبر بوده و توجهی به آن ندارند، و وقتی آنان به سوی خداوند یکتا و یگانه و بی‌نظیر دعوت می‌شوند، خدا را در یگانگی در «دعا و به فریاد خواندن» قبول ندارند، اما وقتی با او کس دیگری از بندگان خاص و مقرب درگاهش همراه شود، آنگاه خدا را قبول دارند و می‌گویند: حالا درست شد!! ﴿إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا﴾ [غافر: ۱۲]. «هر گاه خداوند به تنهایی خوانده شود، کافر می‌شوید و اگر با او شریکی آورده شود، آنگاه ایمان می‌آورید!».

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [الزمر: ۴۵]. «هنگامی که نام خداوند به تنهایی و یگانگی برده شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان می‌گیرد و بیزار می‌شود، اما هنگامی که نام کسانی غیر از او برده می‌شود، ناگهان شاد و خوشحال می‌شوند!»... این آیات می‌گویند: کسانی که به خدا و قیامت ایمان ندارند، خدا را به

تنهایی در هنگام خواندن قبول ندارند و بالعکس، با یاد غیر خدا و نام بردنشان شادمان می‌شوند! آیا این افکار و عقیده در این گونه افراد، شرک نیست؟! آیا غیر از خدا به فریاد خواندن و یا با خدا کسی را خواندن شرک نیست؟! اگر این عقاید شرک نیست، پس شرک به خدا کدام است؟!

خلاصه گفتار

پس بدانید خداوند شرک را تنها بر اعراب جاهلی حرام نکرده است، بلکه برای غیر اعراب و همه بندگان خدا -در تمام زمانها و مکانها- حرام نموده است. پس اینکه می‌گویند: این آیات درباره اهل جاهلیت پیش از اسلام نازل شده است و تنها خطاب بدانها بوده و به دیگران اختصاص ندارد، این سخن از جهالت و حماقت برخاسته که ما اصلاً بدان اهمیتی نمی‌دهیم و برای آن ارزشی هم قائل نیستیم و بیش از این هم بدان نمی‌پردازیم! از خداوند می‌خواهیم که توحید و یگانه‌پرستی را روزیمان گرداند و ما را بر آن بمی‌راند و زندگی و مرگمان، با داشتن آن همراه باشد.

وما علینا إلا البلاغ.....

مبحث هفتم

مسح یا غسل وضو؟

در این گفتار اندک سعی می‌شود در مورد وضو مباحثی مطرح گردد. امید است خداوند درک حقیقی عطا نماید. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ [المائدة: ۶۱].

ترجمه اهل سنت: «ای ایمانداران وقتی بلند می‌شوید به نماز پس بشوید صورت‌های خود را و دست‌های خود را تا آرنج و مسح کنید بر سرهای خود و پاها را تا کله آن (شتالنگ) بشوید و....». [معارف القرآن: ج ۴/۳۱۷].

ترجمه اهل تشیع: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز برخاستید صورت و دست‌های خود را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا مفصل (برآمدگی پشت پا) مسح کنید و....». [تفسیر نمونه: ج ۴/۲۸۴].

بحث اصلی در این آیه در مورد قسم چهارم وضو یعنی بخش ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾ می‌باشد. در عربی لفظ کعب دو اطلاق دارد: یکی به قسمتی می‌گویند که بند کفش را در آنجا سفت می‌بندند و دیگری در غسل رجليں که دو استخوان برجسته در دو طرف بند پاهستند که پاشنه گفته می‌شود، که از نظر اهل سنت شستن پا تا این حدود فرض می‌باشد. اما مسئله به اینجا خاتمه نمی‌یابد، در نظر اعراب در

این کلمه، حرف «لام» سه قرائت متفاوت دارد:

- (۱) رفع لام که از حسن بصری رحمته بوده و فاقد اعتبار می باشد.
- (۲) نصب و جر لام که هردو سعه متواترند. قرائت نصب لام قرائت نافع، ابن عامر، حفص، کسایی یعقوب است. قرائت جر لام، قرائت ابن کثیر و حمزه و ابوعمر و عاصم می باشد. اختلافی که در مورد مسح و غسل رجليں می باشد به خاطر اختلاف همین دو قرائت است. امام رازی رحمته از علامه قفال شافعی نقل می کند که در تفسیر خود می گوید: از ابن عباس و ابن مالک و عکرمه شعبی و امام محمد باقر علیه السلام که واجب در پاها مسح آن است که اهل تشیع قایل به همین می باشند. صاحب قول المعانی تمام این قول را مردود می داند و می گوید علامه قفال شافعی آنها را بدون حجت نقل کرده اند. اهل سنت قرائت نصب را توجیح داد. آن را عطف به ایدیکم می داند پس شستن پا را واجب ولی تشیع قرائت جر را لازم و آن را عطف به رؤوسکم می دانند و آن را لازم می دانند.

دلائل اهل سنت

از دلائل زبان عرب فقط به همین اکتفا کرده که نصب بر غسل حکم می دهد و **جر** بر مسح که در مورد مسح موزه می باشد. دلالی از اهل سنت در اینجا آورده می شود که خود بیان کننده حقیقت است:

- ۱- حدیث صحیح از امام بخاری و امام مسلم می باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله قومی را دیدند که به پشت پایشان آب نرسیده بود، ایشان فرمودند هلاکت باد بر پشت پایی که خشک مانده باشد، وضو را کامل کنید. [بخاری: کتاب الوضوء، باب غسل الاعقاب، ص: ۱۶۵، مسلم: کتاب الطهارة - باب غسل الرجليں بکمالها ۲۴۰].

- ۲- محمد بن حسن صفار از حضرت زید بن علی و از پدرش امام حسین علیه السلام روایت می کند که پدرم علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: «جلست اتوضا

قبل رسول الله ﷺ فلما غسلت قدمی قال یا علی خلل اصابع رجلیک»
یعنی: «یک مرتبه نشسته وضو می گرفتم که آن حضرتص آمدند، وقتی که پاهایم
را شستم آنحضرت فرمود ندای علی در میان انگشتان پا خلال کن».
[استبصار: کتاب الطهارة، باب وجوب مسح علی الرجلین حدیث ۸
ص ۲۹ چاپ بیروت].

۳- شریف رضی در نهج البلاغه از حضرت علی حکایت وضوی پیامبر را نقل
می کند که در آن چنین آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله پاهایشان را می شستند.

خلاصه گفتار

در پایان بایانی از علامه ابن بتمیه این موضوع را خاتمه می دهیم: ایشان می فرمایند
قسم به خدا کسانی که شهادت داده اند که طبق این آیه شستن پا واجب می شود
بیشتر از کسانی هستند که شهادت داده اند که این آیه از قرآن می باشد. وما علینا الا
البلاغ ...

تمت بالخیر.

التماس دعا

آذر ماه ۸۸

منابع استفاده شده در این رساله

- ۱- قرآن کریم
- ۲- خلافت و انتخاب (عبدالرحمان سلیمی).
- ۳- بررسی نصوص امامت - شاهراه اتحاد (استاد حیدر علی قلمداران).
- ۴- تحفه اثنا عشری (شاه ولی الله دهلوی).
- ۵- سعادہ الدارین فی شرح حدیث ثقلین (عبدالعزیز دهلوی).
- ۶- فاطمه زهرا از خود دفاع می کند (ایوب گنجی)
- ۷- رحلت یا شهادت (جوابیه یورش به خانه وحی)
- ۸- دیدگاه اهل سنت در مورد اصحاب (دکتر محمد بن عبدالله الوهیبی)
- ۹- درسی از ولایت و حدیث ثقلین (آیت الله برقععی قمی)
- ۱۰- توسل (فائز ابراهیم محمد)
- ۱۱- توسل جائز و غیر جائز (عبدالعزیز بن عبدالله الجهنی)
- ۱۲- اهل بیت از خود دفاع می کنند (دکتر حسین موسوی)
- ۱۳- صحابه را شناختم بدون آنکه اهل بیت را از دست بدهم (مرتضی عسکری کرمانی)
- ۱۴- شرح عقاید اهل سنت (عبدالملک السعدی)
- ۱۵- تفسیر نمونه (مکارم شیرازی)
- ۱۶- تفسیر تبیین الفرقان (علامه شهید مولانا محمد عمر سربازی)

۱۷- استبصار

۱۸- فروع کافی

۱۹- اصول کافی

۲۰- وسائل شیعہ